خواجہ عبدالباری الفاری

مقالات صحیح الدلالات

خواجه عبدالله انصاری

مقالات تصحیح الدلالات

بخش

شرح فهرست مقالات

علم رسمی بسیار قبیل است فی قال نه از او کیفیتی حاصل نه حال
عجب است بعض طالبین بخواندن علم نحو و صرف و منطق بیان و
بعض مقدمات فقه و اصول خود را فارغ التحصیل می پندارند
و بدان واسطه مداخله در معقولات مینمایند بی اینکه در علم کلام
غوری کنند و در علم تفسیر و حدیث تعلّمی از استاد را لازم داند
و اگر کسی از علم و عقیده آنها جویا شود و اکتناه کند و از تفاصیل
مطالب دینیه و اصول مسلّمه اسلام بحثی بمیان آرد و تحقیق بخواهد
از راه عدم علم و بصیرت ممکن است بخلاف ضرورت جوابی بدهند و
مسلمات را از نظریات فرق نگذارند و برخی اشخاص هم بعض حکایتها
و روایتها و قصه و افسانه از مضحکات و غیرها یاد میگیرند بالای منبر
که گاهی جای میگیرند بیان مقوله صحبتها تا زاری گرم میکنند و بکتب
مراثی نیز رجوع مینمایند بلکه در میان خنده و گریه تسخیری در قلوب
عوام کنند لهذا یکی از ادبا و دانشمندان روزگار از علمای محققین
و فضلای مدققین فیلسوف الدهر و ناموس العصر محض برای تمرین و
تربیت اطفال خود مقالات چندی ترتیب داده مشتمل بمحاسن اخلاق
و آداب و اجمالات حقّه عقاید امامیّه و نصایح و فوائد حکیمانه بلکه
معلّمین هم انصاف نموده من بعد در مکتبخانها عوض درس بعض کتابهای
بیفایده از حکایتهای بیمزه قاضی و موش و گربه و توسّل و دزد و نادری
از این مقوله درسها با اطفال بگویند تا از طفولیت مکارم اخلاق

بسم الله خیر الاسماء لله

بر ارباب هوش و ذکا که طالب ارتقای مدارج علیا میباشند مخفی
نخواهد بود که در این عصرها غالب مردم را هوا و هوس مشغول امور
دنیا غالباً از تحصیل امور دینیه و معارف یقینیه باز داشته
و در مدارس و مکاتب حالا درس و بحث از این مقولهها کمتر شود
نزدیک است علوم عقلیه و اصول دینیه و علم اخلاق از میان برود
چه کتبی که حالا تعلیم و تعلم آنها برای اطفال در این زمان رسم است
بخوانند نه آنها نه برای ایشان در اخلاق ثمری هست و نه در تشیید امر
دین مبین از آنها اثری میباشد بلکه غالب آن درسها و بحثها باعث فساد
اخلاق جوانان ساده لوح مستعد نمود که اطفال نورس را بمناهی و
ملاهی و عشق بازی وا دارد و از کسب کار دنیا و آخرت بگذارد در درس
لیلی و مجنون مکتبی و حکایت شیرین و فرهاد غیر از خیالات چه ثمر
خواهد داد و از مقامات حریری یا بدیعی که سراپا افسانه و دروغ
و بی اصل است چه در افسانگی است برای خواننده چه حاصل خواهد بود

حاکم

وبستن سدها و بنای مریضخانها و قراولخانها و قرار معلمخانه و
مدارس دولتی و ملتی و ترقی دادن بصنایع و احیاء اراضی موات و
کاشتن باغات و بنای تلگراف و منظم فرمودن پستخانها و بحلیهٔ
طبع آوردن کتب احادیث و انتشار دادن سایر کتب فنون اسلامیه که
در عهود سالفه نسخ آنها همه مخفی و نایاب بود چندکنی قصه از مداین و
بغداد وز خلفا و ملوک رفته هی یاد گاه ز نوشیروان و طاق
مدائن گاه ز پرویز و قصر و صنعت فرهاد خیز بطهران بیا و سلطنت طرز
کن تا که فراموش شود مدائن و بغداد خسرو اسلام بین و حشمت و
دادش وان نظر ایزدی و بخت خداداد شاه ملوک زمانه ناصر دین
آنکه کاخ ستم را ز بیخ کند و ز بنیاد داد دل از شادی زمانه بگیرد
شاه کرد دلها کند بداد هی شاد این بندهٔ کمین خاکپای اهل یقین
محمد بن موسی صدیق الکتاب تبریزی غفر الله له و لوالدیه
که سالها در خدمت این فیلسوف جهان و حکیم سخندان حقوق تربیت
داشتم برای تکمیل وظائف خدمت در حضور مبهر نهضت حضرت
اشرف اقدس امجد ارفع والا ولیعهد روحی فداه طبع و انتشار این
نسخهٔ بدیع را که خدمتی باهل وطن بود وسیلهٔ عرض فدویت و چاکری
دانسته الحق حضرت اشرف والا اینش همیشه طاعت ایزدی است و مکنون
ضمیرش ترویج شریعت احمدی همواره مربی عموم اهالی و رجال اند و
مقوی اهل فضل و کمال دین زحیز باقی است از بقای ولیعهد ملک

دینیه درگذ هن انّما کالنقش فی الحجر ثابت و راسخ باشد و اصول دین
و اجمال اثبات عقاید اسلامیّه مرکوز خاطر ایشان گردد دین در ایران
میمنت اقتران که بحمد الله تعالی از توجّه همایون اعلیحضرت اقدس شاهنشاه
صاحبقران مفخر ملوک زمان مایهٔ امن و امان حامی الاسلام و الایمان
المجاهد فی سبیل الله و الناصر لدین الله السلطان بن السلطان بن
السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان خلد الله ملکه و سلطانه صفحهٔ
ممالک ایران رشک باغ جنان است طبع این نسخه بعد شروع و اقدام کردند
سیما این دکان آراسته استکمال یافت بعهد دولت شاه زمان ناصر دین
ابو المظفر شاهی که دین و دولت از او چنان شکفته که گلها بفصل فروردین
در این عهد همایون و روزگار فرخنده که با وجود مسعودش آثار خیر
همه جا پاینده و فزاینده باد برای عامه دعا باد و برای شکر این نعمتهای بیکران
و شکرگذاری مراحم بی پایان بهر زبان و بیان لازم و واجب است خاصّه
در این مدّت سعی و اهتمام امنای حضرت و اولیای دولت خاصّه حضرت
مستطاب اجلّ اشرف اقای وزیر اعظم دام اجلاله العالی که بنیّات پاک و
فطرت حمیدهٔ ایشان مقبول خاص و عام است چه آثار دنیا و چه آثار دینی
با همّت صالحات که هر دو بار از این شاهنشاه جم جاه باقی و پایدار است
از بنای مساجد و معابد و تذهیب و ترصیع روضات مطهره و تزیین
و توسیع مشاهد مشرفه منوره و اجرای نهرها و قنوات بیشمار و قناطیر
و خانات بیشمار و عمارتهای بدیعه و قلاع منیعه و بقاع خیر و عمارات مهمه

و دستور

به تیغ جهان‌کشای ولیعهد   دولت جهانبانی و پادشاهی عقبی   هر دو
مهیّا است از برای ولیعهد   امید که این خدمت در حضرت کیوان منزلت
موقع قبول یابد و نزد اهل وطن مستحسن باشد پس خوشا بحال کسانی که
از این مقالات سودمند فایده بردارند و پند بگیرند و من بعد باطفال
خود از این درسها یاد دهند الحق مقام نکته‌دانی و سخن‌سنجی جناب
مؤلف دام الله اقباله بالاتر از آنست که این بنده با بیان ناقص خود شرح
آن توانم کرد اجمالاً قاطبهٔ دانشوران جهان و نکته‌بینان زمان
بعقل و دانش و کفایت و کیاست و اذعان نموده و سخنان او را تما
سخنوران تمجید و تحسین فرموده   لو جئته لرأیت الناس فی رجل
والدهر فی ساعة والارض فی دار   چون مرام ایشان از این تألیف جز خیر
خواهی عامّه نبوده و منظور شان غرض نفسانی و اظهار فضائل شخصی
نیست لهذا راضی نشدند اسمی از جناب ایشان برده شود و یا ذکر منقبتی
از جناب ایشان بمیان آرد مثل آنست که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید

انظر الی ما قال ولا تنظر

الی من قال

گر نبودی خلق محجوب و کثیف   ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف
غیر این منطق لبی بگشادمی   در مدیحش داد معنی دادمی

ادام الله ایام افاضته و اقباله

تمام شد تحریر این کتاب مقالات نظامیه بدست اقل میرزا عبدالکریم

الشیرازی

روا نمی باشد علم و ادب بمنزلهٔ پدر و مادر انسانیند از علم بی
ادب و ادب بی علم فرزند برآید و کسیکه علم و ادب ندارد بی پدر
و مادر و یتیم حقیقی است که بکمال بدبختی درد بسیار بکشد و ایام حیاتش
در نهایت پستی بسر آید لَیسَ الیَتیمُ الَّذی قَد ماتَ والِدُه
اِنَّ الیَتیمَ یَتیمُ العِلمِ وَالاَدَبِ مایهٔ محبوبیت همان سیرت خوش
است نه تنها صورت دلکش و عمدهٔ حسن و وجاهت ادب است نه نقش عجب

یکی خورده بر شاه غزنین گرفت — که حسنی ندارد ایاز ای شگفت
گلی را که نه رنگ باشد نه بوی — حرام است سودای بلبل بر اوی
بمحمود گفت این حکایت کسی — بپیچید ز اندیشه بر خود بسی
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست — نه بر قد و بالای دلجوی اوست

زیب و زینت دادن بظاهر بد با وجود بدی اخلاق بدان ماند که بتی
چرکین لباس پاکیزه و زرین بپوشانند حکیمی گفت مِنَ العَجَبِ اَبَداً از
آنکس که بندگان با مال میخرد و با خلق خوش بخریداری آزادگان مایل نشود
صد ملک دل به نیم نظر میتوان خرید — خوبان درین معامله تقصیر میکنند
شرح حال این بنده را پدر مهربانم در هفت سالگی نزد معلمی ستودهٔ
آداب و درستکار و با صفا و امین و دینداری بدرس گذاشت چند نفر دیگر
نیز با من همراه و هم مکتب بودند و اوّل با آنها همدرس بودم بعد از چند
ماه چون درس من از همهٔ آنها پیش افتاد و آنها عقب ماندند معلم دید
اگر باز با آنها همدرس باشم معطل میشوم و معلم از سعی من درس

مقالات الانظار

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين ربنا اننا
سمعنا مناديا ينادي للايمان ان آمنوا بربكم فآمنا ربنا فاغفر لنا
ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الابرار وبعد مخفی نماند
که رکن رکين بنای انسانيت واس اساس مدنيت علم وادب است واين
دو کلمه اصل تمامی فروع اخلاق حسنهٔ انسانی است علم وادب کافل
تمامی نيکبختيهای دو جهانی است بلکه نيکبختی دارين علم وادب است وبس
علم شخص را از هر گونه منافع ومضرات آگاه کند ادب راه حسن
معاشرت را مينمايد علم آدمی را بمقام بلند انسانيت ميرساند ادب
بآرايش شخص می افزايد جمال حال مرد بعلم حسن ميگيرد وآن حسن بزيور
ادب کمال پذيرد علم مرد را در زمرهٔ اقران سرافراز کند ادب ابواب
سعادت را بروی مؤدبان باز مينمايد علم است که آدمی را بين حيوانات
امتياز وبرتری داده ادب است که مؤدبان را پای تفاخر بمدارج عاليه
نهاده است علم بی ادب علمی نيست اطلاق عنوان انسان بمرد غير مؤدب

داشتند من از اینگونه حالات و اعمال بد آنها چون طبعاً بدم می‌آمد لهذا
از آنها کناره‌جوئی میکردم استاد معلم از حجب و حیا و سلوک و آداب من خیلی
خوشنود بود همیشه میدیدم از من رضامندی و تحسین میکرد و من از
آن اطفال دیگر در باطن خیلی دوری میکردم و همیشه در صدد این بودم
در مکتب‌خانه که مانند محبس است سعی نمایم تا وقت بیرون آمدن هنری و
علمی داشته باشم و این زحماتم بی فائده نشود کار بجائی رسید که از اغلب
آن اطفال قطع الفت و صحبت کردم و علاوه بدرس معلم غالباً در اقوال
علما و حکما از روی مؤلفات و مصنفات ایشان تتبع و مطالعه میکردم
و در وقت امتحان خوب از عهده بر می‌آمدم باین جهت نزد پدر و مادرم
و نزد خویش و اقربا و استادان خود خیلی عزیز و محترم شدم و همه آنها
زیاده باقتضای سن حرمت مرا نگاه میداشتند و خواهش مرا با میل قبول
میکردند وقت آمدن بخانه هم مشغولیتم غالباً مطالعه کتابها و مشق
و افکار بعض مسائل بوده و استاد معلم برای من مثل پدر مهربان همیشه
بطورهای خوش نصایح و مواعظ میگفت و من همه را بگوش جان می‌شنیدم
که حرفهای او نزد من تاثیر مخصوصی داشت و برای اینکه نصایح و مواعظ او فراموشم
نباشد از فواید و مقالات و بعد از چیدن آنچه بخاطرم رسید در این کتاب
درج کردم و از صحبتهای او که در مجالس متعدده با من گذشته در اینجا شرح
دادم و این کتاب را که حاوی اصول مسلمه دینیه است مقالات نظامیه نام نهادم

و مقالات بعضی دروس و حکایات و اخلاق و نصایح و مواعظ حکمای

مقاله و مجلس اول

خواندن خیلی راضی بود لهذا درس مرا از آنها سوا کرده و بسعی خود به تعلیم
و مهربانی من افزوده هر چه از او سؤال میکردم همه را با کمال میل و اقبال
جواب میداد و از درس و تعلیم من خسته و کسل نمیشد و جهة عقب ماندن
سایر اطفال نه از جهة کمی هوش و ذکاوت بود بلکه حافظه و هوش بعض
آن اطفال را از خود بیشتر دیدم ولی چون اینها بعض اخلاق بد داشتند غالبا
مشغول بازیچه بودند و فکر نمیکردند که پدر و مادر مهربان ما این همه
زحمات را کشیده و با مرارتها و خونها ما را باین سن و سال رسانیده‌اند و
تربیت کرده‌اند و جمیع ما یحتاج ما را بی منت خود ما جابجا کرده باین
مکتب داخل نموده‌اند حیف است که ما بیکار بمانیم و سعی نکنیم و ندانیم که مقصود
آنها چه بوده و ما را برای چه باین مکتب آورده‌اند و حاصل حبس بودن
در این مکتب و متحمل شدن بریاضات و زحمات چیست و غصه این را
نداشتند که بعد از گذشتن موقع تعلیم در موقع بیرون آمدن
از مکتب نزد همسران خود شرمسار بوده خفیف و خوار و بی هنر و بیکار
خواهند ماند پس همیشه کارشان در خفیه لهو و لعب و بازیچه بود و
غالبا مثل حیوانات بهم دیگر در صدد اذیت و قهر و غلبه و بخل و حسد
و بدگوئی بودند جمیع خیالاتشان مصروف بر این بود که اطعمه لذیذه بخورند
و لباسهای فاخره بپوشند و بر همدیگر تفاخر کنند و از همدیگر قبایح اعمال
و افترا و دروغ و بدخوئی یاد میگرفتند بمردم آزاری و تعرض بعرض و
ناموس دیگران افتخار مینمودند و از دشنام و بدگفتن با این و آن خوشنودیها

وحکایتی که موجب عبرت و متضمن حکمتی باشد مقام آنها بلندتر از آن است
که در آنها حرفی توان زد بلکه مقصود ما مذمت آن نظم و نثر و سخنانی
بیهوده است که بوالهوسان و ادیبان گدائی برای خودنمائی آنها را ورد
زبان نموده و بدان واسطه اخلاق جوانان ملت را تباه و ضایع مینمایند

سؤال حقوقی که حفظ و رعایت آن مدار سلامت و سعادت انسانیست
نوعاً چگونه معین تواند شد که در آن صواب را از خطا چه قسم باید تمیز داد
آیا اینها میزان طبیعی و حسی دارند یا نه **جواب** همان قدرها که ما را
احتیاج بدانستن نیک از بد و صواب از خطا هست و بدان درجه که ما را
موازین رعایت حقوق برای انتظام کارها و نیکبختی خودمان مقرر است در کی
همان نسبت مبنای این امور نیز بر حسب فطرت روشن و آشکار است و غیر
از این هم نتواند بود بعلت اینکه آفریننده جهان توانا و حکیم بی نیازی است
در شرایع و ادیان از دانشمندان و خردمندان آنچه بدین موارد بهر زبان
بیانی رسیده در واقع تنبیه و یادآوری است چیزها را که طبعاً با آنها
مجبول و مفطوریم وفی انفسکم افلا تبصرون چه لازمه حکمت این است هرچه
احتیاج عمومی بر آن بیشتر است سهلتر یاب شد چنانکه هوا که محتاج الیه
هر ذی حیات و نبات است بیش از همه جا و همه جهان را پر کرده و بدین قیاس آب و خاک
و آتش همه جا فراوان و دسترس بوده در صورتیکه دانستن اطوار
حقوق تمدن و لزوم رعایت آنها و تشخیص نیک از بد و خطا از صواب برای
زندگانی و حفظ مدار تعیش و بقای سعادت و سلامت نوع ما از لوازم بود

امورکا

از خدا جوئیم توفیق ادب   بی ادب محروم ماند از لطف رب

عزیز من ادب ما را دعوت میکند بمعرفت صانع و تحصیل رضا
و اطاعت اوامر و نواهی او و امر میکند بحسن اخلاق و نیکی معاشرت
با یاران و برادران خلقتی و وطنی و دینی و معاشی و معادی خود با
اندازه روابط و مناسباتی که با آنان داریم و مکلف بحفظ آن میباشیم ادب
ما را دلالت میکند بر اینکه از صفات ذمیمه و اخلاق بد دوری جوییم و
حقوق خود و حقوق دیگران را بشناسیم از حد خود نگذریم و حد دیگران را
نگاه داریم رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره ادب بزرگان را
کوچک میشناساند و مطیع را از مطاع تمیز دهد و وظائف و تکالیف هر دو را
معین مینماید کوچکان را آداب کوچکی آموزد و بزرگان را اطوار بزرگی
یاد دهد   ادب آن نیست که شخصی چند بیت موزون از قول شعرای
لا یفلحون در تعریف باده و ساده که مفسد اخلاق عموم است حفظ نموده خویشتن را
از ارباب ادب بشمارد یا حکایات چند از مضحکات و لاطائلات از احوال و
و مقالات مجالس بعض سلاطین سلف و خلفای ناخلف یاد گرفته در مجالس
و محافل مجال صحبت بکسی نداده متکلم وحده بوده اوقات مردم را بذکر
وقایعی که هرگز متضمن فائده و حکمتی نیست ضایع کند و اینچنین جو
فروشان گندم نما جهانی را آواره کرده اند بجز اینکه مردم را از کسب و کار
و تحصیل هنر باز دارند بمجال ایشان ثمری برداشته اند بلی شعری که متضمن
حکمت و نصیحت و مشوق حسن معاشرت و مهذب اخلاق باشد همچنین کذا

طالب علم تحصیل ادب است و تادب بآداب و جانبین که اغراض نفسانی و
اخلاق بد را شخص از خود دور کند **سؤال** در حفظ حقوق در کار و معاملا
و اطوار قولیه و فعلیه میزان مستقیم و مقیاس قویم چیست که فطرت
شخص با او آشنا و راهنما باشد **جواب** این میزان با خود آدمی است قبلی
چون هر کس نفس خود را بسیار دوست میدارد و محبت شئ کوری و کری
می آرد پس مادام شخص خود را از اغراض نفسانیه تجرد نکرده کفته برآرو
او باقتضای شهوت و غضب حکم میشود و اگر چنانچه در هر کاری و هر
معامله که پیش میگیرد چه در باره خود و چه در باره دیگری میباید کار را
بر این بگذارد که وقوع و صدور آن کار را از کسی دیگر تصور کند و از
دیگری در حق خود فرض و تصور نماید و نظر منصفانه خود را در این باب حکم
نماید و اندازه نیکی و بدی و مقیاس حدود و حقوق و لزوم رعایت آنها در دست
داشته باشد البته ملتفت بحقیقت نیک و بد خواهد بود مثلا تصور
باید کرد که آیا روا میداری کسی در حق تو و در امور متعلق بمال و جاه و ناموس
تو نیت بدی بکند سخن حرکت ناشایسته بگوید و بجا بیاورد یا اینکه در
غیاب تو بدگوئی نماید و مغایر انسانیت غیبت از تو کند با تمامی سعی
چنین در زمان تو و دوستان تو فساد نماید و یا در حق تو ظلم و زیادتی و بی اعتنائی
نماید یا خوشنودی از این کارها و کردارها توانی داشت بالقطع روا نتوانیم
دید فعلیت آنها که جای خود دارد از تصور اینگونه حرکات و ارادات بی اختیار
طبع منزجر خواهد بود پس میزان تعیین حقوق و اساس استقامت و استکار

امور است چگونه میشود راه فهمیدن اینگونه اسباب لازمه رندگانی و بنگیجی واضح و آشکار نباشد اگر از میان جمعیت بشر یکی بتضاد احتیاج و اعوجاج و عرضها آنها از حال اعتدال و طریقه خارج کرده طفل ساده را در بیرون از آن حلقه تربیت و بزرگ کرده باشیم بکان نیکان حقوق و اطوار کردارهای نیک و بد را بطور تقابل براو عرضه کرده و در مدتی نظر تحقیق او بپاوریم یقینا او از روی راستی و مطابق واقع بحکم طبع صاف و ساده در همه اینها سخن خواهد گفت مثلا گر راستی و امانت را بحسن فطرت تحسین و دروغ و خیانت را تقبیح خواهد کرد حتی حق خود ما نیز با همه الا اینکه بزرگ شده ایم هر گاه او هام و خیالات مغشوشه و منظورات شخصیه را از دور و نخود بیرون نمائیم و بصرافت طبع و نظر بالسطور دارم تمامی حقوق و جمله نیکیها و بدیها را در کمال سهولت و آسانی مشخص و محدود میتوانیم کرد و هر قدر شخص از خود اغراض نفسانی را کم کند و با خلاق روحانی متخلق شود درک این مراتب و مقامات برای او بیشتر دست میدهد و اقتضای فطرت و طبیعت را قوی ترمی بیند

در کتاب توحید از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود لیس العلم فی السماء فینزل الیکم ولا فی تخوم الارض فیخرج لکم لکن العلم مجبول فی قلوبکم تأدبوا باداب الروحانیین یظهر لکم در نتیجه علم ادب است و نتیجه ادب آگاهی و خبرت و فائده حصول علم و خبرت وصول بسلامت و سعادت دنیا و آخرت پس اهم مطالب برای

دوست میدارد از عیوب خود غافل میشود که فرموده اند حبّ الشیء یعمی و
یصم واگر نفس خود را دشمن وار دهد معایبش را روشن می بیند پس باید
شخص نفسانیت خود را قوت ندهد که پرده چشم بصیرت او نا شکر
کو دشمن شوخ چشم ناپاک تا عیب مرا بمن نماید خلاصه
مجملاً ادب قالب علم و دانش است و علم و دانش روح است علم را باید ادب
مقرون داشت که علم ادب را صدا میکند اگر جواب بدهد والّا پرواز میکند
چنانکه فرموده اند العِلمُ یَهتِفُ بِالعَمَلِ اِن اَجابَ وَاِلّا ارتَحَلَ و در
اینحال علم بی عمل و دانش بی ادب چندین مرتبه از جهل و نادانی بدتر است
و ضرر و صدمه آن بعالم انسانیت و مدنیت صد مرتبه بیشتر و دلیلش
واضح است که دانای بی ادب اطوار دانش و آگاهی خود را بسوء استعمال
بکار میبرد و منافع بشریت و امر حقوق مدنیت را بآن قوه مختل میسازد
و بموقع خطرناک میاندازد وَلا یَزیدُ الظّالِمینَ اِلّا خَسارًا پس علم
بطالب نااهلی که او را در غیر موقع خود استعمال مینماید خسارت و زیان
کاری میافزاید و ضرر او بر همه نوع میرسد اِذا فَسَدَ العالِمُ فَسَدَ
العالَمُ وقتیکه عالم فاسد شد عالم فاسد می شود پس باید عالِم و
مؤدب شد و دانش را در موارد نیک صرف کرد تا برای شخص سعادت
دارین حاصل گردد

اگر دیدی که شتر کرایی بود — نه مکن غرّه در سرای غرور
هر جوانی که پند پیر شنود — نشود شرمگین بروز نشور

که نتیجهٔ حق‌شناسی این است که آدمی آنچه را در حق خود روا و جائز
می‌بیند مانند آن را درباره ابنای جنس خود و کسانی که رابطه برادری با او دارند
روا و جائز شمارد و بعکس این نیز آن قول و عمل و کردار و گفتار که برای
دیگران درباره خود و متعلقانش ناشایست و ننگین می‌بیند وقوع مثل
آن را در حق دیگران نیز از خود و چه از دیگری نپسندد یعنی چنانکه راضی
نمیشود که دیگری در حق وی کینه خود در حق دیگران نماید و نیز رضا ندهد
که دیگری در حق دیگری بکار برد اصطهبه یکی در مجمع بزرگی از عالم متبحّر
حکیمی سؤال کرد که قطع نظر از حلال و حرام و حسن و قبح شرعی آیا فلان عمل
نامشروع با دختری یا پسری چه قبح ذاتی دارد آن عالم فرمود آن عمل را در حق خود
و منسوبات خود فرض کن اگر قبحی از آن در دل دیدی آنوقت برای تو واضح
بگویم آن شخص از این سؤال خجلی بحال انفعال حاصل کرده ساکت و ملزم شد
آدمی از دنبل و جراحت خود داغلیظه نفرت ننماید دست مجروح خود را گاهی
داخل غذا میکند و انگشت خود را میلیسد هیچ از نهادش بهم نمی‌آید و دل
هم نمیشود اما چون بر دیگری دملی باشد اندکی ریمی ببیند اگر دست به چیزی نساید
آنچیز را نتواند خورد و نفرتش میاید همچنین اخلاق بد چون ریمها و کثافات
دمل است چون در تو است آن را نمی‌رنجی و چون در دیگری بینی برنجی و نفرت کنی
و همچنانکه تو از او متحیر و نفرت میکنی او را نیز معذور دار اگر از تو رنجد و
نفرت کند تحمل کن و نفرت خدا اوست نیست که سعدی گوید ادب را از که
آموختی گفت از بی‌ادبان و حکمت این همان محبت نفس است که شخص ریک خود را

دمل

عکه بر عک برست و شام بشام   زابلستان بزال و هند بغور
وانکه افغان ز چین که رفت و بماند   فر خاقان و شوکت فغفور
این همه پند و عبرتست اگر   نیست گوش تو کر و چشم تو کور
این جهان دفتریست پر حکمت   گاه منظوم و گه بود منثور
لفظ و معنی او بود شب و روز   ورق و صفحه اش سنین و شهور
من درو شصت سال کرده نظر   هیچ سطری نمانده زو مستور
هم ز پیشینیان شنیده بسی   پند و اندرزها کرور کرور
جمله را چون بهم براندازی   یک سخن میکند بروز ظهور
پندها را هر انکه نشنود   روز خود میکند شب دیجور

مقاله و مجلس دوم

اولین شرط ترقی اجتناب از مصاحبت بدان و اشرار است و لازمهٔ آدمیت
دوری است از همنشینی با صاحبان اخلاق بد   با بدان یار گشت
همسر لوط   خاندان نبوتش گم شد   سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت و مردم شد   پس کسیکه طالب نجات و رستگاری
و مایل بترقی در دنیا و آخرت باشد باید با مردمان نیک سیرت
ستوده خصلت و صاحبان اوصاف حمیده و با ارباب مکارم اخلاق
معاشرت کند و کیفیت سلوک ایشانرا با خالق و خلق ملاحظه و
پیشه‌ها خود نماید و عمر خود را ضایع نگرداند و از استماع حکایات
گذشتگان بزرگان دین و ملت و شنیدن سرگذشت آنها هروان راه

دل منه بر نعیم و نعمت دهر — ور حطام زمانه باش نفور
برک دار الغرور ساز که نیست — در سرای غرور جای سرور
گر بخواهی قوی کند زورت — بضعیفان نکرد باید زور
ور نخواهی فشار قبر آنجا — مخور اینجا فشرده انگور
شربت آرد شراب خیره منوش — ور ز دف و نی گریز و ز طنبور
دو بقرآن پناه تات مگر — باز آرد همی ز فسق و فجور
ره مده فاجره بقصرت اگر — زانکت آرزوست حور و قصور
گر بانجیل بینی و فرقان — ور بتورات بنگری و زبور
ور دساتیر و بید خوانی و زند — ور کتبهای موبد و دستور
نبود هیچ غیر از این مرقوم — نبود هیچ غیر از این مسطور
کای کسی کز بحق همی طلبی — بایدت بودن از بدیها دور
ور بدی کرده بتوبه گرای — که خدات مهربان است و غفور
ورت بیداریست بیا بنگر — گذری کن بخفتگان قبور
گور بهرام گور بین و ببین — دخمهٔ طوس و نوذر و شاپور
نه بهرام گور ماند جهان — نه کیومرث باز رست از گور
شهر ایران بغماند با ایرج — ملک ایران وفا نکرد بتور
طوس از طوس باز ماند و نماند — آنکه بسیار غره بود بغور
مصر فریاد میزند که کجاست — کفر فرعون و حشمت کافور
دجله گوید کزمن بسی دیدم — مرد هارون و مهدی و منصور

عکه

بزرگی را ببلایا و مصائب صعب و محنت بپسندد و او را چنان گرفتار
کند که هیچ عاقلی چاره و علاج آن نتواند این سخن را شعبات بسیار هست
ذکر همهٔ آنها مایهٔ تطویل میشود و همین قدر همان است که فرموده اند
عَلَيْنَا اَنْ نُلْقِيَ الْاُصُولَ وَعَلَيْكُمْ اَنْ تُفَرِّعُوا یعنی بر ماست که القا
نمائیم بشما اصول را و بر شماست که فروع را با آن اصول متفرع سازید
وَصِيَّة تحض همیشه باید طالب صحبت راستگویان و نیکان و
در صدد معاشرت سعادتمندان باشد چه طبع انسان دزد است و
هرچه را که از طبع دیگر مکرر ببیند اخذ و کسب میکند   عَاشِرْ اَخَا ثِقَةٍ
تَحْظَى بِصُحْبَتِهِ   فَالطَّبْعُ مُكْتَسِبٌ مِنْ كُلِّ مَصْحُوبٍ   كَالرِّيحِ اٰخِذَةٌ
مِمَّا تَمُرُّ بِهِ   نَتْنًا مِنَ النَّتْنِ اَوْ طِيبًا مِنَ الطِّيبِ   آورده اند که
اسکندر وقتیکه جهت فتح ممالک قطع منازل و مسالک میکرد در
اقصای مغرب بشهری رسید که هوای آن در صفا از صبا سبقت میبرد
و آب او از لطافت حالت تیرهٔ حیرت در چشم چشمهٔ حیوان میریخت عرصهٔ
آن بانهار و بساتین همچو فردوس عدن آراسته و اشجار آن بانواع
ریاحین همچو خلد برین پیراسته   سواد او بصفت چون پرند مینا رنگ
هوای او بمثل چون نسیم جان پرور   صبا نموده بخاکش طراوت
طوبی   هوا سرشته در آبش حلاوت کوثر   بفرمود تا در آن
حوالی بارگاه متعالی فرود آمدند و با جمعی از خواص و اشراف در نواحی و
اطراف آن طواف میکرد و از نزاهت بساتین و نظافت میادین آن تعجب

سعادت خوشنود گردد و پیوسته گذارش احوال و افعال ایشان را
استماع کند و از شنیدن حکایتهای لغو و یاد گرفتن افسانه‌های
باطل و دروغ که بشهوت و غضب و آثار حیوانیت معین و مقوی است
پرهیز کند خواندن قصهٔ لیلی و خوردن غصهٔ مجنون بکار نمیخورد و
شنیدن حکایتهای خوب و مردمان دون و زبون چه به عقل و تجربه
انسانی افزاید انسان باید دل و گوش خود را از آنها محفوظ دارد فائده
شخص عاقل باید از دیگران و شنیدهٔ خود عبرت گیرد و هر کاریکه آغاز
میکند پایان و عاقبت آن کار را بچشم بصیرت دیده میزان عمل و رفتار
خود را از روی دانائی و بینائی برداشته نتایجی که از آن متولد خواهد
شد برابر چشم آرد پس از آن اقدام کند سعدی گوید لقمان را
گفتند حکمت از که آموختی گفت از نابینایان که تا جای نه بینند پای
ننهند اگر آدمی در هر کار و کردار اراده و اقدام پایان تا آخر نتایج مترتبه
آنرا تصور کند کمتر ندامت میکشد عاقل است که اندیشه کند پایان را
کور و کورانه راه رفتن و پایان عملها را ملاحظه ننمودن در عاقبت کار باعث
حدوث مخاطرات بزرگ و خرابیها و شرمندگیها و ناراحتیها خواهد
بود پس معلوم شد کار بحکمت کردن و مآل اندیشیدن و گفتار
و کردار خود را سنجیدن از تکالیف نخستین خردمندان است چرا
عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی یک سخن جزئی و کار بسیار
کوچکی که نا تأمل و نسنجیده گفته و کرده آید بسا میشود شخص بسیار

بزرگی را

تا بد یوماً فیوماً در مرتبهٔ کمالات و صعود مرتبهٔ سعادات بسعی و اهتمام
خود بیفزاید که فرموده اند هر کس دو روز او با هم برابر باشد و امروز تا
بفردا چیزی بحسن و کمال و تجربه و علم خود بیفزاید مغبون است خدای تعالی
فرموده و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً **نصیحة** و باید
شخص حذر کند از آنچه قوهٔ شهویه و غضبیهٔ او را زیاد میکند
چشم خود را از دیدن آنچه غضب و شهوترا بهیجان می آورد باز
دارد و گوش خود را از شنیدن این قبیل مسموعات نگاه دارد و
دل خود را از ضبط آنها حفظ کند و بآن جور تصورات و تخیلات
دل خود را مشغول نسازد و این دو قوه را برای هلاک نفس انسانی
مثل شیر درنده و سیلاب دیوانه و اسب سرکشی تصور کند همینکه قید
آنها را سست کرد و کم کم زنجیر از آنها برداشت دیگر رهائی نمیتواند و
دست آنها زبون میماند و بعد از آن ندامت سودی نمیدهد پس
شخص عاقل خود را باید موقر و سنگین بدارد یعنی با اسباب مهیج
شهوت و غضب عقل خود را کم نکند و زود از جا در نرود و بکار
سبک اقدام ننماید چنانچه بسا مردمان دیده میشوند که از رنجش جزئی
از حقوق چندین ساله قرابت و دوستی بیکبار چشم پوشیده و
بخلاف انصاف رفتار کرده و در زمان مهر و قهر از تصور حقوق
گذشته و آینده غافل میشود و این خلاف شیوهٔ عاقلان است

گسستن مهر چنان پاره کن که گر روزی　　شوی ز کرده پشیمان بهم توانی بست

میمود تا گاه بمقابر ایشان رسید دید بر گوری نوشته بود که
صاحبش یکسال بود و بر دیگری نوشته که عمرش پنجسال بود هر چند
احتیاط نمود عمر هیچ یک بده سال نرسید از آنحال در حیرت افتاد گفت
چنان گمان بردم که در چنین آب و هوا العمر و فنا صورت نبندد و خود
در این شهر عمر مردم کوتاه است بفرستاد تا اعیان و مشاهیر شهر را
حاضر کردند و از سر آن معنی پرسید ایشان بعد از تمهید ثنا و دعا
جواب دادند که عمر پیش ما مقدار است که در مجالست علما و حکماء و
محاورت ادباء و ظرفا بسر بردند و هر آنچه در غیر اینها مصروف شود
از ضایع شمردند و در محل اعتبار نیاوردند پس هر که از ما درگذرد
آن مقدار زمان را حساب کنند و بر تربت او بنویسند اسکندر را بغایت
سخن پسندیده آمد و بعد از آن حکماء زمان و ظرفای جهان را جمع کرد
و پیوسته با ایشان صحبت می داشت   در همه عمر ار دمی با تو برآرم
نفس   حاصل عمر اند است باقی ایام هیچ   پس شخص پیوسته باید
مراقب احوال و متوجه اعمال و افعال خود باشد و بداند که با که همنشین است
و با کدام کس قرین چنانچه در حفظ صحت جسم از مطعوم و مشروب مضر
و چیزهای مفسد و بد پرهیز و احتیاط لازم است در حفظ صحت نفس
نیز مراقبت شرطست تا کار خلاف آدمیت و منافی مقتضای حسن اخلاق
از او سر نزند و امر ناپسند از او بروز نکند و آن سعی و جهد در حفظ
مراتب کمال روز بروز نفس او صفای تازه حاصل نماید و شخص سالک

از برای خود زیرکی و فطانت شمارد که شیخنا البهائی در ذم آنها گفته
چند چند از حکمت یونانیان   حکمت ایمانیان را هم بخوان
دل منور کن بانوار جلی   چند باشی کاسه لیس بو علی
و چون خواهی در طبابت نفوس و ارواح ناقص و گمراه نباشی باید جادهٔ
وسطی را اختیار نمائی و ظاهر و باطن را در دست داشته باشی پس
در عقلیات بمحض تعصب و تقلید بر یک طریقهٔ خاصه اقتصار نکنی نه
متکلم صرف باشی که بغیر از بحث و جدل و فزایش شبهه و وسوسه
چیزی بدست نیاری چنانکه در وصف آنها گفته اند   پای
استدلالیان چوبین بود   پای چوبین سخت بی تمکین بود   و نه
حکیم محض و فلسفی باشی که شریعت را مهمل و دین را ضایع گذاری
ونعم ما قیل   کاف کفر ای دل بحق المعرفه   خوشتر آید از فای فلسفه
و نه مرید و صوفی و قلندر باشی که بدعوای بی گواه مردم را گمراه و خود را
باشتباه اندازی **نظم** زین جامه صد رنگ سیه پوشی به   زین
قوم فرومایه فراموشی به   زین صحبت ناتمام و بیحاصلان   تنهائی و
گوشه و خاموشی به   پس طالب علم دین لازمست جمیع قوای نفسانی را
اولا تابع عقل نماید و لشکر عقل را که سلطان و رئیس و مدبر روح
و بدنست همیشه قوت دهد و جنود جهل را شکند و عقل خود را چون
میداند که ضعیف است تابع عقل قوی معصوم و مطیع عقل کل را نماید
و بطریق ارادت و شیوهٔ تسلیم و اطاعت از صاحب شریعت چراغ نور

مقالهٔ مجلس سیم

علم اخلاق طب روحانیست که مشابهست به طب جسمانی و قانون کلی در معالجهٔ امراض جسمانیه آن است که ابتداء تشخیص مرض داده شود و جنس آن شناخته گردد و بعد تحقیق از سبب حدوث آن مرض شود پس شخص در صدد معالجهٔ آن برآید و کسیکه در صدد معالجهٔ روح و نفس و در شوق تحصیل طب روحانیست باید طالب کسب علوم باطنیهٔ عقلیه و علوم ظاهریهٔ شرعیه گردد زیرا آن کسانی باشند که اقتصار میکنند بر ظواهر آیات و اخبار و جامد میشوند در ترجمهٔ احادیث و آثار و از حقایق قرآن و سنت بی خبرند و ارد قایق و بواطن حکم کتاب و روایات صرف نظر مینمایند و تنها خود شان را مسلم و صاحب نظر و جمعی از ارباب معنی و معقول را ملحد و کافر میشناسند بدون اینکه در کلام ایشان غوری نمایند و مقصود و مرام ایشان را بدانند و مصداق بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله و نیز از اشخاصی باشند که عمر خود را صرف علوم عقلیه نموده بفضول یونانیان خود را راضی کنند و در هر چیزی عقول قاصرهٔ امثال خود شان را دلیل و میزان نمایند و حال آنکه اختلاف عقول خود شان را با دیگران واضح و عیان می بینند باعتماد قواعد اصول نا معقول آیات و اخبار را از ظواهر خود صرف نموده احکام شرع انور را محو و تلف خود را از تفکر و تتبع در آیات و اخبار دور سازند و علمای شریعت را مذمت نمایند و ایشان ابنا دانی و جهال لسیئت دهند و ایشان را

[illegible]

مقاله و مجلس چهارم

عزیز من تعلیم و تعلم شرایط و آداب مخصوص دارد طالب علم باید
از آنها غفلت نکند اول احتراز است از پیروی شهوات نفسانیه و پرهیز
از اقبال با مزیت اهل دنیا و مصاحبت ارباب هوس و هوا که اکثر لهو و لعب
و کید اندن و در دنیا مشاغل باطله فکری و لذتی ندارند پس چنانکه
کوری چشم ظاهر از شعاع و نور خورشید محروم و محجوب میباشد همچنین
دیدهٔ باطن نیز که بمتابعت هوس و هوا و مصاحبت اهل دنیا مبتلا گردد
از اشعهٔ انوار قدسیه که محل افاضهٔ علوم است بی‌نصیب می‌ماند
اَوَمَنْ کَانَ مَیْتاً فَاَحْیَیْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ
مَثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا ثانیا طلب علم از روی اغراض
باطله نباشد مانند رسیدن بمال و منال و مفاخرت بر اقران و
امثال بلکه غرض تحصیل رسیدن بشرف و سعادتی که منتهای و ترقی از رتبهٔ
بهیمیت و سفلی بعالم انسانیت و مرتبهٔ بالا برای تقرب بخدا و تحصیل
بصیرت در دین و تکمیل عقل و تحصیل یقین ثالثا باید طالب علم آنچه را
که فهمیده و نورانیت از دانستن او عمل کند که هر کس بعلم خود عمل
نکرد آنچه را دانسته فراموش میکند و مجال او تمیز نمیدهد رابعا نفس
خود را از اخلاق رذیله و اوصاف ذمیمه پاک کند زیرا که مادام لوح
نفس از نقوش باطله پاک نشود انوار علوم بر او نتابد و تا آئینهٔ دل از زنگ
کدورت صفات خبیثه پرداخته نگردد صور علمیه در آن عکس

[illegible]

نپذیرد

اقتباس کند و عقل خود را در تاریکیها همه جا از چراغ شریعت روان
سازد و آیینهٔ دل و نفس خود را بریاضت قابل قبول صور علمیه و لایق
تجلی انوار قدسیه سازد تا نقوش و صور علوم شریعت و انواع معانی
و حقیقت در ذهن او جلوه نیکو کند **نظم** چنین در گفتهٔ یزدان
پیمبر زن و پس کانچه قرآن و خبر نیست هبا است و هوس نه از آن
اخباریین باشد که قواعد اصولیهٔ عقلیه و نقلیه و اجماعات قطعیه
را التفات نکند و نه از آن اصولیین که در استنباط احکام شریعت
قواعد اهل سنت را بکار برد و آراء ظنون و اجتهاد خود را در مقابل نص
حجت داند و مطلقا بهر ظنی در ترجیح احکام اعتبار نماید و دین و آخرت
خود را ضایع کند و در متون اخبار و آیات در دلالت الفاظ و عبارات
آن و در مداره احتمالات باز نماید که از کثرت شکوک و شبهات در مقام
دلالت عاجز از اجتهاد بماند و در تفریع بر اصل نتواند و اینها را که گفتیم
تماما و نصا بنای علمای محققین است چنانکه مرحوم مغفور آخوند نراقی
علیه الرحمه در اوایل معراج السعاده مفصلتر و واضحتر از این بیان
کرده و در معنی سفینه قال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه وقال علی علیه السلام انظر الی ما قال و لا تنظر الی
من قال پس مطلب صحیح و تحقیق انیق آنکه کلام هر کس بدست آید که
موافق فرموده معصوم باشد مؤمن باید آن را بسمع قبول بشنود
گوینده هر کس باشد

مقاله

کلیات جامی بود با میر تسلیم کرد امیر به دقت و احتیاط او را ضبط کرد و گم
شد چون بتبریز رسید بحضور سلطان رفت سلطان باو تفقد بسیار نمود
از رنج راه پرسید گفت در این مسافت بعیده از طول مسافت ملول گشته
خواهی بود امیر حسین چون اشتیاق سلطان یعقوب را بکلیات جامی شنید
بود جواب داد که نسخه را در راه مصاحب بود که در هر منزل با او مشغول بودم
و بجهت از طول مسافت ملالتی پیرامون خاطرم در راه نیافت سلطان از
حقیقت حال سؤال نمود امیر گفت حضرت سلطان مصحوب من کلیات جامی
برای شما هدیه فرستاده بود این راه هر وقت اندک ملالتی رخ مینمود در مطالعه
آن مشغول میکردم پادشاه از وفور اشتیاق فرمود بگو بروند حالا کلیات
را بیاورند امیر حسن کس فرستاد آن مجلد را آوردند بی آنکه دقت کند بسلطان
تقدیم نمود چون گشودند معلوم شد که فتوحات مکی بوده و امیر حسن بعد
از آنکه نگشوده و در عرض راه مطلقا مطالعه جامی برای او اتفاق نیفتاده
بدین واسطه امیر حسین خجل و منفعل و شرمسار شده و نزد سلطان
و شوید کان خوار و بی اعتبار گردید و از آن درجه عزت و اعتبار افتاد

راستی کن که راستان رستند در جهان راستان قوی دستند

تمام ترقیات در صدق و راستی است تا نیست که خداوند کونوا مع الصادقین
فرموده در پیشرفت امور دنیا و آخرت بهتر از صدق نتیجه نیست مصرع بجز
راستی هر چه باشد خطا است المرء فی طی لسانه لا فی طیلسانه مردی
و مردانگی در صدق قول و وفا بوعده است المؤمنون عند شروطهم

نشد ازآن در حدیث است علم در ایمان نیست تا نازل شود و نه
زمین نیست تا بسوی ایشان بیرون آید متخلق شوید باخلاق در خاصیت علم
ایشان ظاهر شود و مکشوف گردد

نظم

تن آدمی شریف است بجان آدمیت — نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی بچشم است و دهان و گوش و بینی — چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل و ظلمت — حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت
بحقیقت آدمی باش وگرنه مرغ باشد — که همان سخن بگوید بزبان آدمیت
اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد — همه عمر زنده باشی بروان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت — بدر آی تا ببینی طیران آدمیت
بنصیحت آدمی شو نه بخویشتن که سعدی — هم آدمی نشد به بیان آدمیت

وطالب علم و کمال باید صدق و راستی را شعار خود سازد و بداند که دروغ گوئی باعث رسوائی و انفعال و باز ماندن از مقاصد عالیه ارباب عزت و کمال است در کتاب **حبیب السیر** مسطور است که سلطان حسین میرزای بایقرا که پادشاه خراسان و زابلستان بود امیر حسین ابیوردی را بایلچیگری نزد سلطان یعقوب میرزا پادشاه آذربایجان و عراق فرستاد سوغاتها و هدایای بیشمار با او همراه نموده مقرر کرد چند جلد کتاب از کتابخانه خاص برای سلطان یعقوب دادند از جمله کلیات جامی را فرمود که در آن وقت تازه بود و در نظر سلطان یعقوب مرغوب بود و وقتیکه ملا عبد الکریم کتابدار کتابها را بامیر حسین تسلیم نمود سهواً فتوحات مکی را که در حجم و جلد شبیه

بکلیات

اعتنا و توجه ما ننماید پس باد شود وسواس شیطانی نمیآید و در کافی
از حمران از ابی جعفر علیه السلام که ترجمه‌اش نقل میشود مردی بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد پس عرض کرد یا رسول الله
بدرستیکه من منافق شده‌ام پس آنحضرت فرمود و الله منافق نشده اگر
منافق شده بودی نزد من نمیآمدی تا از من اخذ علم نمائی چه چیز ترا بر این
انداخته گمان میکنم عدو حاضر بسوی تو آمده پس گفته است کدام کس خلق
کرده است ترا پس تو گفته خدا مرا خلق کرده پس او گفته خدا را که خلق
کرده است پس آنمرد گفت بلی ای آنکسیکه ترا بحق مبعوث کرده همانا همین
قسم بوده است پس حضرت فرمود بدرستیکه شیطان بسوی شما آمد از
قبل اعمال پس قوی و قاهر نشد بر شما پس از این وجه آمده است تا شما را
لغزش بدهد پس وقتیکه چنین باشد هر یکی از شما باید خدا را یاد کند
و متذکر بخدای وحده باشد و فیه عن علی بن مهزیار قال کتب رجل
الی ابی جعفر علیه السلام یشکوا الیه لمما یخطر علی باله فاجابه فی بعض
کلامه ان الله عز و جل ان شاء ثبتک فلا یجعل لابلیس علیک طریقا
قد شکی قوم الی النبی صلی الله علیه و آله لمما یعرض لهم لان تهوی
بهم الریح او یقطعوا احب الیهم من ان یتکلموا به فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله اتجدون ذلک فقالوا نعم فقال و الذی نفسی
بیده ان ذلک لصریح الایمان فاذا وجدتموه فقولوا آمنا بالله و
رسوله و لا حول و لا قوة الا بالله انتهی و لمّم عبارت بعض

دروغگوئی خلاف مروت و نامردی است **مقاله و مجلس پنجم**
روزی بمعلم خود گفتم بعض چیزها بذهن من میرسد جواب آنها را نمی
دانم و متحیر میشوم معلم گفت هر چیز بذهنت میرسد همه روزه از
من بپرس اگر توانستم جواب موافق میدهم که عقلت قبول میکند والا
از استاد تو و اعلم در این ولایت و در ولایت دیگر خیلی هست از آنها
سؤال کرده و جواب شافی شنیده پس بعد از آن هر چه بخاطرم میرسد
از استاد میپرسیدم و او بقدر قوه جواب میداد من
نمونه جواب و سؤال چندی در این مختصر نقل میکنم تا اگر اطفال
دیگر وقتی بعقل و شعور رسیدند و بدانند که آنها را بمکتب برای بازیچه
بیهوده و وقت گذرانیدن نیاورده اند آنها نیز از این سؤالات و اجوبه چیزی یاد
گیرند و فائده برند و صاحب معرفت شوند **سؤال** گاهی بعض افکار خوب
و خوش برای من رو میدهد که از آنها خوشحال میشوم مثل خوابهای
خوش و گاه مثل خوابهای بد افکار باطله بذهن من میرسد که قلبم از آنها
ناشادی است خیلی از آن افکار پریشان و نگران میشوم آیا آن فکرهای باطل
بدین و اعتقاد من ضرر دارد و یا مثل معصیت و گناه در آخرت من عذاب
میشود یا نه **جواب** عالم ذهن مثل عالم خارج است هر چه در خارج باشد
زشت و نیک صورت آن بذهن میآید و مادام که قلب شما آنها را راضی
نشود و شخص از آن افکار بد و معاصی منزجر و متاذی گردد ضرر بحال
و نمیکند ولی نباید بخیالات باطله بیاید توجه و اعتنا کند که هر قدر

اعتنا

باشد با آن وساوس و اوهام از آن عمل نفرت میکند و در همه مقامات
ضعف نفس مانع از اقدامات نفس می تواند بشود و شخص بجهت محض
وسواس و توهم با هر چیز جزئی قلبش رم میکند و لازمهٔ این ضعف نفس
کناره جوئی از امور عالیه و ترسیدن از اقدام بکارهای بزرگ و تزلزل با
حوادث و مخاوف جزئیه میباشد مثلاً بعضی هستند محض برای توهمات
شب با تنهائی نمیتوانند بجای تاریک بروند و بعضی از صدای رعد و برق بشدت
مضطرب میشوند و میترسند علاج همهٔ اینها قوی کردن قلب است با اقدام با
عدم اعتنا با اوهام   پس ای عزیز باید مراقب شد که نفس با وساوس و
اوهام ضعیف نشود و قلب قوت و طمانینه بهم رساند و الا ضعف
قلب بالاخره باعث صدمه شخص میشود چنانکه شخص بریسمان باز چون
عادت کرده و قلبش را بعادات قوی کرده بالای ریسمان بی تزلزل و نگرانی
میتواند حرکت کند و شخص ضعیف القلب در بالای دیوار مرتفع اگرچه
بیست ذرع هم عرض داشته باشد بجهت غلبهٔ اوهام نمیتواند بسرعت
حرکت کند بلکه از ترس عاجز شده از رفتار میماند و در کنار دریا مثلاً
شخص ضعیف القلب نمیتواند در آب برود و غواص قوی دل با قوت قلب میرود
پس ای عزیز چون شرط درک جمیع سعادتها توکل و قوت قلب میباشد در فراهم
آوردن اسباب تقویت قلب سعی کن و در آنچه یقین کردی یقین را با شک ضایع
مکن زیرا که فرموده‌اند لا تنقض الیقین بالشک ابداً یعنی یقین را ابداً با شک
شکسته مده و وساوس و اوهام بیمعنی را بقلب راه مده که شجاعت نفس را از بر
۱۰

خیالات و خواطر است که کراهت عدم رضا بآنها دلیل کمال ایمان
باشد و بدانکه آنچه بقلب خطور میکند او را خاطر میگویند و خاطر بر
چند قسم است یکی رحمانی است و او خیالاتیست که در آنها مصلحت و
قربت و رضای خدا باشد و یکی نفسانیست و او افکاریست که برای
نفس در آنها حظی و لذتی هست و یکی شیطانی و او خیالاتیست فاسد
که شخص را براه کج و بمخالفت حق دعوت میکند که او را وسواس میگویند
که مادام قلب انسان با آنها راضی نشود و شخص بآنها عمل و متابعت نکند
ضرری بحال شخص ندارد خیالات باطل میآید و میرود و محل اعتنا نمیباشد
خداوند عالم در قرآن مجید میفرماید یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا
خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ وَمَنْ یَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ فَإِنَّهُ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْکَرِ ولی اعتنا و دل دادن باین خیالات قلب انسان را ضعیف و مریض
میکند که شخص غالبا بسبب غلبه اوهام مضطرب و نگران و حیران
میماند چه نفس متابعت وهم مضطرب میشود اگر چه در یقین او قصوری
نباشد مثل اضطراب و تشویش او از خوابیدن در قبرستان و تنها ماندن
شب در یک خانه با مرده با وجود یقین اینکه مرده زنده نمیشود تا او ضرری
نرساند ولی ضعف نفس او را مضطرب مینماید و چنانچه مثلا عسل
پاکیزه در برابر او باشد بی عیب در نهایت صفا کسی هم آن عسل را بچیز بدی
تشبیه کند و برخی صفات ذمیمه باو بشمارد که طبع از آنها متنفر باشد و با
یقین اینکه عسل بی عیب است و از آن لا اینها پاک است نفسش که ضعیف

ندیده بود محنت کشتی نیازموده ضعف نفس بر او غلبه کرده گریه و
زاری آغاز نموده لرزه بر اندامش افتاده چنانکه ملاطفت کردند آرام نیافت
ملک را عیش از و منغص شد و چاره ندانستند حکیمی در آن کشتی بود
گفت اگر فرمائی من او را خاموش کنم پادشاه گفت غایت لطف باشد حکیم
فرمود تا غلام را بدریا انداختند باری چند غوطه خورد پس مویش
بگرفتند و سوی کشتی آوردند غلام بهر دو دست در دنبال کشتی آویخت
چون برآمد بگوشه نشست و قرار یافت ملک را اندر حکیم بستایید

مقاله و مجلس ششم

سؤال چه دلیل وجود خدا و آفریننده لازم است و از کجا بدانیم در عالم
خدا هست و این اشیاء خود بخود قائم نیستند جواب همه بدانیم که ما ها
در این عالم نبودیم و پدران و مادران و خویشان ما هم هیچیک در این عالم
نبودند اینها را با این دقایق حکمتها که در فطرتشان مسطور و مشهور است
البته با این عالم کسی آورده خودشان خودشان را نساخته و نیافریده و
امثال خودشان هم که در عجز و موجود بودن بعد از عدم با ایشان نظیر
بودند اینها را نساخته و از عدم بوجود نیاورده که آنها نیز مثل اینها آفریده
هستند چنانکه می بینیم اینها نیز وقتی در دنیا نبوده اند بعد بوجود آمده
اند کسیکه اینها را ساخته و بعد از آنکه نبودند با این حکمتهای دقیقه در عالم
موجود کرده او خدا است که شبیه اینها نیست و از جنس و سنخ اینها نمیباشد
و چنانچه اینها را حی و موجود کرده باز همین را بعد در عالم آخرت زنده کند

فضائل نفسانیه و اعظم مراتب مردانگی و انسانیت است و لازمه آن علو
همت و صاحب عزم بودن است که در کارها و هر کار بجائی رسید و بمراتب ارجمند
سزاوار شده و از مبانی نوع خود ممتاز گردیده بواسطه این صفت و
بلندی بود **نظم** همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند همت
بجائی رسیده اند جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده کن کالجبل
لا تحرکه العواصف و لا تزیله القواصف یعنی مانند کوه باش که او را
حرکت نمیدهند تند بادها و از جا در نمی آرد او را بادهای شکننده ارای
صاحب این صفت هر کار خود را بمرتبه پستی راضی نمیکند و با مور جزئیه
و دنیه سر فرود نمی آرد و با اوهام و خیالات بیمعنی از ترقی بمقصد
عالی باز نمیماند و چنانکه گفتیم علاج ضعف نفس اینست که بوساوس
و اوهام بیمعنی و بی دلیل شخص اعتنا نکند و مکرر بخلاف آنها اقدام
نماید تا کم کم نفس او از ان ضعف و ترس دور بیاید چنانچه اسبی که
مثلا از سایه دیوار یا سگی و تلی و شتری و تاریکی گاهی رم میکند او را مکرر
از آن چیزها که رم دارد نزدیک آرند و ریاضت و عادت دهند بعد از آنکه
مکرر نزد او آنها که نزد او آرند ممکن است اسب خود بخود رام شود و دیگر رم
نکند مثلا کسی از تنها رفتن بتاریکی شب واهمه کند و بترسد علاج او
این است که کم کم بخود جرئت داده بهر قسم باشد مکرر در تاریکی برود و برود
تا آن واهمه و ضعف نفس برود و از و رفع گردد و نفس او قوی شود در گلستان
شیخ سعدی است پادشاهی با غلام عجمی در کشتی نشسته بود غلام هرگز دریا

آبهای روان و بستانهای دلکش پیدا شده بی آنکه کسی بنا کرده باشد پادشا[ه]
خندید و گفت مگر ترا جنون عارض شده چون در عقل کسی نگنجد که بنای بی
بانی پدید آید وزیر مجال سخن یافته گفت بنای بدین مختصری بی بانی معقول
نیست حاصل شدن عالم علوی و عالم سفلی و چندین عجایب و غرایب بی مبدع
قادر و صانع خبیر کی معقول باشد پادشاه بدین وسیله میل باسلام کرد
و در زمره مسلمین داخل گردید **سؤال** از این فرمایشات دلم خوش شد
واضح است این عالم با این عظمت و حکمت خود بخود موجود و قائم نمیشود
پس هر گردنده گرداننده ایست پس هرگاه در این زمینه بعض فرمایشات
مفصل بفرمائید که بیشتر از این موجب بصیرت گردد مایه تشکر و امتنان است
جواب عزیز من چون بآفاق نظر کنی آسمان را بینی گردنده و زمین را
مسطح و خلایق بینی انواع و اقسام از اقویاء و ضعفاء حتی مورچه و همه
رعاع که با آن ضعیف و ناتوانی روزی ایشان مقرر و مقدر گردیده و آسمان
را بینی که بگردش زمین را میپرورد و ابر و باران با راسته زمین را سیر و خرم نمایند
انواع شقایق و ریاحین و لاله ها و گلها میپروراند بالوان مختلفه و روایح
متفاوته و خواص متعدده که بعضی از آن باعث قوت تن انسان است و بعضی
قوت روح و بعضی باعث ترتیب دواها و غذاها که منافع بسیار از آنها بمردم
میرسد و خلائق بینی با هم منتظم و بنظم محکم پاره با هم موافق و مؤالف و
جمعی معاند و مخالف بعضی ضعیف برخی قوی صنفی فقیر صنفی غنی برخی
عالم بعضی جاهل بعضی مرد برخی زن پاره سلطان پاره رعیت کی امر عالم

که ثمرهٔ زندگانی دنیا باینها داده ان عالم برسد و خدا همه را نیست کند و نه
از خلق و بعد از خلق تغییری و تبدیلی برای او نمیشود عزیز من از
حکمتهای دقیق و صنعتهای باریک که در خلقت ذرات عالم مسلح است
آیا ممکنست بی صانع حکیم صورت بگیرد آیا نمی بینی که عالم بمنزلهٔ خانه ایست
انسان مهمان عزیز آنخانه که صاحب خانه جمیع مصالح و ما یحتاج او را در آن
جمع کرده از مطاعم و مشارب و ملابس و غذاها و دواها و زینتهای
گرانبها و عطرها و اسباب عمارت خرابها از آهن و آهک و گچ و سنگ و
چوب و پتر و غیر اینها و آسمان مانند سقفی است پوشیده و زمین فرش
خانه آفتاب و ماه و ستارگان بمنزلهٔ چراغها و قنادیل مهیا شد شبها برای
راحت مهیاست روزها برای تعیش و سیاحتها و تحصیل اسباب زندگانی
و شما بعقل و فطرت رجوع نمائید می بینید که اینها با این نظم و قرار و محکمی
بیشمار خود بخود جمع و فراهم نمیشود چون سخن باینجا رسید شما حکایتی که
آورده اند پادشاهی که بزنادقه میل تمام داشت و او را وزیر عاقلی بود که
میخواست او را از آن دین باطل برگرداند و بدین حق خود در آورد و عادت
چنان بود که شبها یکبار بوزیر مهمان میکرد آن شب چون وقت ضیافت رسید
وزیر گفت امشب در خواست اینست که در فلان صحرا پادشاه بمهمانی من آید و آن
صحرائی بود که هیچ زرع و عمارت و باغ و آب و آن اینجا نبود پادشاه گفت عجب
اینجا چه جای مهمانیست وزیر گفت ای پادشاه آن صحرا چنان است که فرمودید
ولکن امری غریب واقع شده که در آن موضع بناهای رفیع و عمارتهای عالی

بیرون بیاید و در اوایل که غذای طفل منحصر بشیر است دندانی ندارد
و کم کم که قوه خوردن غذای دیگر رسانید دندان آورد و وضع دندانها
ببین چه حکمت منعقد شده پس وجود صانع حکیم بدیهی است و اینهمه
دقایق حکم در خلقت آدم و اجزای عالم معین است و اول دین اعتقاد بخدا است
چنانکه جناب امیر علیه السلام فرموده اول الدین معرفته پس شخص اول
باید در معرفت خداوند ساعی و جاهد باشد **سؤال** معرفت خدا
فی الجمله بدست آمد و معلوم شد آنکه این مخلوقات را بوجود میآرد و عالم
را همیشه راه میبرد و میگرداند و نگاه میدارد خداست که تا همه تغییرات
خود او تغییر و تبدیل پیدا نمیکند و همیشه یک قرار دایم و ثابت لایزال است
آیا بچه دلیل او باید یکی باشد **جواب** زیرا که نظم عالم و خلقت بنی آدم
چون همیشه در یک حالت یک قرار است این وضع و حالت شهادت میدهد
بوحدت او چه هر جا دو پادشاه مقتدر باشد در آن مملکت البته اختلافات
و فسادها پیدا میشود و کارها از پیش نمیرود که گفته اند دو پادشاه
در اقلیمی نگنجد قال تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا یعنی هرگاه
در زمین و آسمان غیر از خدا آلهه دیگر بودی زمین و آسمان فاسد
و خراب میشد **دیگر** آنکه جمیع ملتها که بخدا و پیغمبر و ثواب
و عقاب و بهشت و جهنم قائلند و بکتابهای آسمانی معتقدند در تمام
کتابها خدا را یکی راجع نموده اند پس چون اینهمه پیغمبران که تا بحال
آمده و از خدا خبر داده و کتاب خدا آورده اند همه اینها از جانب یک خدا

با آن منتظم میشود و اساسش محکم و مضبوط میماند اگر به این طور
نبوده اساس عالم مختل میشد و امور فاسد میگشت پس این ترتیبات
هرگز خود بخود صورت نبندد البته مقدری و مدبری لازم دارد حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله از پیره زنی پرسید خدای خود را چگونه شناختی
ابا پیره گوید که در بیت قائل هستی آن ضعیفه مشغول بود پنبه میرشت فی الحال
دست از چرخ باز داشت چرخ ایستاد و از حرکت افتاد عجوز هیچ نگفت با
مشغول بکار خود شد آنحضرت باصحاب فرمود بیائید برویم که این زن
خدا را شناخته است ای عزیز ببین عقلها و علمها را که برای مصالح
حیوان و انسان خداوند بآنها چه قوتها و خاصیتها داده و چگونه مربوط کار
منتظم ساخته با آن منفعتها حتی حیوانات و طیور بعضی گیاهان نافع و مفید
خود را میشناسند ببین خداوند درخت را چگونه خلق کرده که رگها و مجاری
آب برای آنها قرار داده مثلاً گردو پسته و قلم و چنار که آب سیل با آن بلندی
ساق و شاخها فی الفور آب از زیر تا بالا رفته برگهای بالای او را تر و تازه میکند
این درخت آیا ممکن است خود بخود بی صانع حکیم صورت بندد نظم برگ درختان
سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست معرفت کردگار ببین در
نباتات چه قسم قوت جاذبه گذاشته که آب را بالا میکشد و غذا میدهد طفلی
تازه از شکم مادر آمده چگونه میمکد پستان مادر را و آنها اسم
پستان و حلمات را چگونه بالای پستان قرار داده بقدر اندازه دهان او منظم
شود و باز کرده در او سوراخها و منفذهای تنگ بسیار از آنها خود بخود

شد همه حاجت خود و دیگران نمایند و همه ممکن و فقیر نیست و الا شد
احتیاج کل نمیشد چه فقیر رفع احتیاج خود و دیگران نمیتواند و همچنین
در کلیه که رفع احتیاج میشود و کلیه محفوظ میماند و اگر این همه اختلافات
طبایع و میول و خواهشهای نفسانی و اینهمه احتیاجات برای عالم حافظ
نمیشد که شد احتیاج کند نظم عالم بهم میخورد و عیش بنی آدم مختل و فاسد
میگشت پس عالم یک شخص غنی و بی نیاز و قادری لازم دارد تا
سد احتیاج کل نماید و عالم و بنی آدم را از اضمحلال و تمامی نگاه دارد
او را واجب الوجود و غنی مطلق میگوئیم که وجود او از غیر نیست و از هر بابت
بی نیاز است و ممکن انست وجود او از غیر و بقای او بسته بابقای غیر باشد
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند دلیل چیست که
از برای عالم صانعی هست پس فرمود اگر اول بود نفس خود دم استنباط اگر
نفس خود چنین یافتم از این دو امر خالی نیست یا باید من او را خلق کرده باشم
در حالتیکه موجود بودم این محالست زیرا که ایجاد موجود محال میشود و یا
باید من او را خلق کرده ام در حالتیکه معدوم بودم این هم ممکن نیست زیرا
که لاشئ و عدم چگونه شئ را خلق میکند پس چون دیدم هر دو شق و
هر دو جنبه فاسد است دانستم که برای من صانع و مدبری هست

مقاله و مجلس هفتم

ای عزیز از وحدت نوعیه عالم کون و مکان
و بقای نظم آن کما کان که با مرور دهور و اختلاف سنین و شهور فساد کلی
در اشیاء ظاهر نمیشود با همه انقلابات و تغییرات دنیا و تضاد ظاهر مثلا

عناصرات

خبر داده اند اگر خدای دیگر بود چرا سکوت میکرد که صد و بیست و
چهار هزار پیغمبر نزد شما آیند کان بیابند و کتب آسمانی بیاورند و از احکام
خدا خبر دهند او یک پیغمبری نفرستد پس معلوم میشود یک خدا بیشتر
نبوده که همه پیغمبران از یک جانب آمده و عالم آفرینش را بیک نظم و نسق
راه برده **جواب دیگر** اگر خدا زیاد و تا فرض کنیم از شما می پرسیم آیا یکی
از دیگری زورش میرسد و غلبه با او میتواند یا چه اگر قوت و قدرتش با
دیگری نمیرسد و نمی تواند با او قاهر و غالب گردد این قسم خدا نمیشود که
خدا باید قدرت و قوتش بتمام ماسوی فائق و قاهر باشد و اگر قوت و
قدرتش باز دیگری میرسد و با او غالب و قاهر میشود از دیگری چیزی مثل
ما ها یا صفت عجز و مغلوبی با این صفتها خدا نمیشود قال تعالی قل
أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ
يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ الآية یعنی بگو یا پیغمبر بمردم که خبر دهید بمن هرگاه خداوند
بگرداند بر شما شب را دائمی تا روز قیامت کدام معبود است غیر خدا که بیارد
بر شما روشنائی را **سؤال** واجب چیست و ممکن کیست **جواب** آنچه
فقیر و حاجتمند است و نبوده بعد موجود شده او را حادث و ممکن گویند
و آنکه در همه چیزها غنی است که هرگز احتیاجی بهم نرسانده و دفع احتیاج
دیگران میکند و با همه تغییرات عالم و کون و فساد او ثابت و دائم و برقرار بوده
و میباشد واجب است و شک نیست همه موجودات واجب و غنی نیست
زیرا اگر می بینیم این چیزها حاجت دارند و محتاجند و خود نمیتوانند

جواب این فسادی است که منفعت کون و بوالی ترقی کون است نه فساد
مطلق که منافی حکمت و نظم کلیه باشد مثلا حبه و دانه خرما را اگر در
زمین کاشتند فاسد میشود یعنی هیئت ترکیبیه او بهم میخورد ولی
بعد کونی دیگر بحسب حکمت و مصلحت از اولی بهتر بهم میرسانند که
شاخ و برگ پیدا میکند و عالم نباتی را ظهور میکند و تخم مرغ که
زیر مرغ میگذارند ظاهرا فساد بهم میرسد یعنی هیئت ترکیبیه او بهم
میخورد ولی بعد از او بهتر بالنسبه حیوانی تکون و ترکیب بهم میرساند
همچنین است غذای انسان و حیوان که نطفه و علقه و مضغه میشود و
در همه این عوالم ظاهرا فسادی به ترکیب اولی او روی میدهد ولی بالاخره
تکون علیحده بهتر از حالت اولی او بهم میرسد و این در حقیقت کون و صلاح
است نه فنا و فساد فتبارک الله احسن الخالقین و مقصود ما از فسادی
که از عالم نفی کردیم فساد کلیه است که متضمن کونی و مصلحتی نباشد سؤال
با این حکمتهای دقیق که خدا در خلقت اشیاء بکار برده باید خدا دانا و
بینا و محیط بر همه اشیاء باشد جواب بلی خدا بینا و دانا است که در ظلمات
ثلث در تاریکی شکم و بچه دان زیر پرده ها این خوبی و درستی همه اعضای
تن شما را درست و صحیح آفریده اگر دانا و بینا نبود چگونه این درستی و
خوبی میآفرید و روزی این همه انسانها و حیوانها را از وحوش و طیور در
بر و بحر چگونه مقدر میکرد و میرسانید نظم حاجت موری بعلم غیب بداند
بدین خاهی بزیر صخره صما حکایت شنیده بودم خداوند هر روز

مرزقه

عناصر آب و آتش و خاک و باد و اختلاف طبایع و اهویه و امزجه و
اختلاف ما بین خاصیتها فنای کلی روی نمیدهد همینکه توان یافت
که این فلک دوار را محرکی است و برای گردش لیل و نهار و تبدلات
و تغیرات آن مقدری هست که او خود از تغیر و تبدیل مصون است
و بدوام و ثبات مقرون و الا با این حوادث و سوانح بیشمار لیل و
نهار روزگار و اختلاف عناصر و تضاد اصول و تزاحم اهواء مختلفه
و آراء غیر مؤتلفه همیشه عالم در معرض فنا و زوال بود و یقینا با
این اختلافات طبایع و امزجه خلق عالم تعطیلات کلیه در عالم بروز میکرد
و تمام روی زمین از تطاول آن ویران و خراب میشد و نسل آدم منقطع
میگشت و حال آنکه با کرور اعوام و شهور و مضی ایام و دهور عالم
نظمی برقرار است و آسمان و ستارگان بایک نظمی همیشه در گردشند
و آب و خاک و آتش و باد در اختلاط و آمیزش و هرگز رخنه و فسادی که باعث
اعدام کلی و اضمحلال کل باشد ابدا روی نمیدهد آب مبدل شد در
این جو چند بار عکس ماه و عکس انجم برقرار این همان چشمه خورشید جهان
افروز است که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود و این سه فرد را مناسب
مقام گفتم نبود که تا بود ذات وجود خدائی که بیش از همه خلق بود
بسی سالها آمد اندر جهان که از تو ندادی کسی یک نشان از این پس
بسی بگذرد روزگار که خالی شود از تو لیل و نهار
سؤال کرد آنچه که این عالم میگویند عالم کون و فساد ایا او کدام فسادست

جواب

از صفات ذاتیه و معرفت خداوند فصلی برای مزید بصیرت ذکر نمایید
جواب چند فقره در ضمن چند فائده بیان میکنیم **فائدهٔ اول**
بدانکه خدا باید دارای جمیع صفات کمالیه باشد و ما ذکر الله میکنیم مقصود
از او ذاتی است که مستجمع جمیع صفات کمال باشد چه هر چیز در عالم امکان
مشاهده میشود از وجود و حیات و علم و ادراک و حکمت و قدرت و سمع
و بصر و اراده و علامت امتیاز کمالات او که معطی شیء فاقد شیء نمیشود یعنی هر کس
چیزی عطا کند باید دارای آن چیز باشد والا نمیتواند عطا نماید **نظم**
ذات نایافته از هستی بخش   کی تواند که شود هستی بخش   سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم پس خدا باید دارای جمیع کمالات باشد تا
بتواند این کمالات را خلق کند و نیز خدا واجب الوجود است که وجودش از غیر مستفاد
نیست پس باید قدیم و ازلی و باقی و ابدی باشد اول و آخر اشیاء تماما
منتهی بایجاد و ابقاء او گردد و وجود او را نهایتی و غایتی نیست نه در اول
و نه در آخر و او محیط است باشیاء هو الاول و الآخر و مراد از صفات ثبوتیه
اینها است و خدا باید از جمیع نواقص منزه و مبرا شود چنانچه نباید مرکب
باشد زیرا که هر مرکب در وجود و بقا محتاج باجزا است و هر چیز محتاج شد
ممکن است و خدا عاجز نیست و جاهل نیست و محتاج نیست جسم نیست عرض
نیست جوهر نیست والا ممکن و محتاج میشد و گفتیم که احتیاج از صفات
ممکنست و از صفات واجب و در محل و جهتی نیست والا باز محتاج میشد و خدا
با غیر متحد نمیشود و محل حوادث نمیباشد و رؤیت بصری بر او محالست چه هر

وقت شام دو تا کمچستلک برای بوم روزی می‌رسانند و بوم بکبر امیخورد و
بکبر ازاد میکند ولی ندیده بودم و سطر مریعیده رسانند تا اینکه روزی
در دهی کنار کوهی چادر زده با چند نفر نشسته صحبت میکردیم حوالی
غروب بود دیدیم که دو تا کمچستلک بالای تلی میایند و بازپرواز میکنند
و بنزدیکیها میروند باز بهمان جا برمیگردند بعد از آنکه مکرر رفتند آمدند
حالت اضطراب از آنها مشاهده شد نگاه کرده دیدیم بومی بالای تل
نشسته و اینها دور او پرواز میکنند باز نزد او میایند تا اینکه بچشم خود
دیدیم بوم یکی از آنها را گرفت کمچستلک دیگر با عجله پرواز کرده و بخلاف
سابق خیلی دور رفت که از نظر ما ها غایب شد **سؤال** پس خدا
باید حی و قادر و قوی باشد **جواب** البته چنین است پس اگر حق بود
یا عاجز و ضعیف بود نمی‌توانست این همه مخلوق بیافریند و متکفل نظام
عالم و قادر برفع احتیاجات کردد و نمیتوانست این آسمان و زمین و
چیزهای غریب و عجیب را بیافریند بلکه در عالم هر چیز قدرت و قوت
از هر جا مشاهده نمائی اثر قوت و قدرت اوست که برای معرفت خود
نموده از مخلوقات خود نشان داده و احدی در مقابل قدرت او قدرت ندارد

کر هر چه خراست بود از طوق اوست   ور دل چاکست بود از شوق اوست
دور چنبیست کش فرمان او   حلقه فلک غاشیه کردان او
هر چیز زاو زنده گیست   بیتر خداوندی او بنده گیست

[illegible]

مقاله و مجلس هشتم

سؤال

کمال ذات او ست و خدا نیست بلکه این صفات که معروف و متصور ماست
در عالم ذات او نقص است چه او موجد این کمالست و این کمال مخلوق و اثر او ست
پس علم او و قدرت او مثلا شبیه بعلم و قدرت ما نیست و مقصود ما از اثبات
آنها محض نفی جهل و عجز است مثلا میگوئیم عالم است یعنی جاهل نیست قادر است
یعنی عاجز نیست اما کمیّت و کیفیّت علم و قدرت و سایر صفات او را ما که
در عالم امکان هستیم نمیتوانیم درک نمائیم و ماها با این آثار از مقام ذات و
دائرهٔ خود اخاطر نداشته و نداریم جناب امیر علیه السلام میفرماید انّما تحدّ
الادوات انفسها یعنی ادوات خود شان را محدود میکنند از دائرهٔ خود بالاتر
نمیتوانند تجاوز کنند و بیرون روند و تشیر الالات الی نظائرها الات اشاره
میکنند بنظائر خود **تبصره** اختلاف این صفتها بر حسب مدرکات و متعلقات
منافات ندارد با اتحاد آنها در مقام ذات پس در معنی علم و قدرت و سمع و بصر
خداوند همه یکیست و این صفتها نسبت با و مغایر هم نیست بلکه بملاحظهٔ معلومات
علم اطلاق میشود و بملاحظهٔ مقدورات قدرت و ملاحظهٔ مسموعات سمع
و ملاحظهٔ مبصرات بصر چنانکه انسانرا میگوئیم سمع هست و بصر هست و
قوّهٔ شامّه و ذائقه و لامسه است که همهٔ آنها در معنی راجع با دراک او ست و
اختلاف اسامی باعتبار متعلقات آنها است مثلا ادراک قلب را اگر متعلق
باصوات باشد سمع میگوئیم و اگر بالوان و نقوش و مبصرات علاقه بگیرد
بصر میگوئیم و اگر بروایح و بوها متعلق باشد و اگر بمطعومات متعلق
باشد از شیرین و شور و تلخ ذوق میگوئیم و اگر بخشونت و لین و سخونت و

درشت

یا بصر درک شود محدود دانست و او را حدی و غایتی نیست و خدا متصف
نمیشود بانتقال و خفت و حرکت و سکون و تحیّز در مکان و زمان که حدّ او
بالاتر است از جمیع صفات مخلوقات و این صفتها را صفات سلبیه گویند
فائدهٔ دویم خداوند را صفت ذاتیه هست و صفت فعلیه صفات
ذاتیه صفتهائی است که سلب آنها ممتنع باشد و با سلب و نفی آنها سلب ذات
لازم شود مثل وجود و حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و ادراک که سلب
آنها از ذات بهیچ وجه جائز نیست که آنها عین ذات است نتوان گفت حیّ و لم
یحی علم و لم یعلم قدر و لم یقدر و هکذا و صفات فعلیه آنست که سلب
آنها از ذات ممکن شود و موجب سلب ذات نگردد مثل مرید و راضی و خالق
و رازق و وهّاب و متکلّم که آنها افعال او و محدث میباشند چنانچه میتوان
گفت اراد و لم یرد رضی و لم یرض خلق و لم یخلق رزق و لم یرزق وهب
و لم یهب تکلّم و لم یتکلّم **فائدهٔ سیم** باید دانست که خدا شبیه و نظیر و
مثل و ضدّ و مقابل ندارد چه در عالم امکان هر چه در ذهن و در خارج
متعقّل و متصوّر گردد تماماً مخلوق و صنع و اثر اوست و واضح است که فعل
و اثر شیء با خود شیء مثل و ضد و معادل و مقابل نمیتواند بود ما للتراب و
ربّ الارباب چه نسبت خاک را با عالم پاک و اگر بنده گمان خوشنما
داشت آن هم بنده میشد مثل من و تمامی این صفات کمال را که ما ها در
مکنیم و بذهن ما میاید کمالات و از سنخ و جنس اینها نیست بلکه از اینها بالا
تر است چه هر چه کمال در خارج یا در ذهن متصوّر است تماماً مخلوق و اثر

ظاهر کند و حکمت خداوندی علاقه گرفته است بر اینکه عالم را بهم دیگر
مرتبط کرده و اشیاء را با اسباب جاری کند با همه اینها رشته امور باز در ید
قدرت خود او است هر نحو بخواهد و اراده کند مجری میدارد نه اینکه افعال خود را
باحدی تفویض کرده و خود را از ملک خود معزول کرده است ملائکه و اولیاء و
سایر مردم در مقابل قدرت او قوتی و قدرتی ندارند لا یملکون لانفسهم ضرا
و لا نفعا و لا یملکون موتا و لا حیوة و لا نشورا بل عباد مکرمون لا
یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون حتی در افعال عباد نیز حول و قوه
از او باید باشد و این است توفیق و خذلان والله یهدی من یشاء و یضل
من یشاء و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و قال تعالی ام حسب الذین
یعملون السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون پس بدون حول و قوه خدا
احدی قادر بفعلی نمیباشد و در عالم هر چه بوجود بیاید خواه نیک باشد خواه
بد خارج از مشیت و اراده او نخواهد بود ولی اراده او حتمی نیست اولا و بالذات
بفعل نیک و حسن علاقه میگیرد و چون بنده را قوه اختیار داده هر گاه شد
که فاعل مختار خلق شده بسوء اختیار خود بفعل بد و سیئه نیز مرتکب شود حول
و قوه خود را باز از او نمیگیرد کج روی کج آید تحفه القلم راستی خوی
سعادت زاید **فائده لا یحجر** باید در مقام توحید خدا کامل باشی و
باو شریک و شبیه قرار ندهی نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال و نه
در عبادت که خدا باید بی نیاز و بی حاجت باشد از هر جهت و در هر باب تا او
بتواند سد حاجات ما سوا را نماید و این موصوف البته باید بسیط و مجرد

وبوجود تعلقه که ذکر کردیم میگوئیم ولی در مقام قلب همه راجع بیکی است
که مجرد از ذات است تعدد و مغایرت نیست و این اختلافات بنا باعتبار آثار
است نه بالذات   سه یک گرد به نشیم ار او را   پرنیان خوانی و حریر و پرند
و اطلاق اسماء و صفات بر او باعتبار غایات است مثلا رحیم در مخلوقات
بکسی میگویند که رقت قلب داشته باشد و غایت نازکی قلب مثلا حمایت
بر زیر دست و اعانت مظلوم عاجز و ضعیف میباشد پس رحیم که بخدا
اطلاق میشود نه بملاحظه رقت قلب است بلکه بملاحظه غایت او است که خدا
بان غایت دار است **فائده چهارم** خدا را شریکی و وکیلی در کار نیست
این عالم و این سه کان و جمیع آنچه هست مخلوق و آفریده او و در قبضه اقتدار
او است که غیر او خالق و رازق و مدبری در عالم نیست هیچ سلسله نتواند
خود چیزی خلق کند یا کسی را روزی دهد یا کسی را زنده کند یا کسی را بمیراند
خداوند خلق میکند و روزی میدهد و همه مرده ها را زنده کند یا کسی را بمیراند
او میمیراند بی شریکی و بی وکیلی **سؤال** پس چگونه است که بعض ملائکه
ملائکه خدا میگویند و عزرائیل قبض ارواح میکند و میکائیل روزی
میرسانند و صور اسرافیل و نفخه او مرده را زنده میکند و میمیراند و حضرت
عیسی مرده را زنده میکرد اند **جواب** اینها منافات با خالق و رازق و
محیی و ممیت بودن خدا ندارد که تمام این افعال افعال خداوند است که از
ملائکه و اولیاء امر ظاهر میشود و ملائکه و اولیاء هر چه دارند از خدا است
و خدا استوانه افعال خود را هر جا و از هر مظهر بخواهد بر حسب حکمت

ظاهر

متصور نخواهد بود تنزیه نکنی تشبیه خواهد بود و معنی الله اکبر این است الله
اکبر من ان یوصف یعنی خداوند بزرگتر است از اینکه وصف شود و اکبر بالمرة
از وصف و توصیف صرف نظر نمائی و در تنزیه صرف بایستی تعطیل
خواهد گشت و ذکر حمد بعمل نخواهد آمد از آنست که تسبیح را همه جا با
تحمید توأم کرده اند تا توصیف و تنزیه با هم جمع شود پس هم الحمد لله
باید گفت و هم سبحان الله و الله اکبر و خدا در افعال هم باید واحد دانست
هل من خالق غیر الله ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین قل ارأیتم ما
تدعون من دون الله ارونی ماذا خلقوا من الارض و هم در عبادت
باید توحید کرد که احدی را در عبادت شریک نکنی و عبادت را خالصاً
و مخلصاً لوجه الله نمائی همینکه بعبادت غرض دیگر داخل کردی عبادت
او نمیشود پس بنده باید در عبادت احدی را با او شریک نکند فلیعمل عملاً
صالحاً و لا یشرک بعبادة ربه احداً یکی از حکمای فرنگستان که مدتی قبل
ازین سیاحتی در ایران نموده تفصیل سیاحت خود را در کتاب نوشته چاپ
کرده در آن کتاب دیدم او مینویسد عقیدهٔ مسلمین در باب توحید خداوند
بهترین عقاید ملل و ادیان است و نظیر این مطلب را در سیاحت نامهٔ سیاحی دیگر
دیدم که نوشته است بنده شخصی هستم حالا شصت سال دارم و چند
زبان بلدم و اشتباهم اوائل عمر بواسطهٔ معاشرت با بعضی مردمان بیخبر که بکنه
مطالب برنخورده و خودشان را عالم و رئیس ملت هم میدانستند فتوری در عقاید
توحیدیه من حاصل بود و بعض قوانین شریعت را موافق عقل و ادراک خود

ندیده

باشد که چه مرکب و چه غیر مجرد محتاج خواهد بود باجزاء و ماده و مدت و مکان
و چون او قائم بذاتست و جمیع ماسوا قائم بفعل و ابقای اوست پس او را ثانی
فرض نتوان کرد زیرا که فعل و اثر شخص ثانی ذات او نمیتواند بود مثلاً
حرکت جسم زید و ضرب او را ثانی خود او نتوان شمرد که فعل در مقام ذات
نیست پس با او تعداد نمیشود تا ند او باشد یا ضد او پس در مقام الوهیت و
ربوبیت ازلیت غیر از ذات خداوند مستجمع جمیع صفات کمالیه چیزی متصور نمیشود
که برای او ثانی فرض کرد پس واحد بودن او واحد عددی نیست که ثانی و ثالث
برای او فرض توان کرد تا با او چیز دیگر تعداد شود ما للتراب و رب کفر الذین
قالوا ان الله ثالث ثلثة ، و کنه ذات را احدی درک نمیتواند کرد و باحدی
متصور نمیشود در حدیث وارد است کل ما میزتموه بادق اوهامکم فهو مخلو
ق مثلکم یعنی هر انچه شما تمیز بدهید او را با باریکترین وهمهای خودتان پس او
مخلوق است مانند شما غایت فهم شما ذات الله نیست و هر چه در ذهن مخلوق
درآید او باشد و قلب انسان بر او احاطه کند او مخلوق خواهد بود نه خدا و خدا
در صفات هم واحد است صفات او عین ذات است که احدی از ماسوا دارای یکی
از انها نیست و این صفتها را که ما تصور میکنیم ذات او نیست بلکه اینست و
اثریست از صفات ذات پس خدا عالم است نه چنان علمی که متصور تو باشد
قادر است نه چنین قدرتی که متخیله تو میرسد همین قدر معرفت باید که او را
جاهل و عاجز ندانی که فرموده اند توحید بحریست ما بین توصیف و تنزیه
و ما بین تشبیه و تعطیل که هرگاه در سر توصیف خود ایستاده او را از وصف

متصور

زمان و زمانیات از دامن کبریایش کوتاه و آلایش مکان و مکانیات را در ساحت
جلالش راه نیست زیرا که ایست قدیم ازلی که از برای وجود او ابتدائی نبوده و ابدی
که انتهائی از برایش نخواهد بود قادر است بر هر چیزی و توانا بر هر امری و هر چه
میکند باراده و اختیار است هر چیز را خواهد ایجاد میکند و هر کاری خواهد
مینماید و هیچ امری از کتم عدم بفضای وجود نمیاید مگر باراده و مشیت او
و علم او بجمیع اشیاء احاطه نموده قبل از ایجاد و بعد از ایجاد در علم او تغیری
و تغیری نیست حکمش عدل و وعده اش صدق از برای او مثل و مانندی متصور
نیست بلکه او تام فوق تمام است بالجمله مستجمع جمیع صفات کمالیه است و باید دانست
که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر و فرستاده اوست و قرآن کلام
اوست و آنچه را که پیغمبر آورده است از تعیین ائمه معصومین سلام الله
علیهم اجمعین و احکام شریعت و دین و احوال نشأه اخرت از بهشت و دوزخ
و ثواب و عقاب و حساب و صراط و میزان و نامه اعمال و شفاعت تمام
حق و ثابت است و همین قدر کافیست از برای حصول نجات و وصول بسعادت
اما فهمیدن کیفیت صفات و بحث از حقیقت صفات و همچنین حقیقت
بعضی از احوال نشأه اخرت مطلقا لزومی ندارد تا اینجا عبارت معراج السعاده
بود مجلسی علیه الرحمه و جمعی دیگر نیز از اعاظم علماء مثل محقق طوسی
علیه الرحمه و غیره گفته اند که اغلب این عقاید اجمالش ضروری است و
در حصول ایمان جزم باجمال اینهاست آنها کافی است مثلا اعتقاد بصراط و میزان
اعمال در دین محمد ضرورت رسیده که منکران منکر ضروری و کافر است

ندیده مخالف اصول مذهب خیال نکردم و بدنیا مایل نبودم در مسالک
و مذاهب بکر غوری نمایم و از همه ملل و ادیان باخبر باشم لهذا چندی
با این خیال ترک وطن و علائق کرده روی بایران بکر گذاشتم و هر جا از هر
مذهب و ملت عالمی و مردی با اطلاعی سراغ کردم بخدمتش رسیده در مجالس
او مشغول استفاده شده و در انتخاب دین سعی و تلاش بلیغ بجا آورده تا بنده
نیمی از عمر خود را در تفتیش مذهب در اسفار گذرانده و از هر باب با اهل
فضل و هنر سخن رانده واضح و آشکار دیدم که ما بین ادیان هیچ دین
و مذهبی مثل دین اسلام محکم نیست که تمام آداب و مبنی بر حکمت میباشد
پس از روی دل و جان بوحدانیت خدا معترف و در دین مقدس ثابت
و راسخ و با یقین تمام معتقد بحقیت دین اسلام گردیدم

مقاله و مجلس نهم

در معراج السعاده منسوب بسید تقدر و اجب از علم اصول عقائد است که امتیاز
بر آن اجماع نموده اند که باید بدانی عالم را آفریدگاری هست واجب الوجود که ذات او
از برای او شریکی نیست و از اجزاء و ترکیب منزه و از جسمیت و عوارض آن مقدس
است و وجود او عین ذات اوست و ذات او عین صفات او و بر زمان و زمانیات و مکان
و مکانیات مقدم و ازلی بالاثر است که زمانی با و احاطه نماید و مکانی او را
فرا گیرد و من میگویم از عبادت مقلد چنان گمان نکنی که او محدود بحدی و
نهایتی است خواه در اول زمان یا در زمان اول یا آخر نیست عمر اولیت و آخریت
است که در زمانیات تصور تو مینمایند در کتاب میگوید بلکه دست تصرف

وجزم بتکلیف دیگر ثابت نشده و این جزم و یقین بهر وسیله برای او حاصل
شود کافیست مثلاً کسی باین جهت یقین حاصل کرد که این همه فرق انبیاء و
اساطین حکماء و علما با وجود عقول قویه و اوهام دقیقه و ثاقبه بامری که
مخالف واقع باشد اتفاق نمیکنند کافیست و بسا باشد که اعتقاد از
برای کسی حاصل شود بسبب بعض حالات که از برای خود او روی داده
از استجابت دعوات و نجات از خطرات و رسیدن بمطلوبات و ازینکه
اسباب صوریه و ظاهریه برای آنها فراهم شود و بسا می شود که اطمینان
و جزم از برای شخص بوده باشد و راه آنرا نداند و سببش آن فطرتیست که خدای تعالی در
عالم در ان قرار داده که فطرت همه اشخاص حاکم بوجود صانع عالم است فطرت
الله التی فطر الناس علیها و کل مولود یولد علی الفطرة افی الله شک فاطر
السموات والارض چه احتیاج مخلوق بخالق و حادث بموجد از برای همه کس
فطری است اگرچه شخص هنوز بمرتبه رشد و تمیز نرسیده باشد چنانکه مشاهده
میشود اگر سیبی مثلاً در نزد طفل خورد سال غافل بگذارند همینکه ملتفت
شد میپرسد که این سیب را کدام کس آورده و اگر کسی او را بردارد بعد از التفات
میشود که کدام کس سیب را برداشت و برد پس بفطرت خود حکم میکند که بودن و
نبودن سیب بخودی خود نمیشود بلکه احتیاج باورنده و بردارنده دارد بلکه
ظاهر است که حیوانات عجم نیز برین مفطورند و جبلت آنها نیز باین مطلب
حاکم است چنانکه می بینیم که اگر آوازی کشید در مکانی که حیوانی در آنجا است
یا سنگی بیندازید آن حیوان بهر طرف نگاه میکند که آواز کشنده و سنگ انداز را

میبیند

ولی با مقصد او خارج صراط چه بوده راه باریکی است و جسری است
و چه طور جسر است که با ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است چنانکه در
بعض اخبار وارد است و میزان با همین ترازوی کفه دار است که در دنیا
اشیاء را با او وزن میکنند یا چیز دیکر است که با او کم و زیاد و مقدار حسنات
و سیئات معلوم و معین میشود و یا او ذوات اعمال خیر خود است اعمال را مجسم
میکنند و بترازو میکذارند یا خیر بلکه بقسم دیکر کم و زیاد و صحت و سقم
انرا میزان میکیرند این تفاصیل بحد ضرورت نرسیده که همه مسلمین و عوام
و خواص بتفصیل آن واقف شوند پس همینکه شخص باجمال اینها معتقد
معتقد شد مؤمن است اکرچه تفصیل انرا نفهمیده باشد مثل اینکه اجمالاً
اعتقاد نماید که واجب تعالی متصف بجمیع صفات کمالیه و منزه از جمیع
نقایص است اکرچه تفصیل این مطلب را نداند و بحقیقت آن نرسد شرط
آنکه در مقام تفصیل عقیده دیکر بهم نرسانند که منافی آن اجمال
باشد و مثل اینکه اعتقاد نماید بر اینکه جمیع آنچه جناب خاتم النبیین صلوات
الله علیه و آله آورده و فرموده حق است و مطابق واقع اکرچه شخص
از یک یک آنرا نداند و حقیقت یک یک انرا بتفصیل نفهمیده باشد
و بادر معراج السعادة کوید واجب است بر هر مکلفی که اعتقاد
جازم و راسخ بجمیع امور مذکوره داشته باشد که سابق نقل شد بنوعیکه
اطمینان و سکون قلب از برای او حاصل باشد اکرچه اعتقاد و اطمینان او
از دلائل حکمیه و براهین کلامیه نباشد بلکه اکر در شرع زیاده بر تصدیق

وجزم

در عقاید حقه به همه برسانند چنانکه باطفال و مکلفین از طفولیت باید یاد دهند که اصول دین پنج است اول توحید دوم عدل سیم نبوت چهارم ولایت و امامت که در واقع خلافت پیغمبر است پنجم معاد تا شخص مکلف بمعانی و حقایق و ادله اینها بمرور بقدر قوه غور کند

مقاله و مجلس دهم در سؤال و جواب از اینکه از تفصیل سابق چنان معلوم شد اعتقاد اجمالی در هر باب کافی نیست البته این حکم در صورتی است که سکون و اطمینان نفس باقی بماند ولی اگر شخص ببیند که با القای شبهه از مجانس و موانس دلش شبهه ناک میشود آیا آنوقت لابد است که رجوع بدلیل و برهان نماید و بوسیله علماء و پیشوایان دین رفع شبهه ملحدین کند یا خیر **جواب** بلی البته این طور است بسا شبهات بدل انسان وارد میشود که خودش از دفع آن عاجز میماند ولی نزد صاحب علم و معرفت که رسید و از او جواب شنید می بیند که شبهه نقلی بوده و باسانی حل و رفع گردید و فوق کل ذی علم علیم پس خوبست شخص احتیاط خود را از دست ندهد و تا ممکن است در طلب علم بکوشد تا اگر شبهه بر او القا شود بقوه علمیه بتواند او را دفع کند **تمثیل** وقتی دیدم بعض همکنان در اصطلخ آبی شناوری میکنند من هم تکلیف کردند که از اینها شناوری یاد بگیرم چون بچه بودم عقلم نرسید وقتی توی آب و گردابی نخواهم افتاد تا آنها ملامت کرده گفتم یاد گرفتن راه رسم و فنون او برای من هیچ وجه لازم نخواهد بود و ناگهان اتفاق عمیقی از شناوری هم رسانده در آن میان غرق شود و تحفه گردد چه لازمست

بر بنیۀ این اصل جبلت و سفینه‌اند که هر آوازی را آواز کنند و قهر سنگی ابدا
میخواهند و هر چه بنده جبانند لازم دارد لیکن در اثبات صانع فطرت را اگر
بصرامت خود بگذارند کافیست و اگر شخص بحکم فطرت منضم کند بعض
مقامات عقلیه و ضروریات حدسیه و شواهد خارجیه را و احتراز
کند از معاصی که باعث تیرگی دل و تسلط جنود شیاطین است و مواظب
شود بر وظائف طاعات بقدر امکان البته سرور از نور طاعات و عبادات
و مجالست صلحا و مؤانست با اهل یقین اطمینان و اعتقاد جازم برای وی
مذکوره حاصل میشود اگر چه مطلقا ملتفت دلیل هم نباشد طریقه
را هیچ بدانند و اما دلائل حکمیه و براهین جدلیه بدون تطهیر نفس و بی مواظبت
بر طاعات و عبادات اصلا موجب سکون و اطمینان نفس نمیشود بلکه غالبا
باعث ازدیاد شبهه و تشکیک میگردد تا اینجا مطلب معراج السعاده بود
سؤال میخواهم این مطالب را به اطفال مکتب و شاگردان و همسران خود
خالی کنم و لیکن با اینها اشکال فهمیدن تفاصیل اینها سهل است فهمیدن اجمالش
نیز مشکلست و تقریر با غلبی بی فائده میشود **جواب** سزاوار است که برای
ذکر ابتدای تمیز و ادراک ترجمه عقاید را تلقین نمایند و الفاظ و عبارات
آنها را با او یاد دهند و ذهن او را با آنها مانوس سازند و بر صفحه خاطر نقش
نمایند چون الفاظ و عبارات قوالب معانی و حقائقند همینکه طفل قوالب
بی عیب حفظ و ضبط کرد بتدریج ارواح معانی بر آنها بروز میکند و تعقل
معانی و فهم حقائق بر ایشان بمرور سهل و آسان میشود و خود بخود در رسوخ

ماها اسبها تاختند و کلولها انداختند که داخل ضمن الحضره نبیند اشد و ماها
دو نفر که تفنک ما را برداشتند و شادت کرده با کمال جرئت پیش روی
آنها ایستاده و بنای تیر اندازی گذاشتند که آن قسم اقدامات ایشان در نظر
حاضران خیلی جلوه نموده یکی دیگر هم که در اسب دوانی ماهر بود بهانه اینکه
در آن نزدیکیها بدهی بود خبر بدهد و کومک بیاورد اسب دوانید و از میدان
در رفت باقی نوکرها که تفنک و اسلحه شان با تفنک دزدها مقابل نمیتوانستند
و مرد میدان نبودند تماما گاماتی و متحیر ایستادند و با قصد راه گشتن تماما
ایشان بوده است من که همیشه کسان خود را در استعمال اسلحه و تفنک ابداً
ملامت میکردم و اسکارها را بیفایده میدانستم در آن موقع پس از این قضیه
تجربه دیدم که این کارها خیلی بفایده بوده است چه برای ایشان ممکنست خواهی نخواهی
جان روزی که اتفاق بیفتد و کسی نباشد و اخلاص کند که آن وقت بدشمن اسیر و
دستگیر میشود خود سبب در آن موقع پس از یأس و انقطاع از همه چیزها بخلوص قلب
متوجه خدا گشتم و متوسل بخدا و اولیا شدم یک وقت دیدم راه زنان کم کم خود را
عقب کشیدند و از ماها دور رفتند و بیاری خدا شر ایشان از ماها نرسید این قسم
شکست آنها فوق العاده مایه تعجب همه ما جمع کردید که کلوله از کسان ما یکی از اسبها
آنها خورد و لی ایشان هر چه کلوله انداختند با حدی از ماها صدمه نرسید با اینکه
کلولهای آنها نزدیک ما میرسید و بزمین میخورد و غبار از زمین بر میخواست ولی
بفضل خداوند با حدی از ما کلوله نرسید و بصحت و عافیت وارد شهر شدیم
والحمد لله علی ذلک و این سر گذشت برای آن نوشتم که بدانید ایشان در هر حال

وای مشق شناوری توی چنین آبی بروم تا اینکه روزی در کنار استخری
با جمعی نشسته بودیم در این بین یکی علی الغفله حرکتی کرده من تکان خورده
در آب افتادم اگر شناوری درست بلد بودم وحشتی نداشت ولی قدری
دست و پا زده حالت عجزی در خود استنباط کردم که مافوق نداشت
نزدیک شد توی آب غرق و هلاک شوم تا یکی از آن جمع که در این فن ماهر
و استاد بود خود را توی آب انداخته مرا بهر حیلت بیرون آورد آن وقت
دانستم یاد گرفتن شنا و چیز دیگر در اتفاقات خارج از عادت فایده زیاد
داشته و چنین است اسب دوانی و تفنگ اندازی اگر چه احتمال خطر
دارد اغلب اشخاص که مخاصمه و منازعه با کسی نمیکنند و در جای امن و
محل اطمینان واقع شده و خود را محتاج تحصیل اسلحه و تدارک در
مقابل دشمن نمیدانند اینها برای خودشان مشق اسب دوانی و تیراندازی را
تضییع وقت بلکه مضر و مهلک میشمارند چنانکه بسا اشخاص در این
راه بهلاک و معیوب شده ولی در صورتیکه شخص صدای خصمی بشنید
و دست طرف مقابل اسلحه دید و کسی نیافت که در استخلاص از دشمن
او کفیل شود و دلش را اطمینان و آرامی داده خصم را مجاب کند لابد
ناچار باید در تدارک دفع دشمن بهر وسیله باشد اسبابی فراهم آورده و
باین مشق و تعلیم قدم نهد چنانچه روزی با جمعی سواره از خارج شهر
بصحرای وسیعی رسیدیم که مشتمل بدرها و تپه‌ها بود علی الغفله ده نفر
از قطاع الطریق و راه‌زنان از دره بیرون آمدند بمجرد مشاهده و نظر

کمرض بهم رسانیده واجب است صاحب چنین مزاج به تحصیل دوا برود والّا
ممکنست او را وقتی مرض مستولی شده بهلاکت برساند و تحصیل و
تکمیل و اخذ دلیل و فهم اگرچه بهمه کس واجب نباشد بوجوب عینی ولی تفصیل
مابین علمای اعلام در وجوب آن بوجوب کفائی بهمه ناس از خواص و عوام
اختلافی نیست قال تعالی وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَيَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ یعنی باید باشد از شما قومی که دعوت بخیر کنند و امر
بمعروف نمایند و نهی از منکر کنند و این منصب موقوفست بفهم معروف و
منکر مفصلاً و بیان مفسر مانند وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ
كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوا اِلَيْهِمْ
لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ **فاضل دربندی** مرحوم در کتاب اسرار الشهادة
مینویسد ثمّ انّی اشکو بثّی وحزنی الی الله تعالی من ابناء هذا العصر فانّ اکثر
خواص هذا الزمان معرضون بالکلیّة عن تحصیل العقائد الحقّة فکیف
انت بعوامهم **مجلسی** علیه الرحمة در عین الحیوة روایت میکند که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که بشارت دهید علمای شیعیان ما را بثواب عظیم
و جزای کامل و حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود که علمای شیعیان
ما مرابطانند و نگاهبانانند در سرحدی که جای شیطان و اتباع و لشکر او
که منع میکنند از اینکه شیطان و اتباع او از انس و جن بر شیعیان مسلط شوند
و ایشانرا گمراه گردانند بدرستیکه هرکه از شیعیان ما خود را برای این کار
نصب کند و متوجه این امر باشد او بهتر است از کسیکه جهاد کند با ترک و

باید بیدار و هشیار باشد و احتیاط را از دست ندهد و تدارک روز بد را آماده
باشد که در موقع ضرورت ندامت فائده ندهد شیاطین انس و جن همیشه در کمین
خاصه در مکانی و زمانی که در آن زمان و مکان شخص چنان کسانی نبیند که
در وقت لزوم با ایشان رجوع نموده بواسطه ایشان دفع حاجت نماید و وجود ایشان
برای دفع شکوک و شبهات و رفع صدمات از او کافی شود پس آنوقت باید خود او
در مقام اجتهاد باشد و لوجه الله طالب و جویای مطالب حقه باشد و چون
مجتهد جد بالغه است و سعی او عبث نمیشود و چنانکه خود فرموده والذین جاهدوا
فینا لنهدینهم سبلنا او را براه راست هدایت میفرماید پس برای فرد فرد
و نفس هر شخص باید استعداد در نفس خود حاصل کند که شبهات خاطر و تسویلات
شیطانی ارکان ایمان او را سست ننماید و باعث ضعف و نقصانی بایمان او نرسد
تکمیل پس اقوال علما و حکماء را جمع باید کرد اینها که گفته‌اند در اصول عقائد
اجمالیات کافی است مقصود شان اینست که ادله و مذاهب در تفصیل و اخذ براهین
و دلیل برای همه کس لازم نیست مگر برای علماء و رؤسای دین مسلمین که کافی
و کفیل حفظ حدود دین مبین باشند این مطلب حرفی است صحیح و متین در حالتیکه
برای شخص سکون نفس و جزم یقین حاصل بوده و اطمینانی باستحکام بنای عقیده
خود داشته باشد ولی حالیکه بالفرض شبهه احتمال در خصوص و تزلزلی بارکان عقائد
خود داد آنوقت آن شخص واجب است طلب وسیله باشد بصدد دفع شبهه برآید
و بمحض احتمال بی دلیل دل خود را قانع نسازد چنانچه شخص صحیح المزاج نسخه دوا
تحصیل کردن و دوا میل نمودن لازم نیست و گاه هست مضر باشد ولی برای مزاج

او را هدایت و ارشاد کند و شریعت را تعلیم او نماید یا ما خواهد بود در فوق
اهل چنین خبر داده مرا پدرم از پدرانش رسول صلی الله علیه و آله و این احادیث
در عین الحیوة روایت کرده و خداوند میفرماید قل هل یستوی الذین یعلمون و
الذین لا یعلمون یعنی آیا برابر میشوند کسانیکه میدانند با کسانیکه نمیدانند
پس مادام اینکونه علما که رفع حاجت از رعیت کنند و کافی و کفیل رفع شبهه
و جهالت از امت کردند بدست نیامده بخود شخص عینًا اجتهاد لازم و واجب
است و بعد از آنکه دست با اینکونه عالم رسید تقلید با او در فروع دین جائز است
ولی در اصول دین تقلید بغیر جائز نیست زیرا که با تقلید بغیر یقین حاصل نمیشود
ولی قول نادری هست که در اصول دین نیز تقلید جائز است و این قول وقتی
میتواند راه صحت پیدا کند که شخص بالفطره و بهر وسیله باشد مثلاً یقین
بصدق حضرت رسول صلی الله علیه و آله اجمالًا حاصل نموده باشد و جزم
و یقین بامانت و صدق و صلاح آن عالم نموده پس بکفتهٔ او تفاصیل ما جاء
به النبی را یقین نماید زیرا که مخبر صادق جزمًا از مخبر صادق خبر میدهد پس
قول او را راجع بمعصوم و حکم او حکم امام میشود ولی حصول این یقین فرض و تصوری
است که مشکل بمحض اعتماد قول آن عالم و تقلید او بدست آید و صورت واقعیه
پیدا کند و مطلب صحیح اینست در اصول دین باید شخص بهر وسیله باشد
خود را بعالم جزم و یقین برساند و راه جزم و یقین هر چه بوده ضرر ندارد
و اجمالًا اثبات کافیست در صورتیکه بموقع ورود شبهه از حالت خود مطمئن نا
اگر چه بوسیلهٔ اطمینان بعالمی و مجتهدی باشد که او نگذارد شبهه در دل

روم و خزر هزار هزار مرتبه زیرا که دفع ضرر از دین محبان و شیعیان ما
میکند و این جماعت دفع ضرر از بدنهای ایشان میکنند و حضرت موسی
بن جعفر علیه السلام فرمود که یک فقیه و عالم که جاهلان شیعیان ما را از حیرت نجات
بخشد بر شیطان گرانتر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش اینست که خود
را خلاص کند و عالم همتش مصروف است بر خلاص خود و بندگان خدا
از دست شیطان و گمراه کنندگان اتباع او و در روز قیامت آن فقیه را
ندا کنند که ای آنکس که بکفالت یتیمان آل محمد میکردی و ضعیفان شیعیان
را هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی آنها که از تو علم اخذ کرده اند پس
بایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند فئامی و فئامی تا ده فئام که هر
فئامی صد هزار کس باشند که بعضی از او کسب علم کرده باشند و بعضی از شا
شاگردان شاگردان او و همچنین تا روز قیامت و امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که بعد از غیبت قائم ما اگر علما نمیبودند که مردم را بامام دلالت
کنند و بسوی او خوانند و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای مکر شیطان
و نواصب هر آینه کسی از شیعیان نمیماند مگر اینکه مرتد میشدند و لکن ایشان
مهار دلهای ضعیفان شیعه را دارند چنانچه کشتیبان لنگر کشتی را نگاه
میدارد ایشان بهترین مردمانند نزد خدا و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
منقولست که بدحال یتیمان شیعه نیست که از امام خود دور مانده باشد و دستش
باو نرسد و در شرایع دین حیران باشد پس کسی از شیعیان ما که عالم بعلوم
ما باشد آن جاهل بشریعت ما را که از ما دور مانده است یتیمی است که در دامن او

اورا

لعل و گهرها بتاج و تخت نشاندند　　زرّ و گهرها بخاك ساخته مخزون

تا که همه رفتند و چون بهوش درآئی　　در چه چو نشد نبود ایزد بیچون

اینجا قانون شرع هشته و آنجا　　پرسند از اصل و فرع جمله بقانون

ناچار آنجا نه بیش خشم تو آرند　　هرچه در اینجا بسعی کردی مدفون

هارون باید شدن نه قارون زیرا　　مال و بال است و علم سعد و همایون

علم طلب تا روی بچرخ چو ادریس　　مال بجو تا شوی بخاك چو قارون

مال فروهل اگر بزرگی اگر خرد　　علم طلب کن اگر بهتر همی گردون

مال چو مار است اگر فسون نتوانی　　زهر فزاید هر آنچه کرد افزون

از ره معنی بعلم و مال نگه کن　　علم رضا هست مال و دولت مأمون

مأمون دارد رضا مگر نه کابود　　این زاهد مرحوم گفت و انوا ملعون

مجلس و مقالهٔ یازدهم

سؤال برای بندهٔ حقیر دیروز یکی از رفقاء شبههٔ القا کرد که هرچه فکر میکنم آن شبهه از دلم بیرون نمیرود و خیلی مرا اذیت نموده گفت ما مسلمین که معتقدیم بعد از آنکه مرده را بقبر گذاشته شد در قبر از او سؤال میشود و او جواب میدهد پس چرا ما ها صدائی از قبر نمیشنویم و از آتش و عذاب او چیزی در این عالم درک نمیکنیم فرضاً ملحدی دهان مرده را با آرد پر کند و قبر او را بپوشاند بعد از چند روز پیش قبر بیاید ببیند که آرد بهمان قرار در دهان او باقی است با وجه میتوان گفت اگر با مرده سؤال و جواب میشد بایست آرد از دهانش بریزد **جواب** عزیز من اول باید تفصیل معتقد ما را فهمید ما هرگز نگفته ایم

اوجاکبر شود و یقین او بشک نازل کند در عین الحیوة باسانید معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکند که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی بدرستیکه خداوند عالم دوست میدارد طالبان علم را پس ای عزیز تا توانی در طلب علم نفس خود را قانع باش که از سبب تمکن و همیشه سعی در طلب علم نمای که فرموده اند اطلبوا العلم من المهد الی اللحد و هرگز بمال و منال و اعتبار دنیا حریص مشو و فریب بنای فانی را مخور که از لذائذ معنوی و حظوظ روحانی محروم مانی و نفس خود را قانع بجزئیات کنی و بسبب کثرت اشتغال بکسب جاه و مال از تحصیل علم و معرفت عقب مانی

قرم بکذر چه سود و فضل فلاطون | چون بفریبد ترا زمانه بافسون
هر که زمانه فریفتش نتوانست | اوست فریدون و همه بود فلاطون
و آنکه فریب زمانه خورد تو او را | کم ز زنی دان اگر چه هست فریدون
غافل دل اندرین زمانه نبیند | بیند آنکس که هست جاهل مجنون
خنده زند بر عقل او بقهقهه دانا | هر که شود بر زمانه عاشق و مفتون
این شنو از پیش گفته اند حکیمان | تازه کنم گفتهای پیش من اکنون
پند پیام پیمبر است که آید | در دل و جانت نشاند بی چه و بی چون
پند بس این که ترا چو من که ز آمد | سوی خراسان و مال آل فریغون
پند بس که چو من ز فارس بکرمان | رفت شد از هیرمند تا لب سیحون
خانه جمشید دید و خمه رستم | معدن رود دشت و خواب کاکاون
و آنهمه شاهان کامکار کشان کو | زیر پی از نیل مصر تا لب جیحون

لعل

مختلف میشود و الا وجود و تحقق آن اوضاع عالم خواب سهل است از وجود و
تحقق عالم بیداری اصل تر است الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا یعنی مردم
خوابند کاشد پس وقتیکه مردند بیدار میشوند انتهی بعضی از این همه الوان و
نقوش مختلف که محسوس است و همه را می بینی و تعقل میکنی اگر قوه باصره و آلت
درک آنها برای تو نبود هرگز نمیتوانستی تصور نمائی که مثلاً از رنگ سرخ چگونه است
و سفید چگونه و این همه اصوات مختلف را که درک میکنی اگر ترا قوه سامعه نبود
هرگز نمیتوانستی تعقل نمائی که صدا چیست و اگر از صاحبان این قوه دراکه
تو خبر میدادند که در دنیا نغمات مختلفه هست نمیتوانستی حقیقت آنرا حالی
شوی و اگر قبول و تصدیق میکردی محض تعبد بودی و تصدیق اجمالی و همچنین
سایر محسوسات که هرکدام را قوه مدرکه نباشد شخص نمیتواند درک کند از
ملموسات و مطعومات و مشمومات پس در عالم امکان ممکن است محسوسات
دیگر باشد از قوی و حواس که ما بین حیوان و انسان مشترک است آنها را درک
نکند از اینست که گفته   گوش خر بفروش و دیگر گوش خر   کاین سخن را
در نیابد گوش خر   و حصول آن حس مخصوص انسانی نور و فراست ایمان لاز
دارد همانا فرموده اند اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله پس اگر قدری از
عوالم جسمانیه بالاتر بهمین نهج در عالم روحانی باره چیزها بینی که چشمت ندیده است و چیزها
میشنوی که هرگز گوشت نشنیده ما لا عین رأت و لا اذن سمعت پس سعی
کن خودرا بآن عوالم برسانی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا سؤال
واقعاً عجب رفع شبهه فرمودید دلم آرام شد و قلبم مطمئن گردید باست

مرده در قبر مثل عالم دنیا گویا میشود و حرف میزند و صنع نطق آنجا غیر نطق
اینجاست شخص مسئله را هرگاه درست بفهمد و از عالم آن بشنود می بیند که
هرگز شبهه وارد نیست خداوند میفرماید بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه بلکه اینها
تکذیب کردند چیزی را که احاطه بعلم او نداشتند شیخ بهائی رحمه الله
در اربعین مینویسد نشنیدن ما سؤال و جواب قبر را و ندیدن ما و عقرب
و آتش قبر را در عالم ملک و شهود با این چشمها مانع نمیتواند بود از اعتقاد
بوقوع اینها در عالم ملکوت یعنی عالم غیب و این گوش و چشم را اصلا حیثیت قابلیت
آن نیست که استماع و مشاهده امور ملکوتی و غیبی نماید بلکه ادراک این
امور بحس دیگر است غیر این حواس چنانکه اعتقاد داریم بنزول جبرئیل بجناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و مکالمه اش با آنحضرت در حضور صحابه با اینکه اغلب
او را مشاهده نمیکردند و صدای او را هم باین عادت نمی‌شنیدند و کسیکه این
معنی را ایمان نیاورده تصحیح اصل ایمان بر او لازم تر است از تصحیح ایمان بعذاب قبر
آیا نمی بینی کسیکه مبتلا بمحنی خواب گردیده در خواب انواع و اقسام عذاب می‌بیند از مار
و عقرب و آتش و با دیگری سؤال و جواب کند تا اینکه از آنها تألم و آزار باو میرسد
و خود او که در عالم خواب است همه را ملتفت میشود حتی از شدت آن الم و ایذاء
بر خود مینالد و از مشاهده آنها هولناک میشود و بدنش میلرزد و عرق
عرق میشود ولی اشخاصیکه دور و بر او نشسته اند و در عالم ملک و شهودند
ناله زاری میشنوند و نه عذاب کننده و نه اسباب عذاب را مشاهده مینمایند
و غرض از این تمثیل محض تشبیه بود تا بدانی با اختلاف عوالم آثار و احکام

مختلف

آن وقت ذهن او از ظاهر حدیث استبعاد می نماید و خیال آنکه مراد او منافره
و غلو کرد ایشان است چنانکه در **اصول کافی** از محمد بن عیسی روایت
کرده که من و ابن فضال نشسته بودیم ناگهان یونس آمد پس گفت
داخل شدم بابی الحسن الرضا علیه السلام پس با و عرض کردم فدای
تو شوم مردم در عمود خیلی حرفها زده اند پس میگویند آنحضرت فرمود
یا یونس او را تو چه میبینی آیا او را عمودی میبینی از آهن که برای صاحب
تو بلند میشود گفت من عرض کردم نمیدانم فرمود لکن او ملکی است
موکل بهر بلده که بلند میکند خدا با او اعمال آن بلده را پس راوی گفت پس ابن
فضال برخواست سر آنحضرت را بوسه کرد و گفت رحمک الله یا ابا محمد
لا تزال تجیء بالحدیث الحق الذی یفرج الله به الحق عنا انتهی
غرض من شاید شخص در تصور این مطلب نیز چیزی بخلاف واقع تصور کرده
استبعاد نماید پس شخص که اجمالی در روایت دید یا از کسی اجمالی شنید تفصیل
او را نیز باید از عالم بشنود و بفهمد و از پیش خود تصوری و تخیلی ننماید
که شاید بخلاف واقع شود و این است مراد از رد کردن بخود ایشان که شخص
از کلمات رواة و حمله و نقله خود ایشان تفصیل را اخذ کند و ما دام
تفصیل را از یک احد صحیح بدست نیاورده باید بذروه فی سنبله عمل نماید
و در سر اجمال بتسلیم توقف کنند و خود سر تفصیل نگویند تأویل ننماید
تنبیه پس هر وقت بمطلبی وارد شد مضطرب مباش
و محکمات را با متشابهات بهم کرنسته مکن و اگر ذهن خود را در دفع شبهه

که باید بشبهه اعتنا نکرد و از عالم پرسید که حل عقده نماید و شک و شبهه
را از دل ضعفاء بیرون نماید **جواب** بلی غرض من از دانستن حقیقت حرفها
انسان خیالاتی میکند که کم یا بیش یا غلو یا تفریط و تقصیر مثلاً شخص متشرعی
که خدا فوق خلق است و در مقام دعا می بیند که همه دست بالا میکنند
اگر حقیقت این را بداند که مقصود از فوقیت چیست و در مقام دعا رو باسمان
و دست بالا کردن بداند که برای شرافت آن مکان میباشد که مهبط فیوضات
و معدن برکات است نه چیز دیگر چنانکه خداوند میفرماید و فی السماء رزقکم
وما توعدون بسا میشود تصور نماید خدا فوق است مانند فوقیت آسمان
حتی پاره عوام خدا را همین طور بالای سر و فوق عرش میدانند مثل فوقیت
جسمی فوق جسم دیگر العیاذ بالله و هم چنین میشنود خدا در همه جا هست
چنان می فهمد که مثل هوا در هر فضائی هست و میشنود پیغمبر صلی
الله علیه و آله معراج کرد و باسمان بالا رفت خیال میکند آنحضرت مثل
بالا رفتن مرغ سر بالا پرید و رفت تا باسمان رسید و رو بمشرق یا مغرب
یا از سمت پائین رفتن را منافی معراج و مخالف این اعتقاد میداند و حال آنکه
در آسمان رفتن هرگز تفاوتی نمیکند خواه از بالای سر برود یا از طرف رو یا
یا از یمین یا از یسار بلکه از هر شش جهت باسمان میتوان رفت و از هر طرف
که باسمان برود بالا رفته است مثلاً شخص این حدیث را میشنود در
هر بلدی مناره یا عمودی هست که امام علیه السلام از او باعمال بندگان نظر
مینماید مناره و عمودی تصور میکند از گچ و آجر و چوب و آهن و امثالها

ازقبه

اثر نمود که نفس را از آنها رحمت و مشقت هست پس با شبهات و همه ترک
قول حکیم را جایز نمی بینی بلکه غفلت از قول او را منافی عقل سید اینها همه
شیرینی که از لذائذ واضح در عسل می بینند و با همه تلخی و بدطعمی که در
فلوس و ترک مشتهیات محض یقین بحکمت و صحت قول طبیب بدون تمام حکمت را
و بی اطلاع از مزاج و خاصیت آنها ارتحمل پرهیز و اجتناب مینمائی و فلوس
و فصد دوا و استسقاء با آن میخوری همچنین است حال در طبابت نفوس
و ارواح پس آن حکیم کامل که با همه علم و اطلاع با طوار و اوضاع شراب و قمار
و ربا و بصیرت بر لذائذ و منافع آن از آنها منع نموده و بر تحمل اعمالی که در ظاهر
بی لذت بلکه خیلی بارحمت بود تکلیف کرده بعد از آنکه اجمالا معتقد بصدق
قول او بوده دیگر نباید شبهات و همه اعتنا نمائی و در هر باب بدون
آنکه جویای دلیل و برهان دیگر باشی و بی آنکه در هر امر جزئی از حکمت آن بپرسی
باید تسلیم و اذعان بکنی چنانچه حکیم ربانی جل اله فرموده فلا و ربک لا یؤمنون
حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا
تسلیما یعنی یا پیغمبر نیست چنین قسم بپروردگار تو اینها ایمان نمی آورند
تا اینکه ترا حکم نمایند در آنچه مابین ایشان محل مشاجره و گفتگو باشد و نیابند
ضیق و تنگی در نفس خودشان از آنچه تو حکم کرده و تسلیم نمایند تسلیم کردنی
لطیفه در ماه روزه شبی با جمعی در جائی افطار مهمان بودم یکی از
روزه داران بجهت تحصیل ثواب مقید شد که افطار را با آب گرم نماید
شخصی او را خندید و استهزاء کرد دیگری از گوشه او تعرض کرده گفت

عاجز و عقل خود را قاصر دید با قیاس نفس چنان مدان که دیگران نیز
از دفع آن قاصر و عاجز اند و فوق کل ذی علم علیم این شبهات در مقابل
یقینیات و مسلمات مانند شعبدها و مغلطهاییست که هر کس حقیقت آنرا
نداند و از لم و سر آنها بیخبر باشد در نظرش وقع عظیمی پیدا میکند
و مایهٔ تحیر و تعجب او میشود ولی همینکه لم و کیفیت آن بدست آمد که
محل اعتنا نمیشود و امر غریب خارق عادت بنظر نمیاید پس شخص که اصل
دین و اساس او در تصدیق رسالت و صحت انچه پیغمبر صلی الله علیه واله
آورده مجملا ثابت و محکم باشد نباید که در بعض شئونات و تفاصیل اصول
و فروع دین نباید جزم و یقین خود را از دست دهد چنانکه بصحت مزاج
و سلامت حواس شخصی اگر مطمئن باشی و جزم و یقین بصدق قول و درستی
او نمائی او را معطر بودن هوائی خبر دهد در حالتیکه مزاج تو و بعض شنوندگان
این خبر مریض و مزکوم است بجهت عدم درک شامهٔ خود و شبههٔ امثال خود
هرگز تکذیب قول او را جائز نمیدانی و همچنین اگر بجهت تاریکی و ضعف بصر
مثلا تو خود لون و صورتی را درک نکردی و قابل شبهه گردید و تفصیل آنرا
از مخبر صادق شنیدی پس با اعتماد قول مخبر صادق بشبههٔ قلبی خود اعتنا
نمیکنی و در حالتیکه در طبابت بعوض با علائم و آثار و دلائل عمده بحذاقت
و مهارت طبیب کاملی معتقد شدی و بصدق و امانت و تصدیق و جزم
کردی او ترا بملاحظهٔ صلاح مزاجت از بعض لذائذ و مشتهیات منع کرد
و با استعمال بعض ادویه و ماکل و مشارب بی لذت بلکه با زحمت و بی اصلا

امر

ولا یشرک بعبادة ربه احدا در کافی وسائل از ابی عبد الله علیه السلام
که فرمود عبادت سه قسم است قومی خدا را عبادت کرده اند از ترس پس این عبادت
عبید و غلامان است و قومی عبادت کرده اند برای خواهش ثواب پس این عبادت
اجیران و مزدوران است و قومی عبادت کرده اند خدا را برای دوستداری خدا
و محبت پس این عبادت آزادگان است و او افضل عبادات است و نیز
چونکه این بشرط مزد نیست از جناب امیر علیه السلام مرویست که
در درگاه خداوند عرض میکند من عبادت نکردم ترا برای ترسیدن از آتش تو
و نه برای طمع در بهشت تو ولکن ترا برای عبادت اهل یافتم پس ترا عبادت کردم

مجلس و مقاله دوازدهم

ای عزیز فی الجمله معلوم شد که سر خالی بودن بعضی عبادات و تکالیف شرعیه از
رجحانات ظاهریه و شهوات نفسانیه بلکه اشتمال آنها بر ریاضات و زحمات
و سر اشتمال بعض محرمات بلذات و شهوات مثل خمر و میسر و زنا و لواط
حتی بر نفس اماره بسوء صحبت کردن با زنان نامحرم لذیذتر است از مصاحبت
تا محرمان ناشیه روی شود هر که در او غش باشد پس در این مواقع
شخص که فاعل عمدا را است برای محبت و رضای خدا اگر از همه اینها صرف نظر
کرد و میل بطاعت نمود نیت او در عبادت خالص میشود بالمثل اگر
بنده را آقا و مولی امر کند خلعت فاخری بپوشد و اسب خوبی سوار شود و
چیز لذیذی بخورد و او اطاعت کند در معنی میل او بعمل صرف برای رضای
مولی نمیشود و اگر او را نهی کند از پوشیدن لباس کهنه و سواری اسب بد را

بحکم همان کس که این مرد روزه گرفته میخواهد افطار بآب نماید که اصل
روزه که حرفی ندارد در فرع آن چه جای خنده است وحال آنکه در حدیث
نبوی حکمت نیز فرموده اند که افطار بآب نیم گرم جگر را پاک میکند معده را قوت
میدهد حدت قدر را و بینائی را زیاد میکند و صفرای غالب را فرو مینشاند و بلغم را
قطع میکند و صداع را از طرف میبرد تا اینکه آن شخص نادم شد و عذر خواست
و مصدق گردید پس در هر جزئی امر شرع از حکمت سؤال بودن لازم نیست
بلکه برخی حکمتها هست که خداوند مصالح را از انسان پوشیده و پنهان داشته
چنانکه در بادی نظر بعض اعمال حج را مثل هروله و امثال آن همه قربانها را تا حاضر
نبودن فقیر محتاج از نفس داعی نیست ولی اینها البته حکمت عمده واقعیه دارد
من جمله خالص بودن عملست در طاعت که در این قبیل طاعات مجرد تعبد
اطاعت حکم الله طلبیده چه نفس برای خود لذتی و شهوتی نمیبیند پس خلوص
نیت معلوم میشود و این نیت و طاعت صرف بی شوب اغراض نفسانیه که
محض برای قربت است شخص را بمقامات عالیه میرساند و تحدید شوق او
میافزاید پس لب و دندان ترکان خطا را مثلا آن قسم خوشکل و زیبا آفریدن
منافی حکمت نبوده است تا در صرف نظر از آن و کف نفس خلوص نیت شخص
وخالص بودن طاعت بخدا محقق گردد و ترک آن بهوای نفس نباشد پس
لب و دندان ترکان خطا را بدین خوبی بایست آفریدن   قال تعالی وما امروا الا
لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وانسب عمل صالح اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ
وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وقال تعالى فمن كان يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا

نمایند تا توجه اهل عبادت بالمجاهده محض برای طاعت باشد خوب گفته است شعر

هوای کعبه چنان میدواندم بنشاط   که خارهای مغیلان حریر می‌آید

واز اینست که بعض مشاهد مشرفه دیگر نیز در جاهای شور قلیلة العیون والانهار واقع شده که در عزیمت و اقامت آنها غالباً بعض جهات نفس را زحمت و ریاضت هست و اغلب زوار آنها خالی از خوف و خطر نمی‌باشد واینست که اهل الله و خلص بندگان خدا نیز غالباً از تجملات دنیا عاری و بری میشوند و تاسی بجناب نبوی در الفقر فخری میرسند و بلکه سر فقر ظاهری اغلب انبیاء و اولیاء همین نکته می‌تواند بود که طبایع مردم غالباً یعنی مایل میشود بفقر دینی با اینها لکن ظهور میل و اخلاص شخص بمردمان از فقیر اهل الله و مصاحبت و معاشرت او با اینکه عالم و عابد غالباً محض محبت عبادت و صرف طاعت میشود و از اینست جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله اغلب با مساکین می‌نشست و میفرمود انا المسکین جالس المساکین که مردم باو تاسی نمایند چه در موانست و مجالست با فقراء و مساکین اغراض نفسانیه و شهوات باطله بندرت کمتر میشود **در تفسیر صافی** در تفسیر آیه وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ   از قمی نقل میکند که سبب نزول این آیه شریفه این است قومی بود در مدینه فقراء و مؤمنین با آنها اصحاب صفه میگفتند و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بایشان امر فرموده بود که در صفه باشند

وخوردن چیز تلخ بدطعم واو اطاعت کند خلوص نیت او در طاعت معلوم شود
ولی بنده در طاعت مولی و محبت ذات او خود آنرا قصد کند در معنی خلوص بهم میرساند
و نیت او خالص میشود که در اوامر و نواهی حظی و لذتی بجز طاعت و تحصیل
رضای مولا نفس خود بوده خیال دیگر نبندد و زهر الربیع از جناب امیر علیه السلام
در باب عفو آنحضرت روایت کرده که فرموده والله انی قد استلذذت العفو حتی لقد
ظننت ان الله لا یؤجرنی علیه یعنی والله بدرستیکه من تحقیق لذت شمرده ام
عفو و بخشش را چنان لذت شمردنی که گمان کردم بدرستی خداوند اجر نمیدهد
مرا در مقابل آن انتهی زیرا در آن عمل که کثرت لذت و حظ نفس داعی عمل
و فعل آن باشد داعی دیگر کمتر ملحوظ میشود پس قبله را با اینکه جمع ناس
بتوجه او از هر قطر و هر طرف مامورند خداوند نوعی قرار نداده که جامع لذات
طبیعیه و حاوی مشتهیات نفوس باشد و حال آنکه حکیم علی الاطلاق قادر بود
قبله را بلدی و مکانی قرار دهد با نزهت و صفا و معروف باعتدال هوا باشد
و بجهت عیون و انهار و باغات و اشجار از همه بلاد ممتاز و بانواع و اقسام
حظوظ نفسانیه شامل باشد که نفوس و طبایع هر صنف مردم بقصد آن
مائل شود و طی مسافت برای درک آن لذت بر نفس شاق نباشد ولی چون
خواست عزیمت زیارت و طواف خالصاً لوجه الله باشد و داعی برای عزم
صرف طلب رضای مولی باشد نفس اماره بهره از شرکت در میل و اقدام
نباشد تا نفس مرتاض گردد در عمل خالصاً لوجه الله شود دانسته که قبله را
مکه معظمه و حجر و غاری قرار داد از این رو تنها و از بعض حسنات و مزیت

الأعمال أحمزها مزید بیان ای عمر در عمل مستحبات و مواظبت نوافل
ترک کند و اخافت شان نماید تو غیب در تحریص هست بلکه شرط نیست که واجبات
فرض و فرض ذمه شخص است که لابد باید بجا بیاورد والا شخص عاصی و
مقصر خواهد بود ولی در مستحبات و نوافل فرض و فرضی نیست موقوف
میل و اخلاص شخص است که قربة الی الله و محض محبت طاعت و خلوص
عبادت بجا بیاورد و اگر بعمل نیاورد نهیی بر او وارد نخواهد بود مثلا استاد
و معلم بشاگرد امر کند که درس فلان کتاب حفظ کن و اگر نیاورد
هم حفظ نماید خوشنود میشوم شاگرد محض برای تحصیل رضا و خوشنودی
او بیست ورق حفظ کند هر قدر زیاد در نظر معلم خوش آیند است و اگر آقا و
مولی به بنده خود بگوید که بیست و دو ساعت اوقات خود را بخدمت
مصروف دار علاوه بمیل و اختیار خود بیست باشد پس علامت محض محبت و
اخلاص مولی ده ساعت وقت خود را مصروف خدمت فانماید هر قدر زیاد
در نظر مولی مستحسن و اسباب تقرب و دلیل میل و خلوص علامه خواهد بود دیگر
حدیث ما زال العبد یتقرب الی بالنوافل شاهد است الحدیث **سؤال**
حقیقة هر چه فرمودید همه از جواهر معانی و حقایق و حکمت بود تماما بدل
خایید و شنیدند اینها با تربیت عظیمی در حالتم بخشید این مطلب عمده در نظرم
خواهد ماند که باید سعی در استحکام اصل عقیده نمود بعد از اینکه اصل
مبنای اعتقاد نبوت و رسالت محکم شد دیگر تبعات هر گاه اعتنا نخواهد
بود و الحق مواظبت خدمت علما و صلحاء در حفظ حالت دین شرط است

وآنجا ماوی نمایند آنحضرت پیوسته با ایشان آمد و رفت میکرد و میباید
که برای ایشان با خود چیزی میبرد تا بخورند و ایشان بخدمت آنحضرت میآمدند
و میرفتند یکی آنحضرت نزدیک پیغمبر آنها را او با ایشان می نشست و با آنها
موانست و مهربانی میکرد و ایشان را با آن اغنیاء و ارباب مکنت از اصحاب آنحضرت و متکبر
می آمدند و از مجالست ایشان با آنحضرت مینمودند و خوش نمیشدند و با آنحضرت میگفتند
اینها را از پیش خود طرد کن و منع نما که نزد تو نیایند روزی مردی از انصار بخدمت آنحضرت
آمد دید که یکی از آن اصحاب صفه نشسته با آنحضرت چسبیده و آنحضرت
با او صحبت میکند و با او حدیث میفرماید پس انصاری از ایشان دور نشست
پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله با او فرمود پیش بیا او نیامد پس حضرت
فرمود شاید تو ترسیدی که فقر او بتو بچسبد پس انصاری گفت اینها را
از پیش خود طرد کن و بران پس حق تعالی این آیه را نازل فرمود یعنی یا پیغمبر
مران کسانی را که میخوانند پروردگار خود شان را در وقت صبح و شام اراده
مینمایند وجه خدا و خوشنودی او را با اخلاص که نیست بر ذمه تو از حساب
ایشان چیزی و نیست از حساب تو بر ایشان چیزی پس برانی اینها را پس از ظالمان
باشی مجلسی علیه الرحمه در عین الحیوة روایت میکند که روزی حضرت
امام حسین علیه السلام از مساکین گذشت که عبای خود را افکنده و نشسته بودند
که نان خشکی در پیش داشتند و میخوردند چون با ایشان رسید آنحضرت را
دعوت کردند حضرت قبول فرمود از اسب فرود آمد که خدا متکبران را دوست نمیدارد و در
نزد ایشان نشست و با ایشان تناول نمود از اینجا معلوم میشود سر اینکه

پنبه و غیر اینها از صناعت استاد شخص میتواند لباس اخذ کند و اینها
ما چار است در استعمال البسه و مصرف اغذیه و کم و کیف اینها از رجوع باستاد
همچنین است حال انسان در غذای روحانی پس توحید هر چند فطری است
و علم و معرفت موافق احادیث و اخبار جبلی و طبیعی است ولی برای انسان
در ترتیبات و تفصیلات آن از رجوع باستاد چاره نیست که بدون رجوع
باستاد تمیز نداده بلکه مضر و مهلک خواهد بود بخلاف حیوانات که در
لباس و غذا محتاج بصناعت نیستند و با همان غذا و لباس طبعی میتوانند
زیست نمایند و محتاج بمعاونت یکدیگر و تعلیم استاد نمیباشند اما اوصاف
عالم و بیان دیگر او را نیز باید از بیان معصوم علیه السلام فهمید که علماء نواب
ایشانند باید بتعریف و نشان دادن ایشان علماء را بشناسیم در [illegible]
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هرگاه ببینید عالمی را که دنیا دوست
میدارد او را متهم نمائید بر دین خود و دین خود را باو وا نگذارید بدرستیکه
هر که چیزی را دوست میدارد آنچیز را جمع میکند و طلب مینماید که محبوب
اوست گاه باشد که دین شما را بدنیای خود ضایع کند بدرستیکه
خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود که میان من و خود واسطه
مکن عالمی را که فریب دنیا خورده باشد که ترا از راه محبت من بر میگرداند
بدرستیکه ایشان دزدان بندگان منند که رو بمن دارند کمتر چیزی که نسبت
با ایشان میکنم اینستکه شیرینی و لذت مناجات خود را از دل ایشان میبرم
و نیز درر از کتاب از حضرت صادق علیه السلام منقول است که طالبان

[illegible]

کذشته‌کان بوده است پس چند کلمه از احوال علما بیان فرمائید که باید
هم عالم رجوع کرد و علمای سلف وضع حال ایشان چکونه بوده جواب
اولا باید دانست بدون علم خدا را بجوی که فرموده است عبادت نمیتوان
کرد هرگاه راههای دنیا را بدون بلدی و قائدی و رهنمائی نتوان طی
کرد راه بندکی خدا را که خطیرترین راهها است و در هر گامی چندین چاه
و چندین کمین گاه و در هر کمین گاهی چندین هزار از شیاطین جن و
انس در کمین‌اند چکونه بدون دلیلی و راه نمائی توان رفت و دلیل و راه
نمای این راه شرع و اهالی آنست از انبیاء و اولیاء و علمائیکه با علوم ایشان
مردم بخیر و شر بینا باشند و طرق نجات و هلاک را دانند الرفیق
ثم الطریق **در عین الحیوة** از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند
کسیکه بی بصیرت و علم عمل میکند مانند کسی است که بیراهه میرود و هر چند
بیشتر میرود از راه دور میشود **وایضا** از آنحضرت نقل کرده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم افسادش بیش
از اصلاح او خواهد بود **لطیفه** علم ادیان و علم ابدان هر دو مبنی
و استاد لازم دارد اگرچه اصول هر دو فطری است و تفصیل این مطلب
آنستکه چنانچه انسان در تحصیل غذای جسمانی و لباس و در اخذ فائده
از غذا و لباس محتاج بصناعت و استاد است مثلا گندم و برنج و گوشت
بی اینکه در آنها بتعلیم استاد بطبخ و غیره تصرفی شود اگر انسان آنها را
بحالت طبیعیه مصرف و غذا کند البته برای او مضر خواهد بود ولیکن

وعرف احکامنا ونظر فی حلالنا وحرامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته
علیکم حاکما الراد علیه راد علینا والراد علینا راد علی الله یعنی آنکسیکه
روایت کند حدیث ما را و دیده باشد احکام ما را و نظر کند در حلال ما و
حرام ما پس راضی باشید باو از حیثیت حکم بودن در قضایا پس بدرستیکه
من او را بتحقیق بستم حاکم بر شما که اگر رد کننده برا او رد کننده است بما
ورد کننده بما رد کننده است بر خدا انتهی محاسن و مقاسات لها ادنی
مرزبان بعزیز عوالم همه علما از اقتباس ممکن با آنها اکبر دیده و با
ایشان در این عهد معاشرت کرده از متقدمین ومتأخرین ز ارباب علم
ومعرفت چنانچه بتواتر رسیده در غالب عصرها کشفها وکرامتها دیده شد
که عوالم ایشان تا الان از عوالم ظاهر بوده است سید علیخان رحمه
در شرح صحیفه نوشته که نزدیک بعصر ما مولانا احمد الاردبیلی در
اقبال بعلوم وعبادت مبالغه داشت ودر عصر خود از حیثیت ورع بعلما
استفوق داشت حکایت کرد برای من استاد من علامه مجلسی علیه
الرحمه که او هم بمولانا در علم وعمل نزدیک بود گفت مولانا اردبیلی در
نجف اشرف وارساکنین آستانه علیه بود و هر وقت با و مسئله مشتبه
میشد در آنها رجوع میکرد بامیر المؤمنین علیه السلام و بحضرت با او
مکالمه میکرد ومسائل را جواب میداد شبی از شبها شاگرد او امیر علام
که فاضل پرهیزکاری بود او را دید در حالتیکه میامد بیرون از آستانه مقدسه
پس امیر علام بر نشست سر او میامد و متابعت میکرد دید که قفلها را ...

علم بر سه قسم اند پس بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یک صنف
آنست که علم را طلب میکنند از برای بی خردی و جدل کردن و یک صنف
طلب علم مینمایند برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم و یک صنف
طلب علم میکنند برای دانستن و عمل کردن بآن پس آن صنف اول موذی
مردم است و مجادله می کند و متعرض گفتگو میشود در مجالس و دانش و
علم خود را بسیار یاد میکند و خشوع را بر خود می بندد و خالی است از ورع
و پرهیزکاری پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند و آنکه
برای تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر و فریب و حیله است چون با امثال خود
از علما میرسد استطاله و گردن کشی و زیادتی میکند چون با اغنیا میرسد
شکستگی و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشان را میخورد و دین خود را برای
ایشان ضایع میکند پس خدا بینائی او را کور گرداند و اثر او را از میان علما بر طرف
کند و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزن است و شبها بعبادت بیدار
و تحت الحنک میبندد بر کلاهی که بر سر دارد و در تاریکی شب بعبادت می ایستد
عبادت بپا میکند و پیوسته ترسان است که مبادا عبادتش مقبول نباشد
از عقوبت الهی خائف است پیوسته مشغول دعا و تضرع است و بکار خود
متوجه اصلاح حال خود است و اهل زمانه خود را میشناسد و از معتمد ترین
برادران و دوستانش در حذر است که مبادا دینش را ضایع کند پس خدا ارکان
او را محکم گرداند و از خوفهای قیامت او را امان دهد انتهی و امام علیه السلام
در مقبوله عمر بن حنظله در حق این قبیل علما فرموده من روی حدیثنا

وسدّاد ارکانم و این است که در احادیث متعدده وفات ایشان را رخنه
اساس ایمان محسوب فرموده اند در کافی از ابی عبد الله علیه السلام
که آنحضرت فرمود اذا مات المؤمن الفقیه ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدها
شیء یعنی وقتیکه مؤمن عالم بمیرد رخنه در اسلام میشود چنان رخنه
که او را چیزی سد نمیکند و در ضمن حدیث دیگر از موسی بن جعفر علیهما السلام
در کافی مرویست ان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام
کحصن سور المدینة لها مخفی نماند که فقه در لغت بمعنی فهم است و مراد
از او در اخبار و روایات مطلق فهم و علم است نه تنها علم شریعت اگر چه حالا
در اصطلاح اهل شرع فقه تنها بعلم شریعت میگویند **سؤال** علامت و
اوصاف این قبیل علما را بیان فرمائید که مصاحبت ایشان دین انسان را
محکم کند و مجالستشان ایمان را قوی نماید و طالب علم چگونه باید باشد
جواب در اصول کافی از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده قال رسول
الله صلی الله علیه و آله قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس
یعنی حواریون بعیسی علی نبینا و علیه السلام گفتند یا روح الله با کدام
کس مجالست نمائیم قال من یذکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم
فی الآخرة عمله حاصل معنی آنکه حضرت عیسی فرمود با کسانی بنشینید
که رؤیت ایشان خدا را بیاد شما بیندازد و نطق ایشان در علم شما بیفزاید
و عمل ایشان شما را ترغیب کند بعمل آخرت و نیز در کافی از ابی عبد الله
علیه السلام که آنحضرت فرمود امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود یا طالب

کشوده شد و وقتیکه بقبر مبارک امام علیه السلام رسید شنید که تکلم
مینماید با آنحضرت در مسئله از مشکلات مسائل تا اینکه آن مرحوم بیرون
آمد باز امیر علام همان طور پشت سر او آمد تا هنگام شب بمسجد کوفه رسید
بگوش خود شنید که در همان مسئله با شخصی تکلم میکند در محراب کوفه
نجف پس از آنکه فارغ شده برگشت بین راه امیر علام خود را باو نمود و قسم
باو داد تا اینکه خبر بدهد با کدام کس تکلم میکرد پس او خبر داد که متکلم اول
امیرالمؤمنین علیه السلام بود که تحقیق مسئله را بحضرت صاحب الامر عجل الله
محول فرمود و متکلم ثانی جناب صاحب علیه السلام بود و از آن شاگرد خود
عهد گرفت که مادام حیات است از این مقدمه با احدی اطلاع ندهد پس
علام بعد از وفات آن مرحوم این واقعه را ببعض خواص خود نقل کرده و منتشر
شد و اینحکایت را مجلسی علیه الرحمه در مجلد سیزدهم بحار نوشته از قدیم
الایام الی حال در هر عصر و اوان از ارباب علم و معرفت خوارق عادات و کثیر
و کرامات خیلی دیده شده و بحد تواتر رسیده که نمیتوان انکار کرد بخصوص
در استجابت دعوات و دفع ملمّات از تأثیر انفاس قدسیه ایشان در
هر عهد و زمان علائم و آثار بسیار مشاهده گشته در کتب تواریخ
و برخی تذکرها حکایاتی از آنها مسطور و قصه‌ها مذکور است و در واقع
خداوند برکات خود را بخاطر اینگونه صلحا و اتقیا و ارباب معرفت و دعا
بر زمین نازل میفرماید چنانکه در احادیث معتبره وارد است که این قبیل
اشخاص حافظ بنیان شریعتند و مقوم اساس ملت کثر الله امثالهم

وسید

فرمود و باین جهت بجانی ملقب بود ابعزیز خود کتبت در تواریخ و آثار
قدما در رجالات علمای متقدمین تتبع نمائی و طریقه و شعار ایشان را
بدانی که ایشان در چه عهدها بودند و با چه صعوبت و اشکال تحصیل
علم و حفظ حال نموده اند مکارم اخلاق و صفات حمیده ایشان چگونه
بوده و چه ریاضتها در این راهها کشیده و بچه درجات و مقامات رسیده
اند همین تصنیفات و تألیفات ایشان که در میان است از حسن حال ایشان
خبر میدهد   بسبب جلالت مقام علمای متقدمین از قبیل صدوق
علیه الرحمه و شیخنا شیخ مفید و سیدنا علم الهدی سید مرتضی و محقق
طوسی رضوان الله علیهم ایشان در چه عصرها بودند در راه دین و حفظ
آئین چه زحمتها کشیده اند خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه با آن جلالت
مقام چه خونها خورده و در عصر خود از دشمنان اهل بیت علیهم السلام
چه صدمهها دیده تا وجود این تألیفات و در هر علم در چه پایه امتیاز و
برتری داشته و دارد مقام علامه حلی اعلی الله مقامه چه بوده که سلطان
عهد را با جمعی از معتبرین با آن همه قوت طرف مخالفین و عنادها معاند
بدلیل و برهان مستبصر بدین و آیین حق او کرده چه بلاها از اهل عنادها
و فتنها بشهید سعید اعلی الله مقامهما رسید و هکذا سایر اساطین
علمای در آن عصرها که باطل غلبه تمام داشته و حق ضعیف و مستور
بوده چه حالت داشته اند **فاضل دربندی** رحمه الله در جواهر
الایقان ملامت کرده بعض اشخاص را از اهل این ازمنه که از علوم ربانیه

علم برای عالم سه علامت است علم و حلم و صمت و برای متکلف
یعنی کسیکه عالم نیست و علم را بخود بسته سه علامت است با کسانی که مرتبه
ایشان فوق اوست منازعه میکند با معصیت و با کسانی که مرتبه ایشان
پایین تر از اوست ظلم میکند با غلبه و مظاهرت و معاونت میکند ظلمه
در کافی از ابی عبد الله علیه السلام لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه یعنی نفع
نمی بخشد اجتهادی که ورع و پرهیزکاری در آن نباشد پس باید همیشه سعی
و اجتهاد در پرهیزکاری کرد و از خدا توفیق ورع و تقوی و فوز این
مقام عالی را درخواست نمود که مایه نجات دنیا و آخرت گردد و العاقبة
للمتقین چنین گویند که بشر حافی در اوائل حال بملاهی و مناهی اشتغال
مینمود و بدست امام موسی علیه السلام موفق بتوبه گردید پا در راه هدی
و ورع بان پایه و مقام رسید در منهاج الکرامة مسطور است
که آنحضرت روزی از پیش خانه بشر میگذشت و از غناء و ساز شنید
و کنیزکی بود در خانه دید پیش از او پرسید که ای کنیز صاحب این خانه بنده
است یا آزاد کنیز گفت آزاد است آنحضرت فرمود راست گفتی اگر بنده
بودی بندگی میکرد و از خدا بترس اندیشه مینمود پس آن کنیزک باندرون
رفته ماجرا را به بشر تقریر نمود بشر از آن کلام هدایت فرجام متنبه
شد و نتوانست خود داری کند در حال از خانه با پای برهنه در عقب
امام علیه السلام بکوچه دوید و با آنحضرت رسیده خود را در قدم آنحضرت انداخت
و بدست همیون او توبه نمود و همیشه با پای برهنه میبود تا بعالم بقا رحلت

فرمود

تزکیهٔ نفس کن که در ذرّهٔ عشقش   گاه بود که روبینه در نظر آید

علم حقیقی را بهجت و نور و صفا و سروری است که وصف نتوان کرد و همین که دل بنور علم حقیقی روشن شد محل تجلّی انوار قدسیهٔ الهیه و مظهر جلال و جمال حق خواهد بود پس سعی کن که اهتمام را دریابی و بآن بر رسی نقل است روزی ابوحنیفه میگذشت کودکی را دید پای در گل کرده ابوحنیفه گفت کوش تا نیفتی کودک گفت آن سهل است اگر من بیفتم تنها باشم اما کوش تو خویشتن را اگر تو بلغزی جملهٔ مسلمانان که از پی تو میآیند بلغزند و برخواستن همه دشوارتر شود ابوحنیفه متأثر شد و از حذاقت کودک متعجب گردید بگریست شیخنا المحقق شیخ بهائی گوید

درسی درسی ز کلام خدا   رهبر تست بطریق هدی   گفتم که مگر بکسی برسی   یابی خود را ای بیخبر کسی   از سی چهل چو شدی واصل   جز جهل ز چل دستت حاصل   در راه خدا قدمی نزدی   بر لوح وفا رقمی نزدی   ای ساقی بادهٔ روحانی   زارم ز علائق جسمانی   یک لمعه ز عالم نورم بخش   یک جرعه ز جام طهورم بخش   ای کرده بعلم مجازی خوی   نشنیده ز علم حقیقی بوی   سرگرم بحکمت یونانی   دلسرد ز حکمت ایمانی   در علم رسوم چو دل بستی   بر اوج اگر برده بستی   ز مقاصد او مقصد نایاب   ز مطالع او طالع در خواب   راهی بموده ز اشاراتش   دل شاد شده ز بشاراتش   تا کی ز شفا شفا طلبی   وز کاسهٔ زهر دوا طلبی   اندر پی ابر کتاب افتاده   پشت به کتاب خدا داده   تا چند ز نی ز ریاضی لاف   تا کی

و عقاید حقانیه بلکه اکثر علوم دست خالی میباشند مگر قلیلی از علم فقه
و علم اصول فقه آن هم به نهج تقلید و گفته ایشان اگر هر او بحث بشوند ایشان قدر
نمی رنجند مثل رنجیدن از شنیدن کلمه حق چنانکه بایشان بگویند شما مجتهد
نیستید و میشود از عمر یکی پنجاه یا شصت یا زیاده بگذرد که یک باب از ابواب
اصول کافی را نخوانده و در مدت عمر خود یکدفعه یا اصول کافی نگاه نکند
در عین الحیوة بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
خوشا حال بنده گمنامی که مردم اعتنا بشان نکنند و او مردم را شناسد
و مردم او را نشناسد و حق تعالی او را شناسد و از او خوشنود باشد
اینجماعت چراغهای راه هدایتند که حق تعالی به برکت ایشان دفع میکند
هر فتنه تاریک کننده را که مردم را باشتباه اندازد و برای ایشان میگشاید
در هر رحمتی را ایشان امثال اشرار ائمه خود را می کنند و جفا کار و
ریا کننده نیستند انتهی **در ذخیرة المعاد** گوید که اینکه عمر
خود را صرف در تحصیل علوم مقدمات و مجادلات کلامیه نموده و از تزکیه
نفس از صفات ذمیمه غافل مانده اند و دلهای ایشان بسته و متعلق بزخارف
دنیای دنیه است و نفوس ایشان مطیع و منقاد قوه غضبیه و شهویه است
از حقیقت علم بیخبر و سعی ایشان بی ثمر است چنانچه بدون طهارت ظاهره
از نجاسات ظاهره نماز صحیح نمیشود بی طهارت باطن و تنزه از نجاسات باطنه
و صفات رذیله و ملکات خبیثه نور علم صحیح مبرا از شوائب شبهات ارباب بدع
منظر دل نیست جای صحبت اغیار   دیو چو بیرون رود فرشته درآید

تزکیه

وتقوی هرگز صورت نبندد و این گوهر علوم در قلوبی که محبت دنیا و شهوات
نفسانیه مملو است جا نمیگیرد مطرز لذت جای صحبت اغیار دیو
چو بیرون رود فرشته در آید **ابن میثم بحرانی** که از محققین علمای
اعلام و از حکمای فقهای اسلام است در شرح نهج البلاغه نوشته که ترجمه نقل
میکنیم در سبب کثیر بسیاری از جهال از آنکسانی که مدعی علم یقینی هستند از هر فن
علم که غیر او را از فنون و علوم انکار میکنند و بمعلمین و متعلمین آنها تشنیع میکنند
و میگویند مانند اگر ناقلین احکام فقهیه و آنها که متصدی فتوی و قضاوت
میشوند میان مردم در این زمان ما و قبل از آن دیدی آنها مبالغه مینمایند در
انکار علوم عقلیه و فتوی میدهند بحرمت خوض در علوم عقلیه و تکفیر کسانی
کرباد میکنند آنها را و حال آنکه ایشان غافلند از حد خود شان چه شخص استحقاق
ندارد باو فقیه خطاب شود مگر باینکه او را از علم عقلی مایه و ماده باشد که
متکفل شود بیان صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و اثبات نبوت
احکام فقهیه را که ایشان کل علم میدانند بدون ثبوت آنها قوامی نخواهد بود
انتهی **نصیحة** شخص طالب باید خانه دل را که مرآة عرش خداست از صفات
رذیله پاک کند و بر حس شهوت و غضب قلب خود را آلوده ننماید تا انوار تجلی
انوار حقه گردد و بعلم تهذیب اخلاق عمل نماید و باین قبیل کتب و آثار رجوع
کند که صاحب نفس قدسیه شود و قلب خود را مثل آئینه صاف از زنگ
و کدورت معاصی پاک دارد آنوقت آفتاب علم بر آن میتابد و بآسانی و سهولت
بفهم مطالب عالیه راه می یابد **لطیفة** این علوم مانند روح لطیفی است

اِفتی بهزار گزاف   از علم رسوم چه میجوئی   اندک طلبش چه می‌گوئی عِلی
بطلبکه نورانی   شاند زعلا آتو جستما   علی بطلبکه نمایدراه ور
اسرار دل کند آگاه   علی که مجاز را سبب است   نورش ز چراغ اولیاست
علی بطلبکه کرانی نیست   اجماعی است حلال نیست   آن علم ترا برد
برهی   از شرک جلی وخفی برهی   روکن شریعت مصطفوی را
ده طریقت مرتضوی **در عین الحیوة** حضرت صادق علیه السلام از رسول
خدا صلی الله علیه وآله روایت نموده که دو صنف از امت من اگر ایشان
صالحند جمیع امت صالحند واگر ایشان فاسدند جمیع امت فاسدند
صحابه پرسیدند که یا رسول الله کیستند فرمود که فقیهان و پادشاهان
انتهی **در کافی** وجدت علم الناس کله فی اربع اولها ان تعرف
ربک والثانی ان تعرف ما صنع بک والثالث ان تعرف ما اراد منک
والرابع ان تعرف ما یخرجک من دینک یعنی تمام علم مردم را در چهار چیز
یافتم اولش اینست که پروردگار خود را شناسی ثانی اینکه بشناسی تو
چه صنعت کرده ثالث اینکه بشناسی آنچه را که از تو خواسته و اراده کرده
رابع اینکه بدانی آنچه را که بیرون مینماید ترا از دین تو   چون اصل علم
را دانستی بدانکه تحصیل معرفت وحقیقت موقوف بورع وتقوی و
عبادتست اگرچه مقدمات آن مانند علم لغت وصرف ونحو ومنطق و
علم ظاهر شریعت از مسائل حلال وحرام که مثل صنایع ممکن است بدون
این صفتها بدست آید ولی معرفت خدا وفهم مطالب حقه بدون ورع   واولیاء

وتقوی

حکم شریعت مؤدی و منجر نباید علامهٔ حلی رحمه در منهاج الکرامه آورده
غزالی و متولی از ائمهٔ شافعیه گفته‌اند مشروع تسطیح قبور است لکن چون
او را روافض شعار خود کرده ما بآن جهت از او بتسنیم عدول کردیم
و زمخشری که از ائمهٔ حنفیه است ذکر کرده در تفسیر قول خدای تعالی
هو الذی یصلی علیکم و ملائکته که بمقتضای این آیهٔ شریفه باحاد
مسلمین صلوات فرستادن جایز است لکن چون رافضه در ائمهٔ خودشان
او را لازم کرده‌اند ما بآن جهت از او منع کرده‌ایم و مصنف هدایه که از
حنفیه است گفته مشروع تختم بیمین است ولی چون او را رافضه
بر خودشان عادت اخذ کرده‌اند ما تختم را بیسار قرار دادیم پس تعصب
و عناد چگونه مؤدی میشود بتغییر سنت و تبدیل شریعت اعاذنا الله
من شرور انفسنا **مجلس و مقالهٔ جهادهم** فرض نمائیم که باجمالیات
عقاید حقه معتقد است بهر وسیله بود یقینی در دین خود حاصل کرده
و قلبش از شبهات خالی و فارغ است آیا اجمالیات در ایمان او کافیست یا باید
رجوع بدلیل و تفصیل کند **جواب** برای چنین شخص اجمالیات کافیست
و در تحقق ایمان او فهم تفصیل و اخذ دلیل لازم نیست ولی از خدا توفیق باید
خواست که تا نفس آخر از شیاطین جن و انس تزلزلی بارکان یقین او وارد
نشود و در حصن حصین دین خود باقی بماند **در معالم الزلفی** آن
فضل بن شاذان که او از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام روایت کرده
که آنحضرت فرمود من اقر بتوحید الله و نفی التشبیه عنه و نزهه عما لا یلیق

با مباحثه و مجادله بدست نمیاید بلکه زیادتی مقاوله و مخاصمه در مقام
حقه مفسد و مضر میباشد **در امالی** از ابی بصیر از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که آنحضرت فرمود الخصومة تمحق الدین و تحبط العمل و تورث
الشک یعنی خصومت دین را می برد و عمل را باطل میسازد و مورث شک
و شبهه میشود انتهی و آنها که فقه نکشیده و بعالی نرسیده و تحقیق نکرده
در معارف مجادله مینمایند از این قبیل اشخاص است که خداوند در حق ما
فرموده و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر
الآیه یعنی از مردم کسانی هستند که مجادله مینمایند در باره خدا بدون علم و
بدون هدایت و بدون کتابی که روشن کننده است با تاریکیهای جهل عجبا است
از اینحالت لذت هم میبرند و شاد میشوند قال تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون
یعنی هر طائفه بآنچه نزد ایشانست شادمانند **در کافی** از ابی عبدالله
علیه السلام که پیغمبر فرمایند لا تخاصموا الناس لدینکم یعنی با مردم برای دین خودتان
مخاصمه نکنید فان المخاصمة ممرضة للقلب پس بدرستیکه مخاصمه باعث
کسالت قلب است پس بعزیز طالب علم باید مقاوله و صحبت علمیه را
منحصر نماید بافاده یا استفاده و تفهیم و تفهم و هرگاه غرض از مکالمه
غیر از اینها باشد گفتگو و صحبت مضر و مفسد حال شخص خواهد بود
و عمده علم علم معقول و علم معرفت است بسا میشود شخص در مقام
مخاصمه برای غلبه بر خصم حق را بخواهد باطل کند و باطل را بلباس
حق نماید و تعصب و عناد او را به سوء سیره و اعتقاد بکشاند و تبدیل

ما

عبد العظیم بن عبد الله الحسنی روایت کرده که ترجمه نقل میشود فرمود من
داخل شدم نزد آقای خود امام علی النقی علیه السلام وقتیکه مرا دید فرمود
مرحبا بر تو یا ابا القاسم تو ولی ما هستی حقاً پس من باو عرض کردم
یا ابن رسول الله بدرستیکه میخواهم دین خود را بر تو عرض کنم پس هرگاه
مرضی و پسندیده باشد ثابت بمانم بر او تا مرگ پس آنحضرت فرمود
بگو یا ابا القاسم پس من گفتم بدرستیکه من میگویم که خداوند تبارک و
تعالی مثل و مانندی ندارد خارج است از ابطال و حد تشبیه مترجم گوید
هرگاه جمیع صفات را هر چه صفات کمال باشد از خدا سلب کنی و هیچ چه
با اسمی و یا وصفی خدا را وصف نکنی ابطال و تعطیل لازم میاید و اگر صفاتی
که بندگان در تصور دارند و بفهم ایشان میرسد آن صفات را بدون تنزیه
بخدا ثابت نمائی تشبیه میشود پس ما که میگوئیم خدا حی است نه با حیاتی مثل
حیوة ما یا عالم است نه با علمی مثل علم ما یا قادر است نه بقدرتی مثل قدرت ما
بلکه او بزرگتر است از اوصافی که ما ها تعقل مینمائیم و تصور میکنیم والله اکبر
من ان یوصف یعنی خدا بزرگتر است از اینکه وصف شود چون اوصاف کمالیه
در مخلوقات زاید بر ذات دیده میشود در خداوند عین ذات میباشد و صفات ممکن
شئون ماهیات اند اینها مخلوقند مثل خود ما اوصاف خداوند چنین نیست
در حدیث وارد است کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود
الیکم یعنی هر آنچه شما تمیز دهید او را باوهام خودتان در باریکترین معانی پس او
مخلوقی است مانند شما مردود است بسوی شما یعنی خدا نیست تا راوی میفرماید

بهِ وَاَقَرَّ اَنَّ لَهُ الحَوْلَ وَالقُوَّةَ وَالاِرادَةَ وَالمَشِيَّةَ وَالخَلْقَ وَالاَمْرَ وَالقَضاءَ
وَالقَدَرَ وَاَنَّ اَفعالَ العِبادِ مَخلُوقَةٌ خَلْقَ تَقْدِيرٍ لاخَلْقَ تَكْوِينٍ وَشَهِدَ
اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَآلِهِ وَاَنَّ عَلِيّاً وَالاَئِمَّةَ بَعْدَهُ حُجَجُ اللهِ
وَوالى اَوْلِيائَهُمْ وَعادى اَعْدائَهُمْ وَاجْتَنَبَ الكَبائِرَ وَاَقَرَّ بِالرَّجْعَةِ وَالمُتْعَتَيْنِ
وَآمَنَ بِالمِعْراجِ وَالمَسْئَلَةِ فِى القَبْرِ وَالحَوْضِ وَالشَّفاعَةِ وَخَلْقِ الجَنَّةِ وَالنّا
وَالصِّراطِ وَالمِيزانِ وَالبَعْثِ وَالجَزاءِ وَالحِسابِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ حَقّاً وَمِنْ
شِيعَتِنا اَهْلَ البَيْتِ حاصِلِ تَرْجَمۀ حَدِيثِ شَرِيف اينست كه اِمام رِضا عَلَيهِ السَّلام
فَرمُود كسيكه اِقرار نمايد بتوحيد خدا و تشبيه را از او نفى كند و از آنچه
لائق خدا نيست او را تنزيه نمايد و اقرار كند باينكه مر او راست حول و
قوه و اراده و مشيت و خلق و امر و قضا و قدر و اقرار نمايد باينكه افعال
بندگان مخلوقست براى خدا خلق تقدير نه خلق تكوين يعنى تكوين افعال عباد
را بخود عباد راجع كند كه فاعلند اگرچه وجود افعال ايشان مثل خود عباد منوط
بتقدير و مربوط بامضا و قضاى خداوند است و شهادت كند باينكه محمّد
صَلّى الله عليه و آله رسول خداست و على و ائمه عليهم السّلام بعد از
او حجتهاى خدا هستند و دوستان ايشان را دوست دارد و دشمنان ايشان را
دشمن دارد و از گناهان كبيره اجتناب كند و اقرار نمايد برجعت و متعتين
و ايمان بيارد بمعراج و بسؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق شدن بهشت
و دوزخ و بصراط و ميزان و بعث و جزاء و حساب او مؤمن است حقا و از
شيعه ما اهل بيت است انتهى و در امالى صدوق عليه الرحمة از حضرت

و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر پس علی بن محمد علیهما السلم فرمود
یا ابا القاسم هذا و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده یعنی این و الله دین
خداست که آنرا پسندیده است او را برای بندگان خود پس ثابت باش
در آن ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا انتهی راوی حدیث
شریف حضرت عبد العظیم علیه الآف التحیة و التکریم از اعاظم سادات
عالی درجات و صاحب مقامات عالیات است که از غایت شهرت در معرفت
حال او حاجت بشرح و تفصیل نیست از علمای اعلام و فضلای کرام
دار الخلافهٔ طاهره جناب علام فهام حاجی ملا باقر واعظ سلمه الله تعالی
مخصوصاً کتاب مفصلی در شرح احوال آنجناب تالیف فرموده مسمی بجنة
النعیم و ایضاً فالعمل خیریه اقدام نموده نموده جزاه الله خیراً در آن کتاب
از کتب معتبره از احمد بن محمد بن خالد برقی نقل کرده که او گفت حضرت
عبد العظیم از سلطان جائر زمان فرار کرد و بشهر ری وارد شد در
سردابی که در زیر زمین بوده است مخفی گردید و در خانهٔ مردی از شیعیان
در کوچه که معروف بسکة الموالی بود منزل گرفت و گویا سکة الموالی نامیدند
آن کوچه را برای آنکه حضرات شیعه که دوستداران اهل بیت بودند در
آن منزل و مأوی داشتند و در کوچهای دیگر حضرات حنفیه و شافعیه خانهای
عالیه بنا نموده بودند و حضرت عبد العظیم در همان سرداب روزها روزه
میگرفت و شبها بعبادت پروردگار مشغول بود و وقتیکه از محل شریف خود
حرکت میکرد و بیرون می آمد از آن سرداب بطور تخفی و پنهان زیارت قبری که

و بدرستیکه خداوند جسم نیست صورت نیست عرض نیست جوهر نیست بلکه او
جسم کننده اجسام است و مصور صورتها و خالق اعراض است و خالق جواهر
و مربی کل شئ و مالک و جاعل و محدث و مخترع آن و بدرستیکه محمد صلی الله
علیه و آله بنده او و رسول او و خاتم پیغمبران است که بعد از او پیغمبری نیست
تا روز قیامت و بدرستیکه شریعت او خاتم شرایع است پس بعد از آن شریعتی
نیست تا روز قیامت و من قائلم باینکه امام و خلیفه و ولی امر بعد از حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و بعد از او
امام حسن بعد امام حسین بعد علی بن الحسین بعد محمد بن علی بعد جعفر بن
محمد بعد موسی بن جعفر بعد علی بن موسی بعد محمد بن علی بعد از او امام
و ولی امر توئی ای مولای من پس علی علیه السلام فرمود بعد از من فرزندم حسن است
پس چگونه است حال مردم با خلف او پس گفتم چگونه است ای مولای من فرمود
شخص او دیده نمیشود و او را باسمه ذکر نمودن حلال و جائز نیست تا زمانی
که خروج کند پس زمین را پر کند از عدل و قسط چنانچه پر شده بود از ظلم و
جور راوی معظم میفرماید پس گفتم اقرار کردم و قائلم باینکه دوست ایشان
دوست خدا است و دشمن ایشان دشمن خدا و طاعت ایشان طاعت خدا
و معصیت ایشان معصیت خدا و قائلم باینکه معراج حق است و سؤال و جواب
در قبر حق است و بهشت و جهنم حق است و صراط حق است و میزان حق است و قیامت
آینده است و شکی در او نیست و بدرستیکه خداوند بر انگیزاند کسانیرا که در
قبورند و قائلم باینکه واجبات و فرائض بعد از ولایت نماز است و زکوة و روزه

و حج

هناک یعنی حضرت عبد العظیم مرد دری و تقوی داری است

مجلس و مقاله پانزدهم

بیانات واضحه معلوم کردید که عالم را صانعی مدبر میشود و این همه حکمتهای
بیحد و حصر چه در انفس و چه در آفاق خود بخود نمیباشد برای ترتیب
این دقایق حکمت در فطرت موجد و صانع حکیمی لازم است مختصری هم
در اثبات نبوت و لزوم شریعت بیان فرمایید که پیغمبر و شریعت را
چرا لازم بوده است **جواب** چنانکه عیانا دیده میشود خداوند بجهة
کسب علوم و معارف انسان را مدنی بالطبع خلق فرموده که در تعیش
او را محتاج بتمدن نموده یعنی اجتماع با بنی نوع خود که همدیگر معاون
باشند تا این معنی باعث اخذ معارف از همدیگر گردد قال تعالی انا خلقناکم
شعوبا و قبائل لتعارفوا چون انسان در تحصیل غذا و لباس و مسکن
وغیرها محتاج بتمدن است ناچار باید بنی نوع خود رجوع نماید و با
ایشان شراکت کند پس بفضل و کرم خود برای ایشان قوه منطق و بیان
داد و اشاره و خط و کتابت آموخت تا هر کس بدیگری بتواند ما فی الضمیر
خود را معلوم دارد و رفع احتیاج از خود نماید و این اجتماع باقی نماند
و منتظم نمیشود مگر اینکه میان مردم معامله و عدل باشد که جمیع بر
آن قانون متفق شوند و متخلف عاصی و گناهکار در دنیا و آخرت معذب
و معاقب گردد زیرا که هر کس بامری احتیاج دارد حریص و مائل است و
در آن امر هر که را با خود مزاحم ببیند بر او غضب میکند و این شهوت

اکنون مقابل قبر اوست و در قبله مرقد شریف آن بزرگوار است و مرقد
و مشهور بود این قبر مردی از اولاد موسی بن جعفر علیه السلام است و دیگر
در این حدیث مذکور نیست که آنجناب فرموده باشد که این قبر حمزة بن موسی
علیه السلام است پس بلکه یکی از شیعیان و دوستان که در آن محل بوده
خیر و جود فیض او ترشح کردید تا آنکه اکثر خاک آن بزرگوار را نشناختند و
خدمتش شرفیاب میشدند و اخذ دین و مسائل و احکام می‌نمودند پس
مردی از شیعه در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت کرد که فرمود یکی از اولاد
من از سکة الموالی حمل و نقل میشود و در نزدیکی درخت سیب که در باغ
عبد الجبار بن عبد الوهاب است دفن خواهد شد پس بدست شریف
خویش اشاره بهمان مکان نمود آنگاه از خواب برخواسته و رفت بنزد
صاحب باغ و درخت تا آنکه آن درخت و مکان را بخرد سؤال نمود از برای
چه میخری این باغ را پس خواب خود را نقل کرد صاحب باغ گفت که من هم
بمانند تو همین خواب را دیده ام پس صاحب باغ آنرا وقف بر حضرت
عبد العظیم و تمام شیعه نمود که در آن مدفون شوند پس حضرت
عبد العظیم مریض شد و از دنیا رحلت فرمود چون آن بزرگوار را
برهنه کردند که غسل دهند در گریبان آنجناب رقعه یافتند که ذکر
نسب خود را فرموده بود باینکه منم انا عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن
حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام و در کتاب
فهرست علامه اعلی الله مقامه است اسناد عبد العظیم بری ره

قانون وقاعده برای دفع تنازع وتشاجر در میان نبود که در مقام اختلاف برجوع آن قانون مسلم رفع اختلاف ممکن شود نوع هرگز باقی ومحفوظ نمیماند قال تعالی خطابا بالنبیّه صلّی الله علیه واله فلا وربّک لا یؤمنون حتّی یحکّموک فیما شجر بینهم ثمّ لا یجدوا فی انفسهم حرجاً ممّا قضیت ویسلّموا تسلیماً پس در مقام منازعه وخلاف وتنازع حکم حکیم عاقلی که خداوند عقل او را حاکم وقول او را فصل الخطاب قرار داده قاطع شد وحکومت او مسلّم گردید نزاع منقطع وخلاف مرتفع میشود

سؤال هرگاه وجود انبیاء واولیاء باعث قطع نزاع بوده پس چرا از عهد ادم الی یومنا هذا دنیا هیچ وقت بی نزاع نبوده ومنازعه ومشاجره در همه عهدها بوده ومیباشد

جواب اوّلا هیچ وقت چنان نزاع وخلاف عمده که قطع آن غیر ممکن وبقای او موجب تباهی عالم وقطع نسل بنی ادم بوده نبوده ونخواهد بود که خداوند در کلیّه همیشه اسباب دفع ان مهیّا فرموده ومیفرماید ومیگذارد فساد کلّی در عالم روی دهد که باعث انقراض تمامی نوع گردد قال تعالی ولولا دفع الله النّاس بعضهم ببعض لفسدت الارض الایة ثانیاً بر خدا در حکمت همین قدر لازم است برای اینکه درد داده دوا هم خلق فرماید ولی اگر کسی بی مداوا از رفت و شد مرض را از خود دفع نکرد حکمت او باطل نخواهد شد مثلاً گرسنگی که داده نان نیز خلق کرده عطش را که داده آب هم افریده حیات نسیم هوا اگر داده هوا را همه جا آفریده فرضاً اگر کسی متحمّل زحمتی نشد

وغضب مؤدّی بجور میشود و امر اجتماع بدین واسطه مختل میگردد
پس صانع حکیم که از روی حکمت در افراد و احاد مصنوعات آن همه فائق و
نکات بکار برده و صنعت نموده و ودیعه نهاده حکمت کلیه او مقتضی آن
کرد که در حفظ نظم عالم و بقای نوع بنی ادم ما بین مردم قوانین عدل بگذارد
و حدودی قرار دهد که ممکن باشد تا در نوع بنی جور از میان برداشته
شود و نزاع و خصومت مرتفع گردد تا نسل ادم باقی و عالم منتظم شود
و آن عبارت است از علم شریعت و لابد برای این قوانین شرع مبیّنی و
مبلغی میان مردم لازم است که چنانکه سزاوار است تقریر کند و او خود
مأمون و مصون باشد از خطا و زلل که این مبلغ نیز همان پیغمبران و
رسولان و امامانند که خلفای ایشانند و آن مبلغ و مبیّن باید از
جنس بشر و نوع انسان باشد تا میان او و امت مسانخت باعث مؤانست
گردد و بجهت هم جنس بودن مردم از او وحشت و منافرت نکنند و
این است که در آیه شریفه میفرماید و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا
وللبسنا علیهم ما یلبسون پس اگر نظر خداوند عالم که برای تعیّش و رفاه
بنی ادم این همه حکمتهای کثیره و غیره در آفاق و انفس بکار برده چنین
صانع حکیم را آیا سزاوار است که از اینگونه حکمت عمده در کلیه عالم صرف
نظر کند و این حکمت را مهمل گذارد و حال آنکه ترک او موجب خرابی عالم
و باعث بطلان آن حکمتها خواهد بود پس مسلّم است با همه اختلاف طبایع
و میولات اشخاص و مقتضیات شهوت و غضب که همه را طبیعی است اگر

قانون

وجود عقلی را برای انتظام امر بدن لازم دانند آیا در عالم کبیر با این عظمت
روا است که چنین حکمت عمده را ترک نماید و همه را بگذارد که خلقت بی نتیجه
و عبث گردد **در عین الحیوة** گوید هیچ عصر خالی از امام نیست
و آن امام از جانب خدا میباید منصوب باشد و امامت عبارتست از
اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت بجانشینی حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و در ضمن دلائل بر وجوب نبی ظاهر شد که صلاح
ناس و هدایت ایشان و دفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون نبی
و رئیسی میسر نمیشود چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در علل فضل
شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان جل مردم را امر به تکلیف
فرمود و اندازه چند از برای اوامر و نواهی خود مقرر ساخت و امر فرمود
که ایشان از حدود تعدی نکنند که موجب فساد ایشان است پس ناچار است
که برایشان امینی بگمارد که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم
نمودن زیرا که اگر چنین شخصی نباشد هیچکس لذت و منفعت خود را از
برای مفسده که بدیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است
از نفوس و طبایع مردم نیز لهذا خدا قیمی و امامی برای ایشان مقرر فرمود
که ایشان را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری
سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه از فرق و ملتی از ملل تعیش و بقا
ایشان بدون سرکرده و رئیسی نبوده چون جائز باشد که حکیم علیم این
خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح احوال ایشان باشد و با دشمنان ایشان

وتحصیل نان و آب نکرد و باختیار خود نان و آب نخورد و از گرسنگی و
عطش هلاک شد یا استنشاق هوا نکرد دلیل نقصان حکمت او
نخواهد بود که لازم نیست خدا اجبار کند کان بندها را و اکراه شخص تشنه
و گرسنه بخوردن نان و آب و تنفس و بنده هر نوع راه مرود و عمل کند
تو نا من گر ابراء او کردی نمی نشیند بلی ایجاد نان و آب و هوا و دست و دهن نمود
اسباب تحصیل آنها را با آنکه محتاج اند بعد از اتمام نعمت و کمال حجت لازم
ولی اگر شخص باختیار خودی تحصیل آن نمود و بی مبالاتی کرده نان نخورد
بمرد ما نه نقصان حکمت و نعمت و نخواهد برد تبیین اینعزیز در عالم
صغیر اگر چه بیننده نفس اماره نسو چشم را امتلا و اذار کند بخباثت بعرض دیگر
و نظر با حسی و گوش را از غیبتها بد یا استماع امر حلالی و دست را با خذ مال
دیگری و سایر جوارح را به بعض کارها اگر اسباب صدمه و تباهی تمام بدن شود
بود خداوند محض لطف و ترحم برای او نفس لوامه و عقلی هم آفریده که آن نفس
و عقل دقیقه از حال بدن و اعمال و افعال جوارح غفلت ندارد و نیک را از بد
تمیز میدهند و ممکن است باطاعت او ادراکات حواس و اعمال و افعال نفس
تحت نظم و قاعده باشد که آنچه را نافع و مفید است معمول دارد و آنچه مضر
و مفسد است از او اجتناب کند و نفس بواسطه او در جوارح و اعضا حفظ
صحت نماید در عالم کبیر چگونه منشود از این حکمت عمده صرف نظر شود پس
در عالم کبیر نیز انبیاء و اولیاء را بمثابه عقل آفریده که باطاعت ایشان باید
کلیه عالم انتظام ممکن شود و عالم محفوظ بماند در صورتیکه در مکانی

که از تو سؤالی کنم گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای فرزند این چه
سؤالیست که میکنی گفتم سؤال من چنین است و جواب میخواهم گفت بپرس اگرچه
سؤال تو احمقانه است بار دیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفتم آن
چه چیز را می بینی گفت رنگها و شخصها را با آن می بینم پرسیدم که بینی
داری گفت بلی گفتم بچه کار تو میآید گفت بوها را با آن میشنوم پرسیدم
که دهان داری گفت بلی گفتم بچه کار تو میآید گفت مزه چیزها را با آن میدانم
گفتم زبان داری گفت بلی پرسیدم که بچه کار تو میآید گفت با آن سخن میگویم
پرسیدم که گوش داری گفت بلی پرسیدم که با آن چه کار میکنی گفت صداها را
میشنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم بچه کار تو میآید گفت چیزها
را با آن برمیگیرم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم بچه کار تو میآید
گفت با آن تمیز میکنم میان چیزهائی که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم آیا
این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت نه گفتم چرا این اعضا را بآن احتیاج
با آنکه اینها صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند وقتیکه این جوارح
شک میکنند در وقتیکه بوئیده باشند یا دیده باشند یا شنیده باشند یا لمس
کرده باشند رجوع بقلب میکنند و آنرا حکم میسازند که آنچه معلوم است
متیقن میسازد و شک را زایل میگرداند گفتم پس خدا دل را از برای آدمی
از برای دفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس ناچار است
از دل و بدون آن امور جوارح مستقیم نمیشود گفت بلی گفتم ای ابا مروان
انصاف بده که خدا اعضا و جوارح بدن ترا بخود نگذاشته تا امامی از برای

محاربه نمانَد و غنایم و صدقات را در میان مستحقین قسمت نمایند و اقامت
جمعه و جماعت در میان ایشان نماید و دفع شر ظالم از مظلوم بکند ایضاً
اگر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر آینه ملت مندرس
و دین برطرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل گردد و ارباب بدع و ملاحده
در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار میکنند و شبهها در میان
پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه می‌بینیم همگی ناقص‌اند و در طبایع و در رایهای
ایشان اختلاف بسیار است هر یک بخواهش خود رای اختراع مینمایند پس اگر
حافظی از برای دین نباشد دین بوده باطل میشود ایضاً در عین الحیوة
بسند معتبر منقولست که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت
آنحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و او در سن شباب
بود حضرت از او پرسیدند که ای هشام گفت لبیک یابن رسول الله فرمود
مرا خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید بصری چه بحث کردی و عمرو از علمای اهل سنت
بود هشام گفت فدای تو گردم من حیا میکنم و زبانم از برای آن لال میگردد در حضور
تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که آنچه ما شما را امر میکنیم میباید اطاعت کنید
هشام گفت که من آوازه عمرو بن عبید شنیده بودم که در مسجد بصره افاده
میکند به بصره رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم و مسجد را آمدم دیدم
که او نشسته و حلقه بزرگی بر گرد او نشسته‌اند و او دو جامه سیاه پوشیده
یکی را لنگ کرده و یکی را ردا کرده مردم از او سؤال میکنند داخل مجلس شدم
مردم را دور نمودم در آخر ایشان نشستم و گفتم ایها العالم من مرد غریبم رخصت میفرمائی

خلق فرموده هرگز زمین بی حجتی و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور یا غائب
و مستور و از امام و خلیفه خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت اگر از این
بود عبادت خدا در زمین نمیشد ثانیاً میگوئیم که عرض کردیم که مردم از حجتی
که غایب باشد بهره نفع میبرند فرمود که مانند انتفاعی که مردم از آفتاب در زیر
ابر میبرند کالشمس فی السحاب و دیگر سبب غیبت امام علیه السلام اینست چون بنی آدم فاعل مختار
ممکن است بسوء اختیار اقدام بمعاصی نمایند چنانچه همه اوقات با انبیا و اولیا
اذیت و آزار کرده اند و هر یک از ائمه دین علیهم السلام صدمات دیده باعث
قتل ایشان بوده اند پس اگر با ائمه چنین خلقی بود حاجت بغیبت نمیشد برای
جناب صاحب علیه السلام که آخر ائمه اثنی عشر است اهل کفر و خلف بوده اگر
ظاهر میبودند او را قبل از استکمال مصالح کلیه عالم و ترتیب و اصلاح حال
بنی آدم میکشتند یا اینکه او خود مخالفین را قبل از اتمام حجت میکشت و از وجود
دفع میکرد و این معنی خلاف مصلحت کلیه بود از این جهت غیبت اختیار فرموده تا
او بموقع که سر انکشند و او را هم نکشند ولی با وجود غیبت از فیض کبرای او
عالم برسد همه وقت برسد و آن فیض هرگز منقطع نمیشود و حدیث هشام الجعفی از
اعاظم علما در کتب معتبره خود روایت نموده اند من جمله صدوق علیه
الرحمه در کتاب اکمال الدین نقل کرده و نیز در همین کتاب نقل کرده و فی
حدیث هشام مع عمرو بن عبید حجة الانتفاع بالحجة الغائب علیه السلام
وذلک ان القلب غائب عن سائر الحواس لا یری بالعین ولا یشم بالانف ولا یذاق
بالفم ولا یلمس بالید و هو مدبر لهذه الجوارح و لو لم یکن القلب لانفسد تدبیر

ایشان مقرر فرموده که آنچه درست یافته اند تصدیق ایشان بکنند و آنچه در
آن شک داشته باشند ایشان را برطرف کنند و تمام این خلق را از حیرت و سرگردانی
و شک و اختلاف نگاه داشته و امامی هم برای ایشان مقرر نفرموده که اگر شکی
بهم رسانند باو رجوع کنند و رفع حیرت از ایشان بکنند پس ساکت شد
بعد از زمانی ملتفت شد و گفت تو هشام نیستی گفتم نه گفت با او هم نشینی
کرده گفتم نه گفت پس از اهل کجائی گفتم از اهل کوفه ام گفت پس البته تو
هشامی پس مرا خواست و مرا در بر گرفت و بجای خود نشانید تا من حاضر بودم
سخن نگفت پس حضرت صادق علیه السلام تبسم فرمود گفت ای هشام این سخن را
از که آموخته بودی گفتم یا ابن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت
فرمود که ای هشام والله که آنچه تو ملهم شده در صحف ابراهیم و موسی
نوشته است و فیه ایضاً از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست
که فرمود که مائیم امامان مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان و سید
و بزرگ مؤمنان و پیشوای شیعیان و آقای مؤمنان مائیم امانان اهل
زمین از عذاب خدا چنانچه ستارها امانان اهل آسمانند و مائیم آنجماعت
که ببرکت ما خدا آسمان را نگاه میدارد از اینکه بر زمین افتد و نگاه
میدارد ببرکت ما زمین و اهل زمین را از اینکه باهلش فرو روند و ببرکت
ما باران را از آسمان میفرستد و بشفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکند
از برای ما نعمتها از زمین میروید اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین
از هم بپاشد و اهل زمین فرو روند پس فرمود که از روزیکه خدا آدم را

باخبر معلوم میشود همچنین امکان حجت غایب باخبر معلوم میکند و مقصود
ما از قلب همین پارچه گوشت نیست که با او جوارح منتفع میشود بلکه مراد ما از
قلب همان لطیفه ایست که خداوند عز و جل در آن پارچه گوشت خلق کرده و
او با چشم درک نمیشود اگر چه آن پارچه گوشت مکشوف گردد و ملموس نمیشود
و چشیده نمیشود و اخذ نمیشود مگر با حصول علم براو و بواسطه تمیز و استقامت تدبیر
در اعضا و جوارح و با این لطیفه ریاست حجت بر اعضا قائم است مادامیکه او
موجود باشد و تکلیف بجوارح باقیست مادام آن لطیفه باقی باشد پس هرگاه که
او معدوم شد تدبیر جوارح فاسد و تکلیف از آنها ساقط میشود پس حجت
خداوند با این لطیفه غایب از حواس جایز است احتجاج کند بجوارح همچنین
جایز است بجمیع خلق خود احتجاج نماید با حجتی که از ایشان غایب است که با او
از ایشان دفع مینماید واردات را و با او روزی میدهد بر ایشان و با او نازل
میفرماید بر ایشان باران و قوت نیست مگر بالله انتهی و نعم ما قال نیز در
اختر حرکت بود و نیز در قطب سکون گر نبودی زمین خاک نشین ثانی آخوند
مجلسی علیه الرحمه در عین الحیوة تفصیلی بیان فرموده چون مناسب مقام بود
بعبارت خود نقل میکنیم عبارتش اینست چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت
او اشرف مکونات و زبده ممکنات اند و نهایت ابعد رتبه امکانی از کمالات و
استعدادات که حایز توانستند باشند در ایشان مجتمع است ایشان ماده قابله
جمیع فیوض و رحمتهایند و هر فیضی و رحمتی اول بر ایشان فائز میگردد و بطفیل
ایشان بمواد قابله دیگر سرایت میکند در خور استعدادات ایشان چنانچه

الجوارح ولم تستقم امورها واحتيج الى القلب مع غيبته عنها وبقائها على
صلاحها بر كما احتيج الى الامام لبقاء العالم على صلاحه ولا قوة الا بالله وكما يعلم
مكان القلب من الجسد بالخبر فكذلك يعلم مكان الحجة الغائب بالخبر وهو ما
ورد عن الائمة عليهم السلام من الاخبار في كونه بمكة وخروجه وقت ظهوره
ولسنا نعني بالقلب المضغة التي هي اللحم لان بها لا يقع الانتفاع للجوارح
وانما نعني بالقلب اللطيفة التي جعلها الله عز وجل في هذه المضغة لا تدرك
بالبصر وان كشف عن تلك المضغة ولا يلمس ولا يذاق ولا يؤخذ الا بالعلم
بها لحصول التميز والاستقامة للتدبير من الجوارح والحجة بتلك اللطيفة على
الجوارح قائمة ما وجدت والتكليف لها لازم ما بقيت فاذا عدمت تلك اللطيفة
الغائبة انفسد تدبير الجوارح وسقط التكليف عنها فكما يجوز ان يحتج الله عز وجل
بهذه اللطيفة الغائبة عن الحواس على الجوارح فكذلك جائز ان يحتج عز وجل
على جميع الخلق بحجة غائب عنهم به يدفع عنهم وبه يرزقهم وبه ينزل عليهم الغيث
ولا قوة الا بالله انتهى خلاصه ترجمه حديث اينست که در بيان دليل انتفاع
بامام غائب عليه السلام مي فرمايد بدرستيکه قلب انسان سائر جوارح واعضا غائب است
بچشم ديده نميشود وبابيني بو شده نميشود وبادست ملموس نميشود وحال آنکه
او تدبير كننده اين جوارح واعضاست که هرگاه قلب نباشد فاسد ميشود تدبير
جوارح وامور آنها استقامت بهم نميرساند وبا وجود غائب بودن قلب از جوارح
تمام جوارح در بقا بصلاح محتاجند باو وچنانکه عالم در بقا بصلاح محتاج است
بامام عليه السلام وحول وقوة نيست مگر با خدا وچنانچه مکان قلب از جسد

بدون آنها بحس يافته نميشود ١٢

وقابل و مفیض و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود بلکه جمعی را اعتقاد
اینست که تا یک قدر مناسبتی نباشد افاضه نمیتواند شد پس این ناقصان که
در نهایت مرتبهٔ نقصند در استفاضهٔ ایشان از کامل من جمیع الوجوه احتیاج است
از واسطه که از جهت کمال با جناب ذو الجلال یک نوع ارتباطی داشته باشد
و از جهت امکان و عوارض آن مناسبتی با ممکنات ناقصه داشته باشد که افاضه
و استفاضه باین دو جهت بعمل آید چنانچه در هدایت و ایصال احکام و حکم حقایق
بخلق این دو جهت ضرور است و اشارهٔ مجملی باین معنی در ابواب نبوت شد و در
بیان معنی قرب نیز اشاره شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کمالیهٔ الهی اند
و نمونه از صفات جلال و جمال او متصف گردیده اند ایشان از کلمات الله و
اسماء الله میگویند و احادیث در این باب بسیار است و چنانچه اسماء الهی دلالت
بر کمال او میکند ایشان نیز از این حیثیت که پرتوی از صفات او متصف گردیده اند
دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت
میکند چون رحمت و شفقت رسول خدا را مشاهده میکنی بر او دلالت میکند
بر کمال رحمت خداوندی که این رحمت با این بسیاری قطره از دریای رحمت اوست
و همچنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر آن کمالات زیاده از دلالت اسماست
و اسماء مقدس الهی از این جهت تأثیرات بر ایشان مترتبست که دلالت بر آن مسمّی
میکنند لهذا بر ایشان نیز آثار عجیبه در عالم ظاهر گردد که اسماء مقدس الهیه
و مظهر قدرت و کمالات اویند چنانچه پیش دانستی که ذات و صفات را دانستن
محالست و لکن در انحاء وجوه صفات و تعبیرات از آن عارفان را درجات مختلفه

نعمت ایجاد که اول نعمتها است اول بر آنحضرت فایض گردید بعد از آن بر
دیگران چنانچه فرموده که اول ما خلق الله نوری و همچنین معنی نبوت
اول از برای آنجناب حاصل شد و به برکت او بدیگران رسید چنانچه فرموده
که کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و
گل بود و فرموده که ما ائمه آخران سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم و پیش
از همه جمیع کمالات را داشتیم و اینست معنی شفاعت کبری که او روز اول تا ابدالآباد
جمیع خیرات و کمالات بوسیله ایشان بجمیع خلق فایز گردیده و میگردد و
اینست سر صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب باید اول بر ایشان صلوات
فرستاد بعد از آن حاجت خود را طلبید تا بر آورده شود زیرا که بدی علت نا
روائی حاجت و عدم قابلیت تو است چون صلوات فرستادی و برای آن ماده ها
قابل رحمت طلبیدی مانعی نیست در حق آنحضرت و اهل بیتش البته مستجاب
میشود و همچنانکه آب بسرچشمه آمد هر کس در خور قابلیت او از سرچشمه او
بهره میرسد در جوی راهی که با آن سرچشمه دارد کسی را که نهر عظیم از راه
ولایت و اخلاص و توسل از آن منبع خیرات و سعادات بسوی خود کنده باشد
از هر رحمتی که آنجا میرسد در خور آن نهر و گنجایش آن بهره میبرد و کسیکه جوی
ضعیفی داشته باشد همان قدر حصه میبابد پس معلوم شد که انتفاع انبیا
و مقربان از انوار مقدسه ایشان زیاده از دیگران است و منت نعمت ایشان بر پیغمبران
و اوصیا و دوستان خود زیاده از عوام ناس است چون سخن باینجا کشید این مطالب
تا رکتر نهان نتوان کرد بدانکه این معلوم است که چند آنکه مناسبت میان فاعل

از یکدیگر می‌باشد و اگر بر زمین بخوانند میکند از این چنانچه در احادیث بسیار
هست که نامهای ایشان بر عرش نوشتند عرش قرار گرفت و بر کرسی نوشتند
بر پا ایستاد و بر آسمانها نوشتند بلند شدند و بر زمین نوشتند قرار گرفت
و بر کوهها نوشتند ثابت گردیدند و دوستان ایشان را بتجربه معلوم است
که در وقت دعا در خواندن آن ربط و معرفت و توسلی که با ایشان حاصل میشود
همان قدر استنفاع با ایشان نفع میکند و اگر این معنی را از این باریکتر ذکر کنیم
سخن دقیق میشود و مطلب مخفی‌تر میشود بعضی تمثیلی ذکر کرده‌اند از برای
وضوح این معنی که یک فیلی را بردند بشهر کوران چون شنیدند که چنین خلق
عظیمی بشهر ایشان آمده بسر آن جمع شدند و دست بر آن میمالیدند یکی از ایشان
دست بر گوش آن میمالید یکی دست بر خرطوم آن میمالید و یکی دندانش را
لمس کرد و یکی بدنش را و یکی دمش را چون فیل را بردند اینها " یکدیگر نشستند و
بوصف آن شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد آنکه گوشش را لمس کرده بود
گفت فیل یک چیز پهنی است از بابت گلیم دیگری که خرطومش را یافته بود گفت غلط
کردی از بابت ناودان دراز است و میان تهی و هر یک بانچه از آن یافته بودند
تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینائی که فیل را درست دیده
بود در میان ایشان حکم شد گفت هیچ یک آنرا نشناخته اید اما هر یک راهی بجا بجائی
برده اند کوران عالم امکان و جهالت را در معرفت واجب الوجود و دوستان
او که متخلق باخلاق او شده اند چنین حالتی هست و در این مقام گنجایش
زیاده از این سخن نیست و این مضامین از اخبار بسیار ظاهر میشود انتهی

میباشد و در هر اسمی صاحب معرفتی در خور معرفت خود از آن بهره‌مند میباشد
مثلاً بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف میباشد یک مرد کردی
میباشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت خواهد ده
دو شاب او را میسر است و اگر خواهد هزار دینار به زحمت بکسی میتواند داد
این مرد پادشاه را بصفات حلوائی و استاد بنا از شناخته اگر پادشاه باو
احسانی کند در خور شناخت او احسان خواهد کرد و هم چنین تا مرتبه تشخیص که
از عظمت پادشاه آن قدر دانسته که او قادر بر عطاء حکومتهای عظیم هست
و منصبی میتواند بخشید که در سالی الاف الوف تحصیل میتوان کرد پادشاه
بچنین شخصی در خور معرفت او میدهد همچنین عارفان در مراتب معرفت بلا تشبیه
این تفاوت هست یک لفظ رحمن را هر عارفی بمعنی میفهمد و در خور آن معنی
فائده میبرد تا آن عارف کامل که نهایت وجوه ممکنه را با اسم رحمن فیض ازل
وابد را برای ممکنات میطلبد و میرساند و هم چنین در مراتب معرفت رسول
خدا و ائمه معصومین که اسماء مقدس الهی‌اند در خور شناخت و معرفت
ایشان از توسل بایشان منتفع میتوان شد یک شخص علی را هر کی شناخته است
که هر مسئله که میپرسی میداند و علی را در مرتبه علامه شناخته بلکه علی را
وسیله نکرده علامه را وسیله کرده و دیگری علی را چنین شناخته که شی
یا نصد کس را میتواند کشت و علی را شناخته مالک اشتر را شناخته و یکی
علی را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا را هزار تومان پول باو میدهد
تا بمرتبه آن بزرگی که علی را در مرتبه کمال شناخته اگر نام علی را بر آسمان بخواند

از یکدیگر

دو است محمد بن حسن زنده می‌باشد و از بینهٔ او که الف و ن ی م ل ف می‌باشد علی
وصی بحق در می‌باشد قال تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات
والزبر و امام عبارت است از وصی و خلیفهٔ پیغمبر صلوات الله علیه و آله
اعتقاد امامیه این است که چنانچه پیغمبر از جانب خدا معین میشود و علائم و
علائم و آثار رسالت در او می‌باشد از معجزات و کرامات خلیفه و جانشین
او نیز باید از جانب خدا و پیغمبر منصوص باشد و آثار و اطوار پیغمبر را حاکی
کرده چنانچه در کتب آسمانی بتعیین خاتم النبیین اشارت بوده یاتی من بعدی
اسمه احمد از کلمات پیغمبر هم بتعیین وصی و ولی باید اشاره باشد و قال
تعالی هذا صراط علی مستقیم ولی اهل سنت و جماعت گویند تعیین وصی
بر پیغمبر لازم نیست و عیبی ندارد که او بی وصیت بمیرد و مردم خودشان جمع
رای او خلیفه و جانشینی معین کنند **سؤال** اولاً با وجود جواز صدور
خطا و معصیت و سهو و نسیان از انبیاء چگونه رعیت بقول و اعتماد بتوانند
کرد ثانیاً خیلی بعید است خداوند حکیم علیم با آن حکمتها که در ذرات عالم
بکار برده این حکمت عمده را مهمل گذارد که اطاعت شخصی را بر مردم واجب نماید
و او را خود با علائم و آثار معین نکرده تعیین او را باختیار این مردم بی بصیرت
بگذارد و از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار بعید است با همه مراقبتها
در حکمتهای باریک از این مصلحت عمده که تعیین وصی باشد غفلت نماید
و عالم را در حیرت و ضلالت بگذارد و حال آنکه وقتیکه جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله از مدینه بسفر تشریف میبرد و غائب میشد همیشه نائبی برجا

مجلس و مقاله شانزدهم

مراد از حجت کسی است که مطاع و قول و فعل او از جانب حق معتبر باشد که
شخص در تخلف از او معذور نگردد و این شخص البته باید در جمیع حالات
معصوم از خطا و زلل باشد و الا به همه اقوال و افعال او در همه حال اعتماد
نمیتوان کرد و حجت نتواند بود و در مذهب امامیه جمیع انبیاء سلام الله
علیهم معصوم‌اند و از این است که تخلف از قول و عمل ایشان عصیان است و
خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله و دختر او فاطمه زهرا علیها السلام
و دوازده امام علیهم السلام تماما معصوم و از جمیع خبائث و ارجاس و
معاصی مطهر میباشند قال تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل
البیت و یطهرکم تطهیرا و اهل سنت و جماعت صدور خطا و معصیت را
از انبیاء و اوصیاء جائز میشمارند و همچنین سهو و نسیان را بر ایشان روا
میدانند و چون که نبوت جناب خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله عام
شامل است بجمیع ناس و همچنین ولایت او و ولایت بقیه معصومین سلام
الله علیهم اجمعین شامل است تمامی خلق را انما ولیکم الله و رسوله و المؤمنون
و ولایت مؤمنین اولی بتصرف بودنشان در امورات ایشان چنانکه حق او تعالی در
حق جناب رسول صلی الله علیه و آله فرموده النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم
یعنی جناب پیغمبر بمؤمنان اولی‌تر است از نفس خودشان پس در هر باب اولیا
را باید شخص بنفس خود مقدم بدارد و در جنب ایشان مطیع و منقاد و در
سر تسلیم صرف باشد **لطیفه** در آیه انما ولیکم الله از برا انما که نو

دراین

از من بمنزلهٔ هرون هستی از موسی و هرون وصی موسی بود و نیز
دوستان روایات متعدده نقل کرده اند در انحضرت علی علیه السلام را وصی
نموده و هر کس اندک تتبعی در کتب معتبرهٔ ایشان نماید اخبار و نصوص
صریحه در خلافت انحضرت خواهد دید در صحیح بخاری و سایر
کتب معتمدهٔ ایشان حکایت قلم و دوات خواستن انحضرت در مرض موت
مسطور است احدی انکار نکرده که رسول الله صلعم در حال مرض بود
بزرگان صحابه بعیادت انحضرت امدند چون نشستند حضرت رسول صلعم
فرمود مرا قلم و دوات و کاغذ بیاورید که برای شما کتابی بنویسم که بعد از
من هرگز گمراه نشوید پس انجماعت چون این سخن بشنیدند بعضی را خوش
نیامد و یکی از ایشان که عامه او را خلیفه میدانند گفت پیغمبر را وجع
و مرض غلبه کرده هذیان میگوید و سر انجام میکنند پس در ان مجلس قیل و
قال زیاد شد انحضرت فرمود برخیزید روا نیست نزاع پیش من پس همه
اختلافات از اتحاد در امد و اگر انشخص بحکم لا ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی قول او را قول خدا میدانست و مجلس را خلط نمیکرد تا اینکه
انحضرت مکرر در حیات خود از خلافت علی علیه السلام خبر داده بود در انجا
نیز البته تصریح و توضیح میکرد پس از وفات هم در حالتیکه جناب امیر المؤمنین
علیه السلام مشغول تجهیز و تکفین انحضرت بود حضرات این امر مهم را مهمل
گذاشته در سقیفهٔ بنی ساعده جمع شده اینجا برای و اختیار خودشان
تعیین خلیفه گذاشتند و از جناب امیر علیه السلام که بحکم ایهٔ مباهله نفس رسول

خود معیّن پیغمبر بود **جواب** بلی همین طور است تا از عصمت پیغمبر
مرسل ایمنی نباشد باقوال او اعتبار نمیتوان کرد و نباید چنین شخصی که
خداوند او را در بلاغ احکام میان خود و خلق واسطه و حجّت قرار داده
معصوم باشد تا لطف و نعمتش کامله و حجتش بالغه باشد چنانکه خود
فرموده وما کنت متخذ المضلین عضدا من گمراه کننده گان را یاور و احد کننده
نیستم و در آیه دیگر میفرماید لاینال عهدی الظالمین عهد من بستمکاران
نمیرسد و کسانی که از آنها معصیت صادر شود البته بنفس خود ظالمند
و لایق نیل مقام رسالت و امامت نمیباشند پس پیغمبر و خلیفه و بدل
او باید در همه احوال مصداق و ما ینطق عن الهوی باشد و قول و فعل او
مطابق وحی و فرموده خدا شود تا در هر حال قول او محل اعتماد و حجت باشد
اهل سنت و جماعت چون در این مسئله بدوا خبط کرده اند چه بعضی را بدون
نص خلیفه پیغمبر دانسته اند که آنها خودشان مکرر اقرار بسهو و نسیان و خطا
و عصیان خود نموده اند پس بجهت تصحیح خلافت ایشان و دفع ایراد بکافکان ناچار
تجویز خطا و عصیان به پیغمبران هم نموده اند و جناب رسول صلّی الله علیه
و آله از تعیین خلیفه و این حکمت عمده هرگز صرف نظر ننموده در روز غدیر
خم چنانچه معتبرین علمای عامه نیز ضبط کرده اند آنحضرت از دست علی علیه السلام
گرفته و او را بلند کرده فرمود من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه یعنی هر کس
من مولای او هستم پس این علی مولای او است و نیز خود ایشان روایت
کرده اند که آنحضرت فرمود یا علی انت منّی بمنزلة هرون من موسی یا علی

يا علي لكل نبي وصي و وارث وانّ وصيي و وارثي علي بن ابيطالب

سؤال آیا اهل سنت و جماعت نیز از حضرت رسول ادعای وصیتی و روایتی در باره خلافت سابقین نموده اند تا خودشان ادعا نمایند که در حق اینها وصیتی نموده **جواب** اهل سنت و جماعت گویند بیعت ابی بکر بدون وصیت بوده از بدو امر جمعی بخلافت و متفق شدند حتی بعضی که قلباً مائل نبوده برای اینکه فسادی نشود جمعیت مسلمین متفرق نشود با او بیعت کردند حتی جمعی از ایشان با اینکه جناب امیر علیه السلام را افضل میدانستند گفتند برای اینکه مردم ابوبکر را بخلافت اختیار نمودند باید او را خلیفه اول دانست و مقدم نمود و عجب است از ابن ابی الحدید که در اول شرح نهج البلاغه گوید الحمد لله الذی قدم المفضول علی الفاضل و حال ترجیح مرجوح بر راجح هرگز سبب حمد نمیتواند بود و عمر در این باب گفته ان بيعة ابي بكر كانت فلتة وقى الله المسلمين شرها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه یعنی بدرستیکه بیعت ابی بکر ناگهانی شد خدا حفظ کرد مسلمین را از شر آن بیعت پس هر کس مثل او عود کند او را بکشید **سؤال** جناب رسول صلی الله علیه و آله که در حق عمر و عثمان نیز وصیتی نفرموده یا ابوبکر در حق عمر و عمر در حق عثمان بآن طورها چرا وصیت کرده **جواب** بلی مسلم است که در حق اینها نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وصیتی نبوده است ولی ابوبکر عمر را جای خود خلیفه گذاشت و عمر نوعی وصیت و تدبیر نمود

فندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم بمثابه نفس
رسول بوده صرف نظر کردند وحال آنکه در آیه دیگر خداوند میفرماید
کان لاهل المدینة ومن حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله
ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه یعنی روا نیست با اهل مدینه و آنهایی که در
اطراف اهل مدینه است از اعراب اینکه تخلف نمایند از رسول الله و
جایز نیست بر آنها به سبب نفسهای خودشان اعراض نمایند از نفس او یعنی
خودشان را مقدم بدارند بنفس او چنانکه مقدم داشتند بس این آیه شریفه
چند دلیل صریح است در مقصود ما و در آیه مباهله عامه و خاصه نفس را بعلی
علیه السلام تفسیر کرده که مسلما در مباهله با آنحضرت غیر از جناب فاطمه
وجناب امیر علیه السلام وحسنین علیهما السلام کسی دیگر نبود پس
چنین نبود جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله برای خود وصی و خلیفه
تعیین نکرده باشد وحال آنکه آنحضرت اگر خواستی بجائی سفر کند با غیبت
بود در مدینه خلیفه میگذاشت ودر قرآن مجید وارد است کتب
علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة الآیة واز صحیح
بخاری نقل شده که حضرت رسول فرمود ما حق امرئ مسلم له شیء یوصی
به ان یبیت ثلث لیال الا ووصیته مکتوبة عند راسه پس چون روا
شد آنحضرت از دنیا رحلت بفرمایند واینگونه امر اهم را مهمل بگذارند وبخلاف
این کتاب وحدیث عمل نمایند از ابن مغازلی شافعی منقول است که
در کتاب مناقب خود روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود انّ هذا الامر لا ینقضی حتّی یمضی
اثنی عشر خلیفة کلّهم من قریش یعنی بدرستیکه این امر منقضی نمیشود
تا اینکه بگذرند دوازده خلیفه تمام آنها از قریش است در کتب معتبره
عامه غیر از اینها بیرون از این باب اخبار چند دیده ام **سؤال** علم سائر
خلفاء در چه پایه بود **جواب** اگر از کتب شیعه در این باب اخبار ثبت
کنم شنونده شاید حمل بتعصّب مذهبی نماید ولی آنچه در کتب معتبر اهل سنّت
و جماعت حکایت و روایت شده معیّن است که ایشان در قضایای مشکله
تماماً رجوع بعلی علیه السلام میکردند و از این باب است مثل بودن و هذه
قضیّة لا ابا حسن لها چنانکه خودشان از جناب پیغمبر صلی الله علیه
و آله روایت کرده اند که فرمود انا مدینة العلم و علیّ بابها درست
اینست قول پیغمبر است که من شهر علمم علیّ در است خود
ابوبکر بمردم گفت اقیلونی فلست بخیرکم و علی فیکم یعنی دست بکشید از من
و بیعت مرا اقاله کنید پس من نیستم خیر شما و حال آنکه علی در میان شماست
و از صاحب کشاف منقولست که عمر هفتاد مرتبه این کلام متکلّم
شد لولا علیّ لهلک عمر یعنی هرگاه علی نبود عمر هر آینه هلاک میشد
من جمله زن زناکاری را نزد او آوردند که حامله بود پس امر بسنگسار
کرد جناب امیر علیه السلام فرمود ان کانت الامّ زنت هرگاه مادر زنا کرده
فما ذنب الجنین پس چیست گناه طفل که در شکم است پس در رجم او مهلت داده
و گفت لولا علیّ لهلک عمر و امر کرد برجم مجنونه پس علی علیه السلام با او فرمود

که عثمان بجای او منصوب بخلیفه گردیده و این ایرادات تمامه وارد است
که اگر وصیت لازم بود پس چرا آنها انکار وصیت جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله مینمایند و اگر لازم نبوده چرا این دو خلیفه وصیت کردند
سؤال حقیقة این فقره جای حیرتست اگر وقت ممات تعیین خلیفه
و قرار و تشخیص آن وصیت اولی و بلکه لازم بوده پس چرا جناب رسول
صلی الله علیه و آله باید ترک اولی فرموده باشد و اگر اولی و لازم نبوده
پس ابوبکر و عمر چرا باین مقام آمده اند و با کدام یک از اینها کار ناخوب کرده
حضرت رسول صلعم با حضرات جواب این عمل ابوبکر و عمر خود دلیل این است
که تعیین خلیفه و وصیت در این امر اولی و لازم بوده پس هر کس که بگوید که
آنحضرت در چنین امر اهم فرمایشی نفرموده و کسی را خلیفه معین ننمود
دروغ گفته و بی انصافی کرده و اخبار و احادیث در کتب عامه و خاصه
بحد تواتر رسیده که آنحضرت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام را وصی
و خلیفه خود قرار داده انکار آنها عناد و مکابره است سؤال
آیا در کتب معتبره عامه روایات ایشان نیز بر دوازده بودن امام
خلیفه رسول صلعم روایت هست جواب بلی روایتهای چندی در
کتب ایشان دیده ام و از آنهاست آنچه در صحیح مسلم است لا یزال الامر الدین
قائماً حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش
یعنی پیوسته امر دین برپا میشود تا قیامت قائم گردد و بر مردم دوازده
خلیفه میباشد تمام اینها از قریش و آنچه در صحاح سته است که

رسول

مردی هستند و عمر در خطبهٔ خود وقتی گفت هر کس صداق و مهر زنش را گران
و سنگین کند قرار میدهم او را داخل بیت المال مسلمانان نمایند پیر ضعیفه
از جا برخواسته این آیه را خواند وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا
أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا یعنی هر گاه داده باشید یکی از زوجات
خودتان قنطاری از باسته مهر یعنی طلا نقد دیگر پوست گاو پس از او چیزی
اخذ نکنید آیا اخذ میکنید او را در حالتیکه بهتان و گناه واضح و آشکار است
پیر ضعیفه گفت با منع و نهی میکنی ما را از چیزیکه خدا او را حلال و مباح
فرموده پس عمر انصاف کرده گفت كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتُ فِي البیوت
یعنی همه مردم از عمر داناتر است حتی زنان پرده نشینان در توی حجابها پس ای عزیز
فرق زیاد هست میان آنکس که بالای منبر این طور بگوید و میان آنکه بگوید سلونی
قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي یعنی از من سؤال کنید قبل از آنکه مرا مفقود نمائید
قال تعالی هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وقال أَفَمَنْ يَهْدِي
إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید دو نفر شیعی و بکری نزاع نمودند
در افضلیت جناب امیر علیه السلام و ابوبکر پس یک نفر از اهل ذمه را که نظر
هیچ یک غرضی از او معلوم نبود میان خود شان حکم قرار دادند پس آن شخص
این شعر را با ایشان خواند کَمْ بَيْنَ مَنْ شَكَّ فِي عَقِيدَتِهِ وَبَيْنَ مَنْ قِيلَ إِنَّهُ اللهُ

مجلس و مقاله هفدهم

آیا عقیدهٔ عامه در باب ائمه اثنی عشر ما چیست **جواب** از علما و عرفا و اعاظم

کار مجنون قلم بر داشته شده پس او را رجم او دست کشیدند و دو زن در
سر طفلی با هم منازعه کردند پس عمر حکم او را از آنحضرت خواست و
آنحضرت هر دو زن را خواست نصیحت فرمود آنها را راست بگویند راست
نگفتند فرمود اره بیاورند زنها عرض کردند اره را چه میکنید فرمود طفل را
میخواهم پاره کنم دو نصف باشد هر یکی نصف او را ببرد پس یکی از آنها راضی
شده یکی عجز و الحاح کرد و گفت یا ابا الحسن بخاطر خدا اگر غیر این چاره
نیست این طفل را باو بخشیدم پس حضرت فرمود الله اکبر طفل فرزند
تست نه فرزند او بود دلش رقت میکرد پس آن یکی اقرار کرد که حق با اکر فرزند او
اوست پس عمر شاد و آنحضرت را دعا کرد **و ابن اثیر** مجد الدین علی
بن محمد که از اجله علمای عامه است در اوایل نوع اول از نهایه در لغت اب گوید
فی حدیث انس ان عمر بن الخطاب قرأ و فاکهة و ابا و قال فما الاب ثم قال
ما کلفنا او ما امرنا بهذا تم ابن الاثیر بعد ذکر این روایت گفت الاب المرعی المتهیئ
للرعی و القطع و قیل الاب من المرعی للدواب کالفاکهة للانسان
و در معالم التنزیل مؤلف که آن هم از علمای عامه است از ابراهیم
تیمی روایت کرده که از ابی بکر سؤال کرده شد از قول خدا تعالی فاکهة و ابا
گفت ای سماء تظلنی و ای ارض تقلنی اذا قلت فی کتاب الله ما لا اعلم
و نیز عمر شک کرد در وفات جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت محمد
وفات نکرده و نمی میرد تا اینکه ابو بکر با او این آیه را خواند انک میت و انهم
میتون یعنی بدرستیکه یا پیغمبر تو مردنی هستی و بدرستیکه ایشان هم

میباشند که کافر و ملعونند **در ریاض الجنة** سنّی حکایت کرده
که بشافعی گفتند جماعتی هستند که صبر نمیکنند بسماع فضیلت اهل بیت
علیهم السلام و هر کس را دیدند که ذکر فضیلت میکند گویند او را و بگذرید
که او رافضی است پس شافعی این شعرها را خواند اذا فی مجلس نذکر علیّا
وسبطیه وفاطمة الزکیّة یقال تجاوزوا یا قوم هذا فهذا من
حدیث الرافضیّة برئت الی المهیمن من اناس یرون الرفض حبّ
الفاطمیّة وشافعی از رؤسای مذاهب عامّه است **سؤال** غلو و
غالی را با تبیین و توضیح بفرمائید تا مذهب حق و باطل معلوم شود
جواب علّامه مجلسی علیه الرحمة در مجلّد سابع بحار مینویسد که
بترجمه نقل میشود غلو در نبیّ و ائمّه علیهم الصلوة و السلام با قائل
شدن است بالوهیّت و خدائی ایشان و یا بودن ایشان شریک با خدا در معبودیّت
و در امر بدن و روزی دادن و یا قائل بودن باینکه العیاذ بالله خدا با آنها
حلول کرده یا با آنها متحد شده یا اینکه ایشان بدون وحی از جانب خدا تعالی
و بدون الهام و بی تعلیم خدا غیب میدانستند یا قائل شدن باینکه ایشان انبیا
بوده اند یا قول بتناسخ بعضی ایشان بشخص دیگر یا بقول باینکه معرفت ایشان
مغنی است از جمیع طاعات و با معرفت ایشان تکلیف نیست بر ترک معاصی
بهر یک از این مقالات قائل و معتقد شد با الحاد و کفر و خروج است از دین
چنانچه دلائل عقلیّه و آیات و اخبار دلالت میکنند و ائمّه علیهم السلام تبرّی نموده
اند از آنها و بکفر آنها حکم کرده اند و اگر بعض اخبار بگوش تو رسید که موهم

اهل سنت و جماعت آنچه در کتب معتبره معمول و معروفست اسامی ایشان را
تماماً بنیکی یاد کرده اند و مخصوصاً کتب متعدده در مناقب آل رسول و
فضائل ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم جمع و تالیف نموده اند و جمعی را آنها
علوم اغلب ائمه و استادان و مرشدان خود را راجع با ایشان میدانند و در
کتب تواریخ نیز احوال ایشان را بخوبی شرح داده اند چنانچه ابن خلکان که
همه ایشان را بخوبی نوشته هر کس بخواهد رجوع کند بعضی که محض تعصب
و عناد و از روی خباثت ذات و فساد اعتقاد با ایشان دشمنی کرده و از ذکر
فضائل ایشان متشمر میشوند ما اینها را کافر و ناصبی میدانیم حتی جمعی از علمای
عامه نیز آن قبیل اشخاص را بد نهاد و فاسد الاعتقاد نامیده اند چه خدا
تعالی خطاب به پیغمبر فرموده قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی مودت
اهل بیت رسالت از لوازم ایمان و اسلام است و منطوق قرآن پس هر کس
بخواهد حقوق حضرت رسول صلی الله علیه و آله را ادا کند باید اهل بیت
او را دوست دارد و کسیکه از این دوستی بهره ندارد نیست خدا و رسول با او خصم
است و ماوای او جهنم و اینها طایفه نواصبند که ائمه ما را با اینکه میدانستند
ذریه رسولند دشمن داشتند مانند یزید پلید لعنه الله تعالی و اتباع او از
گذشته و آینده و اگر بعضی از مخالفین بحسب ظاهر با ایشان اظهار محبت
نمایند و اسامی مبارکه ایشان را بنیکی یاد کنند ولی با دوستان و محبان
ایشان را از جهت اذیت نمایند شیعیان ایشان را بجهت اخلاص و اختصاصیکه
در مودت ایشان دارند باطناً دشمن دارند اینها نیز در معنی از فرقه نواصب

میباشند

میگویند و میگیرد ما نظر کردیم بمذاهب پس آنها یافتیم مذهب ما میرزا
احق و اصدق و اخلص از شوائب بطلان و اعظم آنها از حیثیت تنزیه خدای تعالی
و تنزیه رسولان و اوصیاء ایشان و یافتیم او را احسن ادیان در مسائل
اصولیه و فروعیه زیرا که ایشان معتقدند بر اینکه خداوند مخصوص است
بازلیت و قدم و تمام ما سوای او محدث و مصنوع است و معتقدند بوحدانیت
خدا و باینکه خدا جسم نیست و جوهر نیست و مرکب نیست زیرا که هر مرکب بجزء
خود محتاج است و عرض نیست و در مکان نیست و الا محدث میشد و فرقه
امامیه خدا را از مشابهت مخلوقات تنزیه کرده اند و ایشان معتقدند
بر اینکه خدا قادر است بجمیع مقدورات و بر اینکه خدا عادل است و حکیم است
ظلم نمیکند باحدی و فعل قبیح از او سر نمیزند زیرا که او بر جاهل است و نه
محتاج تا فعل قبیحی از او سر زند و بر مطیع سزای نیک میدهد تا او را بحق
خود برساند و از عاصی عفو میکند یا بر او عذاب مینماید بسبب جرم او بدون
ظلم و همه افعال او محکم و متقن است و برای غرضی و مصلحتی صادر شده
و الا او عابث و لاغی میشد قال تعالی و ما خلقنا السماء و الارض و ما
بینهما لاعبین و او با حواس درک نمیشود چنانچه میفرماید لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و او را جهتی نیست و انبیاء و رسل و
ائمه و اوصیاء از سهو و خطا معصومند و از معاصی صغیره و کبیره منزه
میباشند و الا وثوق و اعتمادی بقول و خبر ایشان نمیماند و باقی
مسلمین غیر از این طایفه امامیه در اغلب این عقاید بحقه مخالف رفته

باشد چیزی را بهما دارد پس انها را یا تاویل صحیح دارید و یا اینکه از مفوضه یا غلاة
میباشد ولکن بعض متکلمین و محدثین بجهت قصور ایشان در معرفت ائمه
علیهم السلام و عجز ایشان از ادراک غرائب احوال و عجائب شئون ایشان در باب
غلو افراط کرده پس قدح نموده اند بسیاری از رواة ثقات را بجهة نقل ایشان
بعض غرایب معجزات را حتی بعضی از ایشان گفته که نفی سهو از ائمه علیهم السلام
غلو است یا قول باینکه ایشان علم ما کان و ما یکون را میدانستند غلو میباشد
با اینکه در اخبار کثیره وارد شده در حق ما بربوبیت قائل نشوید و بگوئید
آنچه را که بخواهید در وصف ما و هرگز بالغ نمیشوید بنهایت آن و در احادیث
وارد شده که امر ما صعب و مستصعب است متحمل او نمیشود مگر ملک مقرب
یا نبی مرسل یا مومنی که خدا قلب او را برای ایمان امتحان کرده باشد و وارد
شده است که هرگاه میدانست ابوذر چیزی را که در قلب سلمان است هر آینه
او را میکشت پس برای مومن متدین لابد است که مبادرت نکند برد
آنچه وارد شود از ایشان در باب فضایل و معجزات و معالی امور ایشان مگر
وقتیکه ثابت شود خلاف او بضرورت دین یا بقواطع براهین یا آیات محکمه و اخبار
متواتره کما افاده قطع و یقین نماید تا اینجا ترجمه عبارت بحار بود

مجلس و مقاله هجدهم

ای عزیز غالی مفرط است ناصبی مفرط و هر دو جاهلند والجاهل اما مفرط
او مفرط و مذهب حق و صحیح آنست که حد وسط و خالی از افراط و تفریط باشد
و او مذهب شیعه امامیه است علامه حلی رحمه الله در کتاب منهاج الکرامه

میگوید

ولی بدیهیست خداوند مدد و قوّه و بحول و کسب تا او سکنات و حرکات جمیع در خدا
خداوند برای تکمیل اختیار او قوّه و قدرتی و استطاعتی بفعل و ترک
داده و آن حول و قوه را که از آثار و قدرت کامله خود میباشد در هر
حال از او باز میگیرد و اسباب تمکّن فعل را از دست عبد تماماً میگیرد
تا عبد بعد از اتمام حجّت هر راهی پیش بگیرد بتواند آن راه حرکت کند
و استطاعت داشته باشد خواه راه خیر باشد و خواه شر که عبد با اسباب
هر یک اگر بخواهند برای او ممکن گردد قال تعالی وهدیناه
النجدین وقال انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا پس مقتضای
رحمانیت و ربوبیت مطلقه مدد خداوندی بخلق هم بمطیع میرسد
و هم بعاصی و هیچیک بدون آن قوامی و دوامی ندارد همانا خداوند میفرماید
کلاً نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک   اینکه گری که از جوانب عیب
کبر و ترسا وظیفه خور داری   و عامل و فاعل طاعت و معصیت خود
عبد است و توضیح این مطلب اینست اگر چه هیچ فعلی و عملی از عبد بی مشیّت
و قدر خداوندی ممکن نیست صادر شود ولی مشیّت او صالح بخیر و شر است
اولاً و بالذات بخیر و صلاح علاقه میگیرد ولی مادّه خبیثه عبد و نفس خود
او همین که بسوء اختیار مائل بشر و معصیت شد آن قوّهٔ صالحه را این قسم
بظهور میرساند بلا تشبیه در درخت میوه که بحسب نیّت و اصل باید میوه
نیکو و صالح و شیرین بار بدهد آن درخت اگر با شاخ میوه بد طعم تلخی سبز
شده باشد هر چه قوای صالح از آسمان و زمین باصل و ریشهٔ آن درخت

وَيَضِلُّ السَّبيلَ افتاده‌اند وَلِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِنْهُمْ مَقاماً شرح در فی الکلام مما
يطول چنانچه جمعی از عامه معتقدند بر اینکه خداوند فاعل قبائح
میشود و جمیع انواع معاصی و کفر و انواع فساد بقضا و قدر خداوند واقع
میشود و هیچ وجه مدخلیت بعبد ندارد و گفته‌اند برای خدا در افعال غرضی
نیست و چیزی برای مصلحت عباد نمیکند و از کافر اراده معصیت میکند
و از او اراده طاعت نمیکند و عذاب هم بکافر مینماید و میگویند نسبت
باو قباحتی نیست و فساد این گونه عقائد واضح‌تر از این است که حاجت
بتفصیل باشد زیرا که در این صورت عذاب و عقاب بالمره مرتفع
گردد و الا خداوند علاوه بر اینکه فاعل قبیح میشود ظالم نیز خواهد بود
گذشته از آن مابین مطیع و عاصی فرق باقی نمیماند زیرا که طاعت و
معصیت نسبت بآنان بیک معنی بوده فعل هر دو راجع بخدا میباشد و فعل
بنده نیست تا بنده باین جهت مستوجب مدح گردد یا مستحق ذم

مجلس و مقاله نوزدهم

خداوند فاعل مختار است یعنی در صنع و فعل و ایجاد مجبور و موجب نیست
بخواهد فعل را میکند نخواهد نمیکند بندگان را نیز که بجهت
شناسائی و معرفت خود خلق کرده فاعل مختار خلق فرموده
یعنی قوه فعل و ترک بایشان داده و اگر بنده را اختیاری نبود طاعت
و معصیت معنی نداشت و عذاب و عقاب را جهتی نبوده و بنا از این
معنی است تا اینکه عبد در همه حالات محتاج است بامداد و اعانت

خدا

اولی باقتضای رحمت کامله همه قوابل خداوند صالح بخیرات خلق فرموده
فطرة الله التی فطر الناس علیها واحدی را در طرفی مجبور و مکره نفرموده و به همه
قوة اختیار و استطاعت بخیر و شر داده تا هر کس بسزای عمل خود فائز شود
ان خیراً فخیر و ان شراً فشر چه کمال و حکمت در اختیار است پس هر چه خوبی
هست از خداست و انچه بدی است از بنده است و باعتبار ان نفس عبد است
و فطرة الله من حیث هی در بند و خلقت خوب و خیر بوده و این حدیث قدسی
در کافی مرویست یا ابن ادم انا اولی بحسناتک منک و انت اولی بسیئاتک
منی یعنی خداوند خطاب به بنده میفرماید که من بحسنات تو از تو اولی
ترم و تو بسیئات از من اولی تری زیرا که سیئات از تو ناشی است و بر تو
منتهی است چنانکه نور افتاب که بدیوار بیفتد دیوار نورانی شود و از طرف
دیگر دیوار سایه انداز دیگر تا اینکه هم روشنائی دیوار و هم سایه اش
هر دو با افتاب است و بی افتاب نه روشنائی هست و نه سایه ولی نور و
روشنائی از افتاب است که با دیوار ظاهر میشود و سایه از خود دیوار است
اگر چه قوام آن هم بسته با فتاب است و بدون وجود آفتاب سایه نیز
متحقق نمیشود **در امالی صدوق** علیه الرحمه از امام رضا
علیه السلام روایت کرده قال خرج ابوحنیفة ذات یوم من عند الصادق علیه السلام
فاستقبله موسی بن جعفر علیه السلام فقال له یا غلام ممن المعصیة فقال لا
تخلو من ثلاثة اما ان تکون من الله عزوجل ولیست منه فلا ینبغی للکریم ان
یعذب عبده بما لم یکتسبه واما ان تکون من الله عزوجل ومن العبد فلا

میرسد با اینکه تمام آنها صالح بخیر است ولی بعض پیوندید صورت او را
متغیر خواهد کرد قال تعالی فلیغیرن خلق الله وقال ذلک بان الله لم یک
مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم هرچه هست
از قامت ناسازی اندام ماست پس تمام بدیها و قبایح راجع بخود
بنده است نه بخدا وما اصابک من سیئة فمن نفسک جمال زیبا
با آئینه صاف و ناصاف و کج و راست بی تفاوت وارد میشود ولی
همینکه با آئینه کج رسید نقش آئینه او را کج مینماید باران بی تفاوت
بر زمین شوره و شیرین میبارد و آفتاب و ماه یکسان بهر دو میتابد
و هوا علی السویه هر دو را تربیت مینماید ولی همان فیوض و قوای نیک
در بعض زمین شوره که رسید از آنجا حاصل خار میشود و در زمین شیرین
لاله و نسترن باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله
روید و در شوره زار خس پس از جانب خدا فیض بهمه مخلوق علی السویه
میرسد و از جانب خدا تفاوتی منظور نیست ما تری فی خلق الرحمن من
تفاوت وقال صنع الله الذی اتقن کل شیء پس تفاوت و اختلاف تماما
از طبایع و قوابل وجود مخلوقات است و بآن جهت در آثار تفاوت پیدا کرده
پس چون قوابل و استعدادات مختلف شد که منشأ آن اختیار است
هر فیضی که وارد شود در موارد مستفیضه مختلف خواهد بود
کقطر الماء فی الاصداف در   وفی بطن الافاعی صار سما
اگر کوئی قابلیت را هم خدا داده صحیح است ولی در خلق اول و فطرت

آنحضرت فرمود جبر نیست و تفویض نیست بلکه امریست بین دو امر فرمود
هر کس گمان کند که خداوند تفویض کرده امر خلق و رزق را به بندگان خود پس
تفویض قائل شده راوی گوید گفتم یا ابن رسول الله آیا قائل بدان مشرک است
فرمود بلی و آنکس که به جبر قائل شود بر خدا و ظلم کرده پس گفتم یا ابن رسول
الله امر بین الامرین چیست فرمود بودن سبیل و راحت بسوی آوردن آنچه
مردم باو مامور شده اند و ترک آنچه که مردم از او نهی شده اند و نیز مردی
بآنحضرت عرض کرد خداوند آیا به بندگان افعال ایشان را تفویض کرده
فرمود بندگان ضعیف تر از اینند آنشخص عرض کرد آیا مجبور کرده است
خدا بندگان را فرمود خدا عادلتر از این است و اجل از این است آنشخص عرض کرد
پس چگونه میفرمائید آنحضرت فرمود ما میگوئیم بدرستیکه خداوند بندگان
امر کرد و نهی کرد و قادر فرمود ایشانرا بآنچه امر کرد و بآنچه ایشانرا از او
نهی نمود انتهی   این عقیدهٔ صحیحه از خواص شیعه است ولی از عامّه
بعضی که معتزله اند بتفویض قائلند و برخی که اشاعره اند جبریّه میباشند
نقل کرده اند روزی قاضی عبد الجبار معتزلی در خانهٔ صاحب بن عبّاد
شیخ ابو اسحق اسفراینی را دید برسبیل تعریض باو گفت سبحان من تنزّه عن
الفحشاء شیخ در حال گفت سبحان من لا یجری فی ملکه الّا ما یشاء معلوم
که طعن و تعریض هر یک بمذهب دیگری وارد است چه جبریّه و اشاعره جمیع
قبایح و شرور را از خدا میدانند ایشان بر حسب این عقیده خدا را از
فحشاء و منکر نمیتوانند تنزیه کنند و معتزلی هم که افعال عباد را مفوّض

ینبغی للشریک القوی ان یظلم الشریک الضعیف و اِمّا ان تکون من العبد
هی منه فان عاقبه فبذنبه و ان عفی عنه فبکرمه و جوده انتهی مضمون
حدیث شریف این است که ابوحنیفه از خدمت جناب صادق علیه السلام بیرون
می‌آمد امام موسی علیه السلام پیش آمد ابوحنیفه باو عرض کرد معصیت
از کیست پس آنحضرت فرمود از سه چیز خالی نیست یا باید از خدا باشد و حاشا
انکه از او نیست پس در این صورت سزاوار نیست شخص کریم بندهٔ خود را عذاب
نماید بسبب امری که او مرتکب نگشته و کسب نکرده و یا اینکه معصیت از جل
و بنده است پس سزاوار نیست بشریک قوی که ظلم کند بشریک ضعیف و
یا اینکه معصیت از بنده است چنانکه از اوست پس هرگاه خدا عقاب کند
بنده را بسبب گناه او خواهد بود و اگر عفو کند پس بکرم و جود خود خواهد
بود **در مجلد هفدهم بحار** از بعض اصحاب از جناب امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود لا جبر و لا تفویض بل امر بین امرین فما
معناه قال من زعم ان الله فوض امر الخلق و الرزق الی عباده فقد قال
بالتفویض قلت یا ابن رسول الله و القائل به مشرک فقال نعم و من قال بالجبر
فقد ظلم الله تعالی فقلت یا ابن رسول الله فما امر بین امرین فقال وجود
السبیل الی اتیان ما امروا و ترک ما نهوا عنه و قال و قد قال له رجل ان الله
تعالی فوض الی العباد افعالهم فقال هم اضعف من ذلک قال فجبرهم قال
هو اعدل من ذلک و اجل قال فکیف تقول قال نقول ان الله امرهم و نهاهم
و اقدرهم علی ما امرهم و نهاهم عنه خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث شریف این است که

خود دیده آنجا ایستاده ولی بشر همه افعال خود را در یک میزان و سطح قرار میدهند
پس حمار او را از آذانا ترا است خدا و همه شخص هرگاه بعقل خود رجوع کند خواهد دید
که اختیاری بودن فعلش بدیهی است حتی آنها که بجبر قائلند در مقام عمل و تهیه اسباب
دیده میشود که عاملند مانند کسانیکه قائل باختیارند همیشه در کارها
پی اسباب میروند اینکه گوئی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم
هر چند در زبان منکر اختیار باشند ولی در عمل مانند قائلین باختیارند

در کتاب مجالس المؤمنین مینویسد که آورده اند روزی بهلول در
خانه ابو حنیفه که نزد بوده او را استماع افتاد که ابو حنیفه بشاگردان خود
میگوید امام جعفر صادق ۳ سه چیز میگوید که من از آن نمی پسندم اول آنکه
میگوید شیطان باتش معذب میشود و حال آنکه شیطان از آتش آفریده شد
چون تواند آتش با آتش معذب گردد دیگر آنکه میگوید خدا را نمیتوان دید چون
تواند بود که چیزی موجود شود و او را نتوان دید دیگر آنکه میگوید بنده فاعل
فعل خود است و حال آنکه فاعل فعل خدا است به بنده مدخلیت ندارد چون سخن
در اینجا تمام شد بهلول کلوخی از زمین برداشته حواله ابو حنیفه کرد و کرا بحث
وان کلوخ به پیشانی ابو حنیفه خورد صدمه زد و اذیت کرد ابو حنیفه تظلم
از عقب او روان شد بهلول چون خویش خلیفه بود خود شان جرئت
بمؤاخذه او نکرده شکایت او را پیش خلیفه بردند خلیفه از بهلول پرسید
که چرا چنین کار کردی بهلول گفت او میگوید جنس بجنس اثر نمیکند او که
از خاک خلق شده پس از خاک چرا آزرده شد و میگوید موجود دیده میشود

بخود عبادت میدانند و گویند خداوند یکدفعه مخلوق را خلق کرده و
بخودشان واگذاشته ایشان خدا را باین اعتقاد از ملک خود معزول
میدانند باینجهة محل طعن دیگر میباشند ولی مذهبی که هیچیک از این
طعنها بر او وارد نشود مذهب امامیه است که ایشان هم میگویند سبحان
مَن تنزّه عن الفحشاء یعنی منزه است خداوندی که از فحشاء منزه است و
هم میگویند سبحان من لا یجری فی ملکه الا ما یشاء یعنی منزه است آنکه
جاری نمیشود در ملک او مگر آنچه او میخواهد و مذهب امامیه مذهب وسط
که نه جبر است و نه تفویض قال تعالی مَثَلُ الفریقین کالاعمی والاصم و
البصیر والسمیع هل یستویان مثلاً افلا تذکّرون روزی یکی از
افاضل معتزله با یکی از اشاعره سواره صحبت کنان راهی میرفتند و گفتگو در
مسئله جبر و تفویض بود اشعری که اسمش بشر بود میگفت ما بین افعال ما
فرقی نیست و تمام افعال از خداست و هیچ فعلی از افعال تحت اراده و اختیار
عبد نمیباشد معتزلی میگفت ما بین افعال فرق هست بعضی از آنها در تحت
اراده و اختیار عبد است و برخی تحت قدرت و اختیار او نیست مانند موت و حیات
و صحت و سقم تا بجوی مختصری رسیده از آنجا عبور نموده بنهر بزرگی رسیدند
الاغ بشر در آنجا ایستاد و هرچه بشر الاغ را تکان داد الاغ قدم برنداشت
و از آن نهر نگذشت معتزلی گفت حمار بشر اعقل منه یعنی الاغ بشر از خود
عاقلتر است زیرا که او فرق گذاشت ما بین دو فعل عبور از نهر اول که تحت
اختیار او بود بی توقف از او گذشت و عبور از نهر دیگر را خارج از اختیار

خود

مجلس و مقالهٔ بیستم

در مسئلهٔ معاد بدانکه در مسئلهٔ معاد یعنی عود اشخاص بحیات و مبعوث شدن
آنها بعد از ممات برای جزای اعمال در آخرت و وجود بهشت و جهنم و ثبوت ثواب
و عقاب اجمالاً جمیع اهل کتاب و ملیین اتفاق دارند از یهود و نصاری و مسلمانان و
کتابهای الهی تماماً از توریة و انجیل و زبور و قرآن باین معنی ناطق است و معاد
جسمانی مخصوصاً از جملهٔ ضروریات دین اسلام است و اجمالاً اعتقاد مسلمانان
این است که این بدن محسوس و ملموس عود خواهد کرد تفصیل این اجمال آنکه صانع
حکیم که این همه حکم کلیه و جزئیه جلیه و خفیه در هیکل انسانی بکار برده نتیجه
و حاصل آنها همین چند سال عمر مختصر و بقای بی اعتبار دنیوی نیست که مشوب
بانواع و اقسام زحمتها و اذیتها است و هرگاه این عمرها قلیل لایق این همه دقایق
و رقایق و حکمتهای بالغه نبوده و اگر حیات ابدی برای شخص نباشد این چند
این چند روز عمر در نظر عاقل بصیر بهیچوجه محل اعتنا نمیباشد که با این همه
بی اعتباری و مهانت و خرابی نتیجهٔ خلقت و غایت این صنعت با عظمت قرار
داده شود و همینکه اجل و مرگ رسید نتیجه و غایت بالمره از میان برود
بلکه لایق شأن قادر حکیم و سزاوار حکمت صانع علیم این است که این چنین خلقت
با عظمت برای نتیجهٔ معظمهٔ دائمه و منفعت عمدهٔ باقیه باشد چون دنیا
که محل حوادث است عیاناً می بینیم این نفع و ثمر صورت نمی بندد پس باید اشخاص
بعد از رحلت از دار دنیا و دار اعمال بدار مجازات برسند و از نو حیات تازه
پیدا نمایند و مخلد باشند تا فوائد و نتائج و ثمرات خلقت در آنها ظاهر

پس آن است که میگویند از کلوح رسیده او و ذات شان بد هند که محقق باشد
و میگویند بنده فاعل فعل نیست هر چه هست از خداست پس چه مؤاخذه
با من میکند انتهی **مرویست** یکی دانه انگوری در دست گرفت و از امام علیه السلام
پرسید که این دانه انگور نصیب من است یا خیر آنحضرت فرمود اگر بخوری
نصیب تست و اگر نخوری نصیب نیست یعنی میتوانی بخوری یا نخوری و قضا حتمی
نیست بلکه خدا ثبوت قضا را موقوف و موکول بفعل و اراده تو کرده با اختیار
خود از تو سر زند **در اعتقادات صدوق** روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام
عدول کرد از سمت دیواری که میل بخرابی داشت بمکان دیگر پس بآنحضرت
گفتند یا امیر المؤمنین آیا از قضای خدا میگریزی فرمود فرار میکنم از قضاء
الله الی قدر الله یعنی میگریزم از قضای خدا بسوی قدر خدا و ظاهر است اینها که
قائل بتفویض شدند در معنی خدا را از ملک خود معزول ساختند و مانند یهود خدا را
دست بسته فرض کرده اند و قالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما
قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و ایشان منکر بدا و اذعان ندارند
بمضمون یمحو الله ما یشاء و اینها که مجبره اند قائلند خدا را ظالم و جابر دانسته اند
نسبت جمیع قبایح را بخدا داده اند حتی با جبار شده اند پس که میگویند ظالم هیچ
نمیباشد بلکه میگویند هیچ در عالم نیست و انکار بدیهیات مینمایند پس مذهب
حق نیست مگر مذهب امامیه که باختیار عباد و بعدل خداوند قائلند و بنده
در افعال خود صاحب اراده و اختیار میدانند و هر که طالب تفصیل باشد
رجوع کند بکتاب حقیقة الامر که این مسئله در آنجا مفصلاً بیان شده

مجلس

اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند و همچنین اجزائی را که در بقاع و
اصقاع متفرق شده بحکمت شامله و قدرت کامله خود جمع میکند انتهی
و علامهٔ مرحوم در شرح اشارات و جمع دیگر از اعاظم علما بهمین
طور حل شبهه فرموده اند توضیح آنکه هر شیئی فی نفسه ذاتی و جوهری
و حقیقتی دارد که بدون و تحقق با اوست و برخی عوارض دارد که خارج
از ذات و حقیقت اوست و باختلاف نشات و منازل و مقامات باو طاری
و عارض شده میاید و میرود و از خود شیئیت ندارد چنانکه شخصی که نزدیک
آتش نشیند یا توی یخ چال برود برای او سوای حرارت و برودت غریزی
حرارت و رطوبت غریبه و عرضیه نیز عارض میشود که خارج از طبیعت اصلیه
اوست پس زید و عمرو قبل از آنکه غذای معین را بخورند البته ذات و حقیقتی
داشته اند که آن ذات و حقیقت قبل از خوردن غذا بوده و بعد از خوردن
هم با آنها میباشد و هیچ وقت از آنها منفک نمیشود و معاد شان با او خواهد
بود و بودن اجزاء ماکول در بدن آکل مانند بودن اجزاء و اعضای اوست در قبر
بدن آکل بمثابه قبر ماکول میباشد و هر وقت خدا بخواهد اجزاء ماکول را از بدن
آکل در میاورد چنانکه بعد از پوسیدن و منحل شدن بحال نار از قبر در میاورد و
هو بکل خلق علیم و این را هم باید دانست که منی نیز خالص نیست بلکه اجزاء اصلیه
دارد که در اصلاب آباء ودیعه بوده و متولد از آدم و منتهی باوست و اجزا
فضلیه دارد که از اغذیه پدر و مادر بهم رسیده و آن اجزاء اصلیهٔ منی و
نطفه اند که خلقت او هست که مقوم و محقق ذات ولد میباشد خدای تعالی

شود تا این حکمتها و صنعتها باطل و زائل نگردد و الّا این همه حکمتها و
صنعتها را ایجاد کردن و بعد همه آنها را ضایع و باطل نمودن کار
لاغی و عابث میباشد و از حکیم کامل بعید است قال تعالی أفحسبتم أنّما
خلقناکم عبثاً وأنّکم إلینا لا ترجعون یعنی آیا شما پس گمان کردید
بدرستیکه شما را عبث آفریده ایم و شما بسوی ما عود و رجوع نخواهید کرد
یعنی شما را عبث بیافریده ایم و بسوی ما رجوع خواهید کرد و در این
مقامات بعضی شبهات محل اعتنا نمیباشد مثل اینکه گویند کسیکه اجزاء
او در مشرق و مغرب عالم پراکنده باشد و بعضی از آنها خشت و آجرها و کوزها
و مثل آنها شود چگونه جمع میشود و از این بعیدتر آدمی اگر آدم دیگر را بخورد
و اجزاء ماکول جزء بدن آکل شود در حشر و معاً اگر آن اجزاء در بدن آکل داخل
شود بدن ماکول از سه چیز خالی خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود
آکل از چیز خالی خواهد شد پس حقتعالی برای ابطال این شبهه فرموده است
وهو بکلّ خلق علیم مجلسی علیه الرحمه در حق الیقین بعد از ایراد این شبهه
در مقام دفع آن گوید و جهش آنست که در آکل اجزاء اصلیه هست که از منی بهم
رسیده و اجزاء فضلیه هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز هر دو قسم است
پس اگر انسانی را انسانی بخورد اجزاء اصلی ماکول اجزاء فضلی آکل خواهد بود
و اجزاء اصلی آکل آنها است که پیش از خوردن انسان جزو بدن انسان بوده است
حقتعالی بهمه عالم است میداند که اجزاء اصلی و فضلی هر یک کدام است پس جمع
میکند اجزای اصلی آکل را و روح را در آن میدمد و جمع میکند اجزاء اصلی

ماکول

کافر شده اند فرمود که خداوند را ذرا اصلاب قوم کافر و منافقین ودایع
بود از مؤمنین پس جناب امیر علیه السلام پدر ایشان را نمیکشت تا اینکه ودایع
از ایشان بیرون بیاید همچنین جناب قائم علیه السلام هرگز ظاهر نمیشود ابدا تا اینکه
ودایع خداوند بیرون بیاید پس وقتیکه ودیعه‌ها بیرون آمد آنحضرت ظاهر میشود
کشتنیها را میکشد ونیز **در صافی** در تفسیر قول خدا تعالی سبحان
الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض الآیة **از قمی** از صادق علیه السلام
روایت کرده که آنحضرت فرمود نطفه از آسمان بسوی زمین میاید و واقع میشود بر نبات و
میوه و درخت پس از او انسان و بهائم میخورند جاری میشود در آنها و
در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام آنحضرت فرمود بدرستیکه در بهشت
درختی هست مسمی بمزن پس وقتیکه خدا اراده خلق مؤمنی نماید از آن درخت
نازل میکند قطره پس او نمیرسد بتره و بثمره که بخورد مؤمن یا کافر از او مگر
اینکه بیرون میآورد خداوند از صلب او مؤمنی را انتهی و برخی استبعادات
در باب معاد در مقابل فرموده خدا و رسول محل اعتنا نیست چنانچه بعض
ضعفاء عقول تعجب و استبعاد کرده از اینکه بحسب عادت استعداد اشیا
کم کم و تدریجا حاصل میشود از نطفه بعد از علقه تا تمام خلقت و استعداد
بیک دفعه بعید است که حاصل شود و حال آنکه این استبعاد بیجاست چنانکه
در کتاب گوهر مراد گوید اما بحدوث و بتدریج ممکن است حدوث
او دفعه هم ممکن میباشد و توالد اگرچه بتدریج است اما تولد بی‌تدریج
نیست چنانکه محسوس است یا مخی بنی موشی که بر توالد پیدا میشود بتدریج

میفرماید و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و از این است
که انبیاء و اولیاء در مقام کشف و عیان ولادت شخص را قبل از اینکه بعالم
شهود بیاید و قبل از انکه پدر ان انها اعدنی این عالم را که مظهر و حامل نطفه
اولاد است چنانکه در باب غزوات جناب امیر المؤمنین علیه السلام و جناب
سید الشهداء علیه السلام وارد است که در صلب هر کس مؤمنی تولد میکند
در صافی در تفسیر ایهٔ مبارکهٔ لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم
عذاباً الیماً یعنی لو تفرقوا و تمیز بعضهم من بعض عن الصادق علیه السلام انه سئل
الم یکن علیٌّ قویاً فی بدنه قویاً فی امر الله فقال بلی قیل فما منعه ان یدفع
او یمتنع قال سألت فافهم الجواب منع علیاً من ذلک آیة من کتاب الله
تعالی فقیل ای آیة فقرء لو تزیلوا الایة وکان لله ودائع مؤمنون فی اصلاب
قوم کافرین و منافقین فلم یکن علیٌّ لیقتل الاباء حتی یخرج الودائع فلما خرج
ظهر علی من ظهر و قتله وکذلک قائمنا اهل البیت لن یظهر ابداً حتی
یخرج ودائع الله فاذا خرجت یظهر علی من یظهر فیقتله وفی الاکمال
ما فی معناه باسانید متعددة خلاصهٔ مضمون حدیث شریف
این است که از جناب صادق علیه السلام سؤال کردند یا جناب امیر
المؤمنین علیه السلام در امر خداوند قوی نبود پس او را چه مانع شد از اینکه
مخالفین را دفع کند و از بعض چیزها امتناع فرماید انحضرت فرمود
که آیه در قرآن برای او مانع شد مضمون ایهٔ شریفه این است هرگاه
مؤمن و کافر از هم جدا میشدند هر آینه عذاب میکردیم از ایشان کسانیکه

[illegible]

که قضایات از آسمانها و زمینها از رای طبیعت او بر داشته شد هم چنین در
نشأة آخرة نیز اجزای اشخاص از هر طرف جمع میشود در شرح صحیفهٔ سیّد
علیخان علیه الرحمه گوید ان الوجود کلّه مرتبط بعضه ببعض الی آخر ما قال
و در سیمای عالم در بیان قول تعالی و ان تعدّوا نعمة الله لا
تحصوها گوید که زید مثلاً من السموات والکواکب والعرش والکرسی و جمیع
الارضیات فان لها مدخلاً فی وجوده وبقائه ونموه و هرکس مطالب معاد
بخواهد رجوع کند بکتاب مصابیح حقیر در آنجا مفصلاً این مطالب را شرح
وبیان کرده ام قال تعالی وضرب لنا مثلاً ونسی خلقه قال من یحیی
العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشأها اول مرة وهو بکل خلق علیم
مجلس و مقالهٔ بیست و یکم هرگاه شخص بدیدهٔ عقل و انصاف و
علم و ادراک باحکام دین مبین اسلام ملاحظه نماید و ظلمات تعصبات شیطانیه
بمقتضیات فطرت سلیمه او مانع و حاجب نباشد خواهد فهمید که این دین عالی
هرگز نسبت بسایر ادیان ندارد این دین مبین سبب فوز و بهرمایه نجات و صلاح
و موجب سعادت و امنیت حال و استقبال انسان است فرائض و وظائفی که
دین اسلام ما را باجرای آن دعوت میکند با اعمالی که با آنها اجور اخروی و نوید ابدی
وعده میدهد و در خلاف آن وعید مهیب و تهدید میکند تماماً موجب صحت و
سعادت دنیوی و راحت حیات شخصیه نیز میباشد شریعت غرّای احمدی و دین
مبین محمّدی بقدری محکم و متین و مرتب و منتظم است که با همه طول مدت از
زمان بعثت الی حال و این همه تبدلات و تغییرات کثیره در قرون و اعصار

وبا اجتماع ذکر و انثی و بعد از حمل و اما تولّد پس او دفعة پیدا میشود و موش را
که هیچ دیده نشده خاکی و کلوخی بعض آن فعلا موش باشد و بعضی بالقوه
نزدیک بموش بودن باشد و همچنین پشه و کرم که از عفونات رسوبات متولد
میشود از این حیوانها اکر و رها یکدفعه متولد میشود بدون مهلت و تدریج
و امثال اینها و نشاه اخرویه تولّدی است از آن اجزائی که [illegible] در اصل بوده
اکرچه متفرق شده و صورتها تغییر یافته باشد ولی خداوند واهب الصور همه
را به مواد خود رد میکند و بار دیکر مزاج خاصی بهم میرساند و نفس و روح باز
عود میکند بسبب همان علاقه و اتصالی که در میان نفس و آن اجزا بود و هیچ
استبعادی ندارد انتهی ملخص کویند و ذلک علی الله یسیر و در حقیقت امر
خلقت معظم تر و عجیب تر است از حیات نشاه دیکر و انکه این خلقت نشاه دنیا را
ببیند نباید در خلقت نشاه اخرت تعجب و استبعاد نماید قال تعالی ولقد علمتم
النشاة الاولی فلولا تذکرون و قال ایضا اولم یروا کیف یبدئ الله الخلق ثم یعیده
ان ذلک علی الله یسیر میر داماد علیه الرحمة در شرع التسمیه کوید ان المنی علی ما قد
اتفقت علیه الحکما انما ینحدر من جمیع الاعضاء لانه الفضل الاخیر الموجود فی
الجمیع ولذلک عم تشریع الغسل جمیع البدن و قال افضل الشارعین علیه السلام تحت
کل شعرة جنابة پس چنانکه در نشاه اولی منی و نطفه انسان از جمیع اجزاء بدن
بیرون میاید و جمع میشود همچنین در عالم کبیر که آسمانها اباء علوی است و
زمینها امهات سفلی است در نشاه اولی نطفه مولدات از تمام اطراف عالم
منبعث میشود چنانکه در احادیث در خلقت حضرت آدم ابو البشر وارد است

که

مدنیت خود را رسانده اند ملتفت شده و سفیهها سد این مواد جوهریه که مسکرات
نام دارد تا چه درجه چه یا به مضر وجود انسانی و مخل حال و مآل و مخرب بنیان
تن و جان انسان و موجب نقصان عمر و قطع حیا و باعث سفاهت و بی عقلی است
لهذا الان نیز در این عصرها ممانعت شدیده آن را خواسته و مجلسها در از گفتگوها
بپا داشتند و حکمت اسلامیه را معاً در این باب تصدیق نمودند همچنین دین اسلام
چندین سال بازی قمار را حرام فرموده که نتایج سیئه آن هم این زمان بواسطه
دانشمندان مغربی و مشرق معلوم گردید و دیدند که ادمان این عمل بازی قمار
چه قدرها وخیم و الیم است علاوه بر تضییع عمر عزیز و مال طیبا معلوم کرده اند که
موجب افسردگی و دلمردگی و درد سر و انقلابات عقلیه و ارتعاشات بدنیه و
سبب اختلال دماغ است چنانکه باعث زوال نام و ناموس و سوء اخلاق و پریشانی
معایب عزوبت و رهبانیت و مصالح اباحه زوجات متعدده و محسنات جواز طلاق را
که در دین اسلام است در مغرب زمین حالا ها ملتفت میشوند و بر توافقات اسلام
از غیر پیدا در میان است **مقاله بیست و سیم** همینکه اسلام در دوره
زمانی از آسمان نبوت طلوع نموده که بنی نوع بشر در میان جهالت پویان و تمامی آثار
و علائم طبیعیه متحیر و نگران بوده حتی اغلب آنها را معبود خود شان میدانستند
در چنین هنگامی با همه اختلافات و انقلابات و حکمها و دردها و نبودن
اسباب صوری و ظاهری چگونه رسول مبین مطالب دینیه را ابدا و رموز و دقایق اخبار
و اظهار فرمود و در آن اندک مدتی چه قسم شرایع مقدسه و قوانین
محکمه و احکام مرتبه بمردم بیان کرد و عناوین را بلسان عربی مبین آشکار

واشخاص وادوار نسبت بهر حال و هر زمان ساری و جاری است شرع
محمد مستمر الی یوم القیمة می بینند که رجال و مردمان دانشمند ممالک مختلفه
از اجتماع و سالها کوشش کرده نظام و قانونهای گوناگون مفصل و مفصل
هزاران فصلها مثلاً در باب حقوق زوجیت و امور جنایت و جلوگیری
سرقت و استعمال مسکرات و غیرها تأسیس و تسطیر مینمایند باز چند
سالی از روی آن میکنند که آن قوانین و نظامات موضوعه تعدیل و تبدیل یا
یکباره لغو و تعطیل شده ناچار میشوند که از نو ترتیب و تنظیم نوع دیگر از قوانین
مبادرت نمایند با همه آن بسبب اینکه اینگونه نظامات و قوانین ملتی در حق
ملت دیگر بعادت و عرف و اخلاق موافقت نمی پذیرد قابل قبول و دائم الاجرا نمیباشد
و دستور العمل که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در زمان مدتی داده و قوانین
متینه که سالها داده حال یکهزار و سیصد سال و بیشتر میشود که دستور
العمل اسلامیان هست و تبدیلی و تغییری در آن راه نیافته بلکه روز بروز
نور و سنائی آن بیشتر و نفوذ و ظهور نموده است در زمن اسلام خوردن گوشت
خوک را چندین سال قبل ممانعت فرموده و بعد از چندین قرون و اعصار حالا
دیگران ملتفت مفاسد آن میشوند که با خورده بین و ذره بین مکشوف و معلوم
شده است که آن نیز بجهت بعض کرمهای مولد مرض است که در میان آن میباشد

مقاله بیست و دوم مبلغ دیانت مقدسه اسلامیه یکهزار و سیصد
چند سال بیشتر امر فرموده که از استعمال مسکرات پرهیز و اجتناب نمایند اکنون
حکماء و اطبا و دانشمندان مغرب زمین بزعم خودشان بمدارج علمای عالم

مدنیت

پیله بآن جثه ضعیف نالایق اسباب وجود آمدن ابریشم میباشد ولی در عمل
ابریشم حمد و ثنا برای خدای زنبور و کرم پیله است که ایشان را قوه تدبیر
چنین صنعتی داده و نفس ایشان چنان اعتنائی بسته پس کفار و مخالفین
اسلام که بمراعات تمام غالبا مشغول اختراع صنایع عریبه اند عقل و رویه
وهوش و حواس آنها را جمع بقدرت صانع است که بهمه کس داده خواه کافر باشد
یا مسلم و خود آنها را برای تعیش الات و ادوات مقرر فرموده است و بدی و
خوبی صنعت دخلی بکفر و اسلام ندارد

مجلس و مقاله بیست و چهارم

از این نکته هم غفلت نباید کرد که شخصی که مدعی چنین مقام بزرگ باشد قرانی
و کتابی بیاورد و بگوید از جانب خداست در آن قران حرفی بسیار که دروغ
آن بهمه کس شنونده واضح شود اینکه در قران مبین آورده که بان حضرت ساحر
گفتند چنانکه میفرماید فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین وقال الکافرون
هذا ساحر کذاب علاوه بر اینکه در نسبت سحر و کذب به خود افتخاری نیست
در واقع اگر این نسبتها و داده نشده بود نزد شنوندگان دروغ او معلوم میشد
و آنها میگفتند کدام کس بتو ساحر یا مجنون گفت پس از این آیات معلوم میشود
که کفار و منافقین یقینا باو ساحر گفته اند و از آن بر میاید که خارق عادتی
از آنحضرت ظاهر میشد که کفار او را بسحر منسوب میدانند و مسلمانان بر او معجزه
میگفتند در هر حال این عبارت دلیل ظهور خوارق عادات است از آنحضرت
چنانکه از بعض آیات دیگر اخبار از مغیبات سر زده میکند قال تعالی یحذر
المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزءوا ان الله

نمود با اینکه آنجناب امی بود نزد کسی درسی نخوانده و چیزی ننوشته در
حقیقت این هم معجزه بود از معجزات او و هر کس در نکات و اسرار کلمات قرآنی
تأمل و تدبر نماید علاوه بر فصاحت بیان و بلاغت معانی در هر باب حکمتهای
باریک و معانی دقیق از آن خواهد فهمید که ما فوق قوه بشر است و این هم
نیز باید دانست که کثرت دلیل خوبی و قلت دلیل بدی نمیشود پس مخالفین اسلام
هر قدر شماره ایشان زیاده باشد و شماره مسلمین کم در نظر هوشمند
فرقی نخواهد کرد بلکه قلت دلیل خوبی و عزت تواند بود زیرا که در این عالم
سفلی و قوس نزول هر چیز اشخص ملاحظه فرمایید از جواهر یا اعراض هر
کم است بیشتر زیاد چنانکه حال خالص از معادن خیلی بیشتر است و طلا و نقره
نسبت بمس و قلعها و لعل و فیروزه و الماس و زمرد نسبت بسایر سنگها ابدا
کمتر — سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب — لعل گردد در بدخشان
یا عقیق اندر یمن — قرنها باید که تا صاحبقرانی چون اویس — یا چو سلمان
بنده ار فارس خیزد یا قرن — قل لا یستوی الخبیث و الطیب و لو اعجبک
کثرة الخبیث خداوند میفرماید بگو یا پیغمبر که برابر نمیشود خبیث با طیب
یا کثره اگر چه بتعجب بیاورد ترا کثرت خبیث و اغلب از اهل این کثرت با همه خباثت
چون در تمدن و نظام عالم و عیش بنی آدم آلات و ادوات میباشند با آنجهت وجود
اغلب ایشان در بعض مواقع مطلوب است تا این صنایع کثیره از ایشان در عالم بروز
ظاهر شود چنانچه بعض سمیات دوای بعضی امراض است بالمثل زنبور با همه
و تیزی نیش و خباثت عمل در عالم بوجود عسل وسیله و سبب میباشد و کرم

بیله

انکه امروز خود دیده و میشنویم که چند صد نفر از اینگونه ناخوشیها در
مریض خانهای فرانسه و انگلیس و آلمان خوابیده اند و از جانب اطبا خلاف
قاعدهٔ دینیهٔ خودشان به بریدن پوست غلاف آلت ایشان مبادرت میشود
و حال آنکه در میان اقوام اسلامیه قاعدهٔ ختنه کردن را از قدیم از لوازم و
واجبات دینیه بوده از حضرت صادق علیه السلام مرویست که ختنه کنید
فرزندان خود را در روز هفتم که بیشتر پاکیزه میکند بدن طفل را و گوشت
در بدن او زودتر میروید و زمین کراهت دارد از بول کسیکه ختنه نکرده باشد
مزید بیان امروز ترقیات فنیه بما ادراک میکند که افراط اکل و عدم
طهارت و نظافت نخستین وسیلهٔ علل و امراض است و اهتمام و ریاضت
نفس در اکل و شرب و اعتنا بپاکی و نظافت بدن و لباس و مسکن از شئونات
اولیه صحت انسان میباشد و حال آنکه دین مبین اسلام از اول اساس کار
امر باینها فرموده قال تعالی وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ و قال کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا
و از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که اگر مردم میانه رو باشند در طعام
خوردن همیشه بدن ایشان صحیح باشد در شرع مقدس تاکید فرموده اند
بنگاهداری بدن و لباس از چرک و باستعمال عطریات و تنظیف و شستن اعضای
معلومه را بجهة نماز پنجگانه در هر روز و غسل در هر جمعه و بعضی اغسال
دیگر و تاکید فرموده اند در شستن و در چیدن ناخنها و ازالهٔ چرک زیر آنها
و امر فرموده اند بشستن سر هنگام تخلی تا رائحهٔ بد بدماغ نرسد و
نهی فرموده اند از استقبال و استدبار باد در آنحالت و از حدث در طرق و

مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ و در آیهٔ دیگر الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ
فِي بِضْعِ سِنِينَ و در آیهٔ دیگر وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ
بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ
أَنْبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ در تفسیر آیهٔ اوّل در **صافی** از قمی نقل
کرده وقتیکه جناب رسول الله صلی الله علیه و آله بغزوهٔ تبوک تشریف برد منافقین
خودشان مذاکره میکردند که محمّد با جنگ روم را مثل جنگ دیگران میداند با
جنگ احدی از ایشان بر نمیگردد پس بعضی از ایشان بر سبیل استهزاء گفته
بجا است که خدای محمّد باو خبر دهد این صحبتها را و برای او در این فقره آیه نازل
کند که مردم بخوانند جناب رسول به عمّار یاسر فرمود خود را برسان باین قوم
پاره مزخرفات گفته اند پس عمّار نزد ایشان آمد و گفت شما چه گفته اید آنها
گفتند چیزی نگفته ایم مگر بشوخی و مزاح پس این آیه نازل شد و نیز در
صافی در تفسیر آیهٔ دوّم روایاتی نقل کرده خلاصه اش اینست جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله بحفصه خبر داد از ادعای خلافت اوّل و ثانی و او
بایشان خبر داد و در این باب میان خودشان بعض مذاکرات نمودند آنحضرت
بافشای آن سرّ خبر داد و از بعضی حرفها برای حفظ ظاهر اعراض فرمود پس
حفصه بانحضرت عرض کرد که کدام کس خبر داد بتو از این فقره آنحضرت فرمود خبر داد
بمن خداوند علیم و خبیر **مقالهٔ بیست و پنجم** در شرح برخی از فواید اسلام
من جمله در کیفیّت ختنه بعد از هزار و سیصد و چند سال اطبّا اروپا دانستند
که جلّ امراض متعلّقه بآلت تناسل بسبب عدم ختنه است و اثبات این مدّعا

الکه

له قولاً ليناً و قال ايضاً عزّ من قائل انّ الذين يحبّون ان تشيع الفاحشة فی الذين
امنوا لهم عذاب اليم فی الدنيا و الآخرة فضائل و محسّنات ستر و عفاف مسلّماً
تا چه پايه و مايه در نوع بشر نافع افتاده و باعث حفظ ناموس و صحّت انساب
بوده و عدم ستر و عفّت و بی عصمتی چه قدرها اسباب فساد ما بين بلاد و
عباد و مورث تولّد اولاد غير مشروعه ميتواند بود کدام عقل است حالا
قباحت اشنائی زن را با مرد بيگانه تصديق نکند و دست بدست دادن او را
با شخص اجنبی در حضور شوهر بی غيرتی مستحسن شمارد معهذا است که قوّهٔ مميّزه
از بعض اقوام چنان سلب شده که اگر کسی بزنی در حضور شوهر تواضع ننمايد
و نسبت بزن اظهار مودّت و تلطّف نکند شوهر بی غيرتش رنجشها از او گله
مند ميشود و اين کلّه را اگر نزد عقل خالص قبيح است مستحسن ميشمارند و هم يحسبو
انّهم يحسنون صنعاً پس ببين در اين بابها قواعد و قوانين اسلاميّه چه قدر
محکم و متين و خلاف آنها چه اندازه ناگوار و بد آئين است مقالهٔ بيست و
ششم اضافه بايد کرد که احکام مقدّسهٔ اسلام بترتيب نفوس بشر
و حسن اشکال و صور و سعادت و سلامت و راحت مردم تا چه قدرها
مساعد و مقويست کما اکنون در مجالس و محافل بزرگان فرنگستان خطابهای
گوناگون در فوايد بيشمار آن خوانده شده و ميگويند که در صورت بقا و دوام
افعال مذمومه و اخلاق مستحسنه بکلّی از ميان رفته سبب تخريب بنيان تمدّن
خواهد بود و محتاج است باين همه تفصيلات تا پارهٔ سفهاء و جهلاء که مبتلای انديشه
و افکار باطله اند عار بيدينی را آشکار بر خود هموار کرده گاهی تعرّض ميکنند

شوارع و موارد آبها و مساکن و منازل مردم و در بیخانها و درختها
سایه دار نشیمن مردم و زیر اشجار مثمره و نوی آب راکد و جاری تا عفونت آن
مؤدی بفساد آب و باعث ناخوشی مردم نگردد سابق برین حال الا انها بسر و حکمت این
اوامر و نواهی ملتفت میشوند که اکنون در اکثر ممالک متمدنه فرنگستان
چاره خلاصی از بارهٔ علل و امراض صعب العلاج را در تنظیف دانسته و
بپاکی و پاکیزگی آبها و لباس و بدن تقید تمام دارند و اغلب حالا استنجا را
هم با آب مینمایند و سابق بر آن با کاغذ و غیره پاک میکردند نیز با آب از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقول است که کافیست آب از برای خوشبو کردن بدن
فرمود هر که جامه بپوشد باید که پاکیزه باشد و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که شستن سر چرک را میبرد و از درد چشم را دفع میکند و شستن جامه
غم و اندوه را میبرد و پاکیزه کیست برای نماز و فرمود که خود را پاکیزه کنید
با آب از بوی بدی که مردم از آن متأذی میشوند و در پی اصلاح بدن خود
باشید بدرستیکه خدا دشمن میدارد آن کثیف کندیده را که پهلوی هر کس از بندگانش
بنشیند از او متأذی شود فرمود که آب را بوی خوش خود کردانید و از جمله
آداب خوش که خداوند در قرآن مجید فرموده پاکی و نظافت است قال تعالی
وثیابک فطهر ای عزیز خدمات کثیره که بواسطهٔ اسلام با خلاق بنی نوع انسان
شده در نزد دانشمندان فرنگستان اگر در صدد ممانعت فحش و منع شیوع فاحشه
هستند اکنون سمت تصدیق یافته و ایشان نیز از تندی و کج خلقی ممانعت
مینمایند قال تعالی و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک و قال ایضا و لا

منقولست که حضرت فرموده نیست از کسیکه نخواهد مالی از حلال جمع کند که بان مال روی خود را از سؤال حفظ کند و قرض خود را ادا کند و با خویشان خود احسان کند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که ملعونست کسیکه با رعیال خود را بر مردم بیندازد و نیز از آنحضرت نقل کرده که عبادت هفتاد جزو است بهتر همه آنها طلب حلال است

مقاله بیست و هفتم همین دین مقدس اسلام است که درس نصائح معاونت همجنس و حمایت آنان و تصدق فقیران و عاجزان را بمردم تعلیم کرده رحم و مروت در میان بنی نوع و رعایت عجزه و اعانت مساکین را تلقین نموده که هر کدام متضمن سلامت عامه و طریق معیشت عمومیه میباشد حضرت صادق علیه السلام فرموده که صله رحم کردن و با همسایگان نیکو سلوک کردن خانها را آباد میکند و عمرها را زیاد مینماید و مجلسی علیه الرحمة **در حلیة** نقل میکند که شخصی از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد که خویشان دارم که شیعه نیستند آیا ایشان بر من حقی هست فرمود بلی حق رحم را هیچ چیز قطع نمیکند و اگر شیعه باشند دو حق دارند یکی حق رحم و یکی حق اسلام و فرمود که صله رحم و نیکی با برادران مومن حساب قیامت را آسان میکند و از گناهان نگاه میدارد پس صله رحم و نیکی با برادران را ترک نکنید اگر چه سلام کردن و نیکو جواب سلام دادن باشد و حضرت امیر علیه السلام فرمود هرگاه خویشان با یکدیگر نیکی کنند مالشان بدستشان باشد مبادا قدم ز پا بر حکمت اسلامیه واضح

که احکام اسلام العیاذ بالله مانع ترقیات حاضره بوده کلا و حاشا بلکه
احکام اسلام و شرایع سید انام در نظر مردمان صاحب نظر تماما کافل
ترقیات و تکمیلات بنی نوع بشر میباشد جواز تطلیق زوجات و تعدد
آنها که باعث کثرت توالد و تناسل و وفور اعوان و انصار است با جبر بایر و با
ابنیه آسودگی و آسایش و ممد اساس مدنیت میباشد حکماء و دانشمندان
فرنگستان بعد از چندین مدت حالا انها بنکات و دقایق و محسنات این قوانین
مقدسه برخوردار شده بخلاف اقتضای رسوم عادات دینیه خودها الا
مراقبند که این احکام را میان خودشان معمول دارند **تبیین** آیا این ترقیات
مدنیه در گهواره و آغوش تربیت اسلامیه پرورش نیافته که بعد از آن
در فرنگستان با کوشش طالبان بحد کمال رسید آری همین دین کریم است
ق که بتحصیل سعی و عمل و اجتناب دروغ و دغل امر نموده اند و در قرآن خدا امر نموده
کونوا مع الصادقین از حضرت امام محمد باقر منقولست قسم دروغ و قطع صله
رحم خانه ها را از اهلش خالی میکنند و نسل را منقطع مینمایند آیا این آیین
برگزیده و یمین نیست که سفاهت و شقاوت و اسراف و بخل را منع و قناعت
و فواید اخوت و اتفاق و اتحاد را بنی نوع بشر نصیحت فرموده و حقوق عموم بشر را
اعلان نموده و بتبلیغ اوامر اکیده خوف و رجا جان و مال همگی را بر تحت امنیت
گرفته و مردمان را بحرفت و صنعت و اتخاذ تجارت تشویق نموده که بدین
واسطه هم بنیان علم ثروت را محکم نموده و هم رشته آسایش عموم را قوت
و متانت داده **در حلیة المتقین** از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

منقول است

و از حظوظ وجدانی و روحانی باشند مرد کاری بی حس و بی خبرند و از کاشانه
خود دیدی که بالآخره در وقوع فلاکت از طریق استقامت مهجور و از
وسائل استمداد و استعانت غیبیه خود را محروم و مأیوس میدانند و
دوستی و دشمنی و قول و فعل این قبیل بی بنیان که در صدور اعمال نامشروع
مانعی از نفس خود ندارند هرگز لایق اعتماد و اطمینان نیست قال علی علیه السلام
مَن لَم یَکُن لَهُ مِن نَفسِهِ واعِظٌ لَیسَ لَهُ واعِظٌ عمدهٔ آثار از قلب است و موت
عمدهٔ قلب و نگاه دارندهٔ او با استقامت همان رسوم و لوازم دینداری است و
بر کسی که دین مانع نشود در خفیه برای او از هر قسم خلاف و خیانت
بمال و عرض و حقوق مردم مانعی نخواهد بود و البته شخص عاقل چنین
آدم هرگز مطمئن نمیشود تَحَفَّظ عَلی اَهلِ الحِجی مِن ذَوِی التُّقی
فَاِنَّ التُّقی لِلمُتَّقینَ اِمامٌ فَمَن لَم تَکُن فیهِ مَعَ اللهِ ذِمَّةٌ فَلَیسَ لَهُ فِی
العالَمینَ ذِمامٌ **تتمه** شخص دیندار در هر حال بملاحظهٔ دلبستگی و
اطمینان بدین و آیین خود دارای حظ وجدانی و لذت روحانی نزد خود دارد
که در وقایع برای او مایهٔ قوت قلب و زنده دلی و تسلی از مصائب و حوادث
روزگار است **در زهر الربیع** روایت کرده که ترجمه نقل میشود یکی
از شیعیان بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و اظهار پریشانی و فقر کرد
آنحضرت فرمود تعجب است از تو که ادعای فقر و بی چیزی میکنی و حال آنکه
نزد تو گنج بزرگی هست آن شخص عرض کرد آن گنج چیست فرمود آیا میخواهی که
اگر بقدر پری زمین طلا بتو عطا کنند در ازای اینکه از محبت ما بر کنار باشی

کرده است مفاسد و ارتکاب سرقت و جنایت و ظلم و زنا و ظاهر نمودن اخلاق
بخل و حسد و معایب افترا و شیطنت و سایر افعال مذمومه و اعمال بد را که
مستلزم خرابی بنیان انسانیت است حاصل کلام آنکه فضائل و منافع دین
مقدس اسلام و بلندی مرتبه شریعت غرای احمدیه اکبر سعادت بشر است که تقریر
و بیان تعداد نمی‌توان کرد و هیچ سعادت و راحتی بنی نوع انسان بهتر از این ممکن
نتواند بود که با این دین متین متدین و مسعود گردد **مقاله بیست و هشتم**
مردمان متدین در ورود مصائب و ابتلا از حضرت رب العباد استمداد
می‌نمایند و همیشه در بستر دل روح امیدواری دارند و مایوس و
نا امید نمی‌شوند و لا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله
الا القوم الکافرون و این دلبستگی و اطمینان و توکل و امیدواری
یک قوه قلب و شجاعت و دلیری می‌آورد و تدین موجب صداقت و راستی و
حفظ حقوق و باعث معاونت ارحام و اقوام و هم وطنان و اسباب اعانت و
دستگیری فقیران و ضعیفان می‌باشد که این معنی عمده باعث ترقی عالم
مدنیت است دانشمندان و فیلسوفان جهان بطور وضوح گفته‌اند که انتظام
و انضباط جمعیت بشر و آسایش و اصلاح حال امم حاصل نمی‌شود مگر با تدین
در دنیا بدتر از لامذهبی و بی‌دینی و بی‌اعتقادی بلائی و مصیبتی نیست و بی‌دین
بالاتر از آن تصور نمی‌کنند که اینگونه آدمها دائماً بعذاب الیم وجدانی معذب و
گرفتارند و در ورود مصائب و بلیات بیشتر مضطرب و بیقرار و در تمام
امور بیچاره و درمانده و از خالق و مخلوق و نفس خود خجل و شرمنده و

از حظوظ

رسول صلی الله علیه وآله بنای خلافت را باشخاص معلوم با انتخاب گذاشتند
وامر بدین منوال بود تا اینکه خلافت به معاویه رسید و تا آن وقت برای ایشان
از مردم هرگونه ملاحظات بود که همه خلفا رونق و رواج امر خود را در تقلید
باوامر و نواهی شرع انور میدانستند ظاهراً کمال مواظبت بظاهر شریعت
داشتند چنانکه از عثمان رضی الله عنه که خلاف این معنی بنظر مردم آمد اجماع
کرده او را صحابه و مسلمین بقتل رسانیدند پس معاویه در اواخر از سلوک
تغییر داده بنای خلافت را بوراثت گذاشت و برای یزید از مردم در حیات
خود بیعت گرفت پس از فوت او یزید با کمال جرئت و جسارت بشرب و قمار و
زنا و لواط و اعمال نامشروع متجاهر گردید و آن وقت اگر با این حالتها از معظم
نامشروع اشتباه نمیشد و مردم بعادت سلف یزید و اولاد او را خلیفه
رسول میدانستند هر آینه نصیبه اسلام بکلی مرتفع میشد پس خداوند بجهت
از ظلم و ستم ایشان درباره اهل بیت طهارت سلام الله علیهم بقهر و اجبار
مانع نشد و آن ملاعین را برای خزی و خذلان بسوء اختیار خودشان واگذاشت
تا بیدینی و کفر ایشان در عالم منتشر شود و امر آنها مبهم نماند و همه بدانند
که یزید و اتباع او تماماً دشمن خاندان رسول بوده بجز سلطنت دنیوی
منظوری نداشتند لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة
و از آنگونه تحمل و استادگی جناب سید الشهداء علیه السلام در ترک بیعت آن
ملعون معلوم گردید که منظور آنحضرت و اتباع او که عالماً و عامداً اقدام
بشهادت میگذاشتند جز ملاحظه رضای خدا و دینداری منظور دیگر

ودوستی ما را از دل زائل نمائی و داخل محبت غیر ما شوی تا این را
بعمل میاوری پس آنشخص عرض کرد والله هرگاه بقدر کرهٔ آسمانها و زمینها
تمام ملک دنیا عطا کرده شوم برای اینکه دوستی و ولاء شما را بولاء و حب غیر
شما بفروشم هرگز نمیکنم پس آنحضرت فرمودند در اینصورت چگونه ادعای فقر میکنی
بعد با آنشخص صله عطا فرمود بصلهٔ جزیله انتهی اطباء و حکماء نوشته اند
ترس و بیم و رشک و حسد و مایوسی و غصه و غم برای وجود انسانی ضرر
دارد که از تاثیر آنها جوان زودتر پیر و جسم انسان لاغر و ضعیف شده بالاخره
موجب هلاکت میشود چنانکه بعضی از شدت یأس و نومیدی خود را هلاک میکند
بعکس امیدواری و فرح و انبساط چاره و دوای بزرگی بقوت قلب و جسد
میباشد این است شریعت غرای احمدی همه را با این نکات ملتفت نمود و خداوند
ولا تیأسوا من روح الله فرموده اصحاب جناب سید الشهداء علیه السلام در
آنحالت شدت و سختی همه مسرور و فرحناک بودند و خود با کمال قوت قلب
میفرمود الهی صبراً لقضائک و تسلیماً لامرک **سؤال** چرا خداوند با
همه قدرت در آن مقام از جناب سید الشهداء علیه السلام دفع بلیه نفرمود
جواب این سؤال با دو مقدمه روشن میشود یکی اینکه عالم عالم اسباب است و بنای
خداوند باکراه و اجبار نیست که بندگان بسوء اختیار خود قصد ظلم و اقدام بمعصیت
کرده باشند خداوند جاری نشده که حول و قوه را از او بگیرد و جبراً مانع از فعل
معصیت بشود خاصه اینکه قبول انتظام برای مظلوم متعلق حکمت و متضمن
مصالح عمده باشد مقدمه ثانیه اینکه چنانکه معلوم است پس از وفات جناب

رسول

بهر ملت که بقانون خود عمل نکرد او را بی قانون میتوان گفت با این همه باز
احقاق حق و دفع ظلم و دفع شر و رفع تهمت و آسایش در ممالک اسلام چنانکه
در سایر ممالک خارجه بیشتر و سهل تر است چه قدرها مال و عرض و ناموس
در اینجاها تعرض میشود و قتل میان ایشان اتفاق میافتد که حکم قانون و دیوانخانه
ابدا اثری بحال مظلوم نمیدهد هیچ مطلوبی اینجاها عتر و بیچیز و عاجز و بینوا
بنا که وکلای دیوانخانها و محکمه‌ها از طرف مقابل رشوه و پول گرفته تواقرا
بکلی باطل میکنند گاهی بیچاره عارض پول تمبر پیدا نمیکند که لا محاله عرض
خالی نمی‌بیند و غالبا عارض بعد از چندین ماه سؤال و جواب ملول و مایوس
مینشیند بلکه گاهی به تهمت و اشتباه گرفتار و از کار خود پشیمان میشد
فاعتبروا یا اولی الابصار باری ببین این یک نفر امی که نه کتابی میخواند و نه کتابتی
میشود در اندک مدتی چه قسمها قوانین و شرایع و آداب در هر باب آورد
و حال آنکه هیچ وقت او را از جنگ و آشوب و معرکه و هنگامه فراغت میسر
نبود **حکیم سنائی** راه دین پیداست لکن صادق دین‌دار کو ملک
پر ز معشوق است لیکن عاشق غمخوار کو عالمی پر ذوالخمار است از خمار خواجگی
ای دریغا در جهان یک حیدر کرار کو دیو مردم بین که خود را چون
ملائک ساختند با چنین دیوان بگو بند سلیمان وار کو گر بوی
رنگ کوئی چون کار نیست هیچو گل مر ترا پای پر از خار و سر پر خار کو
معلف آن سبانازی را خران بگرفته اند در چنین شورش ملک ای
زبوکان افسا کو کشتی پر طوفان ز با اهلان زمانه چون کنم آن دعا

شود چنانکه هرکس در نکات و دقائق شهادت آنحضرت و اصحاب او تأمل
و غور کند این معنی را واضح خواهد دید

مقالهٔ بیست و نهم

جمیع احکام کلیهٔ
الیه مردم بوده تا قیام قیامت در شریعت اسلام بیان شده اگرچه بنحو کلیه و
اجمال باشد شریعت مقدسهٔ اسلام هیچ نکته را فوت نکرده است که اجمالاً
یا تفصیلاً قانون و قاعده برای آن بیان نکرده باشد کوته نظران بحرف بعض
بیدینان بی خبر که میگویند ما قانون نداریم ما همه چیز قانون داریم ولی چونکه
قانون بعلت مسامحه و تقصیر رؤسا اجرا نشد و معمول نگردیده و بمضمون
ظهر الفساد فی البر و البحر مفاسد پیدا شد مثل معدوم میشود بیگانگان خیال کنند
که قانون نداریم و مفسده از بی قانونی است و حال آنکه قانون داریم مفسده
از عمل نکردن است مثلاً قصاص بحکم مساوات قانونی است که اگر اجرا شود مفسده و
مفسده را محو نماید قال الله تعالی و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب ولی چونکه
در اجرای آن ملاحظهٔ اشخاص بمیان آمد و این قانون مجری نشد حکم قانون
و نتیجهٔ آن از دست رفت و قتل بی قانون بنظر میآید مثلاً لزوم صدق و
راستی قانونی است و استقامت در سر عهد و میثاق و قول و قرار قانونی
است از اشخاصیکه این قوانین را از لوازم دین و آئین خود میدانند اگر بآنها
عمل نکنند و مفسده در میان آید شخص بیگانه و بیخبر گمان میکند که آن مفسده
و ضرر از بی قانونی است و حال آنکه بقوانین اسلام اگر عمل شود بهمه واضح میشد
که این قوانین مقدسه در حفظ حقوق مدنیت و سلامت و سعادت عمومی
چه قدرها نافع و مفید بوده و بچه اندازه قوانین کلیه و محکم و متین است

در اندیشهٔ علاج او بودند یکی از ندمای او بمجلس در آمد و انحال را مشاهده
کرد گفت یا مامون این عزیمة من عزمات الملوك این حرف بمامون چنان تاثیر کرد
که با طبیبان گفت دیگر از علاج این درد فارغ شدم و بعد از این معاودت
اینحال از من محال باشد **نصیحة** شخص باید از لاف و گزاف و اکاذیب
و اراجیف پیوسته محترز باشد و مدعی چیزی نباشد که از عهدهٔ آن
بر نیاید و چیزی نگوید که شنوندگان در حضور یا غیاب او را خورده گیرند
و استهزا نمایند و مزاح کردن و هزل گفتن و مجون خود را مذهب نگرداند
که از آن فتنه ها خیزد چنانکه گفته اند المزاح مقدمة الشر و نیز اگر مزاح
با بزرگان کند سبب حقد و کینهٔ ایشان گردد و اگر با فرومایگان کند
باعث دلیری و جرئت ایشان میشود و شخص باید زبان خود را از معایب
کسان پاک نگاه دارد و پیوسته نکوگوی و نیکو محضر باشد تا پیش
همه محبوب و مقبول شود و اگر کسی حدیثی و حکایتی پیش آرد بگذارد تا
او سخن را با تمام رساند و اگر وقوف او بر آن سخن بیشتر باشد و تقریر او
خوبتر او را بدان تنبیه نکند تا از آن منفعل نگردد و با جهال و سفله
منازعت و مناظره نکند قال تعالی و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما
و تا برای اظهار مطلبی موقع مناسب پیدا نکند و مجال سخن نیابد هیچ جا
شروع سخن نماید چه در غیر موقع و هنگام ملال اگر در سخن سحر حلال کند
همه عین محال نماید و اعتنا و توجه بان سخن کمتر باشد مجال سخن تا نبینی
ز پیش به بیهوده گفتن مبر قدر خویش **نصیحة** شخص باید

نوح وآن کشتی دریابار کو　هست بحر سال تا تولا فردی میرنی
پس چو مردان یکدمت بی زحمت اغیار کو　هم ز روصل و هم زحمت چون
محمان هر زمان　چهره همچون لاله زار و دیده لؤلؤبار کو　هوح
از معشوق و ربیع از عاشقان خالی بماند　در دیار دردمندان یک دو
دیار کو. زین سخن حسد انکه خواهی گفته ام درگوش عقل　لکن اندر دهر
مردی عاقل و هشیار کو　رفت کبری پیش کبری گفت هم کیش توام　کر کفت
ار چون منی پس در میان زنار کو　تو همی گوئی که شب تا روز اندر طاعتم　پس نشان
طاعت بروی چون دینار کو　طرفه مرغان بر در رحمت دین همی نالند زار
اندر آن گلزار جانت را نوای زار کو　چشم موسی تا رسد بر طور عزت ز استار
جلوهٔ توحید و زان نخوت من اشرار کو　کی بهی در راه هستی تو زمام نیستی
مرده زنده کجا و خفته بیدار کو　با فرشته صلح کردی ای رفیق مدعی
پس بدار الملک دین با اهرمن پیکار کو　ور ز راه نیک بختی حلوتی بکرید
چون سنائی پس ترت سیکار و جان زنگار کو

مقالهٔ سی ام

در ذکر بعض نصایح و حکم که طالب انسانیت و کمال را باید همیشه آنها را ملاز
و مواظب باشد تا بر سعادت و سلامت خود بیفزاید

نصیحت

شخص باید صاحب عزم و بنفس خود مسلط باشد و جبن و کسالت و تردید
و بطالت و معطل را از خود دور کند در عزیمت و قول خود سست نشود گویند در
مامون خلیفه وقتی شهوت گل خوردن پیدا شد و چنان به گل خوردن عادت
کرد که ترک آن نتوانست روزی جماعهٔ از اطبا مشاوره میکرد و ایشان در

نبود ایشان را مخاطب و معاتب نسازد و اگر بخواهد بحرکت قبیحه ایشان را
ملتفت کند یا بر اعمال حسنه ایشان را ترغیب نماید نه اینکه بر سبیل کنایه و تمثال
شرح حال کند که گفته اند خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته
آید در حدیث دیگران **نصیحت** شخص نمیتواند بعملی داخل
شود که راه بیرون آمدن را نداند و در مقام ضرورت خلاصی از
آن نتواند که گفته اند قدم الخروج قبل الولوج اگر با کسی وصلت نماید
و خود را بکسی بسته کند اول ملاحظه نماید در موقعی که مضر دید
و منافی مصلحت فهمید با ترک وصلت و بستگی او را میتواند یا خیر
و اگر دخیل شغل و عمل و مباشرت اخذ وجوه باشد فکر کند اگر ضرر
کرد و خسارتی آورد میتواند با حفظ آبرو از عهده بر آید یا خیر و هرگاه
ملکی و ضیاع و عقاری یا متاعی بخرد ملاحظه کند اگر وقتی فروش
لازم شود میتواند بقیمتی که خریده او را بفروشد یا خیر **نصیحت**
دروغ مضرتها دارد و منافی مردانگی و مروت است و بدترین اقسام
آن افترا و بهتان بمردمان بیگناه بستن است و پیش در خدمت ابی عبد الله
علیه السلام گفتگوی حائک یعنی جولاه مذکور شد که او ملعونست جناب
فرمود انما ذلک الذی یکذب علی الله و علی رسوله پس باید دانست
که دروغ باقی موجب لعنت و شقاوت است **نصیحت** سخن چینی و نمام
انداختن یاران و دوستان و نمامی و برانگیختن غبار فتنه میان دو کس
بدترین صفتها است و بسیار شوم و مذموم میباشد در کافی از جناب

از کثرت تکلم اجتناب نماید لازم شمرد و اگر از غیر او پرسند او جواب نگوید
و اگر کسی بجواب مشغول شود و او بهتر از آن جواب قادر باشد صبر کند
تا او سخن خود را تمام کند و اگر دو نفر با هم بنجوائی بکنند و سخن از او پوشیده
دارند استراق سمع نکند و اگر کسی کتابتی بنویسد بی اجازهٔ نویسنده
بآن مکتوب نظر نکند یکی دفعه مینوشت شخص دیگر بگوشهٔ چشم نگاه
میکرد نویسنده بشکل او قاتش از این معنی تلخ شد با چار در آن رقعه با
فحش و بد نوشت و نگاه کننده نتوانست شکایتی نماید و از او مؤاخذه کند در
مجلسی که سه نفر و بیشتر نباشند بنجوای یکی از ایشان با دیگری و کنایه و اشاره
مایهٔ محزونی دیگری شخص ثالث میشود و دور از رسم انسانیت است
در صافی از مجمع از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرده که آنحضرت فرمود اِذا کُنتم ثلثةً فلا یتناج اثنانِ دونَ صاحبهما فانّ
ذلک یحزنه و بعد از آن نشستن آن شخص ثالث در آن مجلس بدون ضرورت از عادت
و بلادت است در مجالس ملوک با کسی نجوی نکنند و سر نگویند چه هر کس
در حضور ملوک با دیگری سر گوید و اشارهٔ خفیه نماید سایر حاضرین از
او بد دل میشوند و کینه در دل میگیرند و در ملوک این معنی زیاد بود و
اگر ملوک او را تعظیم کنند و در تکریم و اعزاز او مبالغه نمایند بر مقربین
و خدام قدیم ایشان تقدم نجوید و چندانکه ایشان در تقرب او کوشند
نماید که او در تعظیم ایشان بیفزاید ولی نه بطور تملق و تذلل چه آن علامت
ضعف و وحشت و سبکی است و با سرهنگان قوم سخن بکنایت گوید

وَرَفَضتَ اِمسَاكَ اَلسِّوَاكِ تَطَيُّرًا   مِنْ اَنْ يَكُونَ تَشَكِّي بِسِوَاكَا گويند
هرون الرشید شبی بخواب دید که همهٔ دندانها او از دهان او فرو ریخت
از آن معنی بترسید و جماعت وزرا و ندما و حجاب و کتاب و اهالی فضل
و ادب که ایشان را در حضرت خلافت بار بود طلب داشت و خواب را بر ایشان
عرضه کرد تعبیر آن کرده که تمامت اقارب و خویشان و پیش از او وفات
یابند هرون از سخن ایشان برنجید و ایشان را از پیش خود براند و دو کس
از معبران را طلب داشت و ایشان را از آن خواب عرضه کرد یکی از
آن معبران در طبق وزرا تعبیر کرد و دیگری گفت بشرى يا امير المؤمنين
بطول العمر این خواب دلیل است بر آنکه عمر تو از عمر همهٔ خویشان شما درازتر
باشد هرون را از آن سخن عظیم خوش آمد و او را خلعت داد با آنکه بحقیقت
میان این تعبیر و تعبیر دیگران فرقی نبود پس باید که سخن چنان باشد که
هیچگونه بر متکلم گرفتی نباید **مقالهٔ سی و یکم** در ذکر برخی مواعظ
شافیه و ارشادات کافیه ای فرزند هرگز در نماز و روزه کاهلی و تقصیر مکن
و در بیست و چهار ساعت شب و روز برخی اوقات را مخصوص بذکر
و مناجات حق نمای که باعث زندگی دل و ترقیات دنیا و آخرت خواهد
بود عبادت را بشوخی و استهزاء و لهو خفیف و خوار و ضایع بمقدار مکن
ای فرزند تا پرسیده سخن مگوی و کسی را که نیابد بشنود پند مگوی ای فرزند
هر نیک و بد زود شاد و زود غمگین مباش و زود آشنا و زود گسل
مباش که این فعل کودکان باشد ای فرزند دادستن را نیکی که بنیک و بد

رسول صلّی الله علیه و آله مرویست الا انبّئکم بشرارکم یعنی آیا خبر ندهم
شما را ببدتران شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود المشّاؤن بالنمیمة المفرّقون
بین الاحبّة الباغون للبرآء المعائب یعنی بدتران شما کسانی هستند که میان
مردم آمد و شد میکنند سخن چینی و جدائی میافکنند میان دوستان
و میجویند از برای بری و بی عیب عیبها **نصیحه** در مجالس انس و
الفت ذکر وحشت و افتراق نکند نقل است ما مون با ندما خلوتی
کرده بمباشرت و صحبت مشغول بود کسائی با آن مجلس بار یافت و داخل شد
چون بنشست از در اعتذار گفت وای نعیم لا یکدّره الدّهر مامون از
آن منقبض شده گفت اضاع العمر فی الادب و لم یتادّب سخن باید همیشه
به عبارت خوش ادا شود و بیک فال مطلق ادا کند و سخن را نوعی ادا نکند
که تطیّر باشد مثلاً اگر بخواهد به بستن در اشارت کند نگوید در را به
بند بلکه بگوید حلقه در را محکم کن و نگوید چراغ را خاموش و سفره را
برچین همه اینها را چنانکه معمول اهل دانش است بزبان خوش ادا
کند در عروسی و مجالس شادی حکایتی که مناسب عزا باشد نگوید چه
تطیّر و فال بد را از بزرگان پیوسته ناخوش دارند نقل است خیّاطی در
مجلس بزرگی برای او جامها برید یکی از حاضران این بیت بر خواند
خیّاط روزگار ببالای هیچ کس   پیراهنی ندوخت که آنرا قبا نکرد
آن بزرگ در غضب شد تا بفرمود او را ادب کردند و نعم ما قیل
اسماك بعدك بالاراك تبرّكا   یا سیّم الاراك اقول سوقا لكا

در صفت

نیارد نکوگوی اگر دیر گوئی چه غم وحرکات واقوال کسیرا محاکات نکند و سخن
دقیق با کسیکه فهم او بدان نرسد نگوید کلّموا النّاس علی قدر عقولهم و
تا نتواند مطلبی را ثابت کند بنیان آن مشغول نشود و سخن خود را بمعرض انکار
نیاورد و چیزیرا که بعقل مخاطب بعید مینماید و تقریب مطلب او مشکل بود
اظهار نکند که فرموده اند لا تقل بما تسارع العقول الی انکاره فلیس کلّ
ما تسعه نکراً تسعه عذراً یعنی نطق ممکن بچیزیکه عقول سرعت میکند
بانکار او نیست هر چند وسعت داشته باشی بر او از حیثیت انکار و سعت
داشته باشی بر او از حیثیت عذر و سخن چنان نگوید که از میزان عقل و
قانون شرع خارج بیفتد چه اگر رعایت این معنی نکند و بر حسب مزاج
مستمع سخن گوید فتنها بسیار از آن متولد شود هر چند در اوّل مرحله بمخاطب
خوش آید ولی اینگونه سخن سرائی و مزاح گوئی بالاخره گوینده را در نظر
مخاطب خوار و سخنانش را بی وقر و بی اعتبار میکند و اندیشه نکند که اگر
من بخلاف مزاج او گویم تمکین ندهد چه آن مستمع اگر دانا و خردمند بود باطنا
سخن او را می پسندد و از او بالطبع برنجد و اگر نادان و احمق باشد رنجش او
بهتر باشد تا از او دور شود چه در دین و دنیای مرد هیچ چیز زیانکارتر
از صحبت بیخردان نیست که صحبت ایشان در عاقبت ندامت آرد و بزرگان گفته اند
بد بودن بهتر که با بدان نشستن فلا تصحب اخا الجهل و ایّاک و ایّاه فکم
من جاهل اردی حکیما حین آخاه بحکیمی گفتند سرّ این چیست که مرد ثقیل
و کاهل را بر طبع سنگین تر است از بار سنگین جواب داد در برداشتن بار گران

تو تعلق ندارد سعی مکن ای فرزند سخن شیرین گوی و شیرین نویس مگرد
سخن و تحکم مباش که سخن تلخ تخم عداوت میکارد و ثمر و بار بد میبارد ای
فرزند با بزرگتر از خود مزاح مکن تا صدمه نخوری و با کمتر از خود مزاح منمای
تا نزد او خفیف و بیمقدار ننمائی تا توانی با هیچکس جنگ مکن که جنگ و
ستیزه کار دونان و کودکانست و از خواص حیوان میباشد انسان باید
متمکن و حلیم و باوقار باشد که بهر جزئی تند بادی او را از جا در نرود و
مائل به بازی و مجادله نگردد حضرت امیر علیه السلام فرموده وَلَقَدْ اَمُرُّ
عَلَى اللَّئِيمِ يَسُبُّنِي فَمَضَيْتُ ثَمَّةَ قُلْتُ لَا يَعْنِينِي ای فرزند پیشه
هنر و صنعتی بیاموز و عمر را به بیکاری و بطالت و کسالت هرگز دور خود
مگذران ای فرزند تا بتوانی با سفیه و دیوانه و زن معامله مکن و با آنها
سر و کار نپندار که ندامت و پشیمانی بار آرد و از آشنائی ایشان خود را
دور کن ای فرزند تا بتوانی معامله نسیه مکن و با چند طایفه معامله
منمای یکی آنهائی که در خلقت دارند دیگری با مردمان بزور و صاحب
حکم دیگر با مردمان نوکیسه سوم چشم ای فرزند در نوشتجات مراقب باش
که همیشه در دست خواهد ماند تا اسباب صدمه و خسارت الدوار
نباشد و مدعی بخلاف ورا حجت نتواند بگیرد نصیحت مرد ادیب باید
در او از اعتدال نگاه دارد و ادای معانی را با الفاظ مغلق و عبارات نامر
نکند تا سخنی که با و تقریر کنند تمام نشود خاتمه مطلب قلب مرام بدست نیا
بجواب نپردازد و آنچه خواهد گفت تا او را در خاطر مقرر نکرد اند بلفظ

نیار

از عبّاد و اوتاد در صحبت او بودند گفت میخواهم که یکی از ایشان با من باشد
که مرا از خدمت او فائده بوده و او را از صحبت من فائده آنحضرت فرمود
اگر ترا از صحبت او فائده بود پیش تو بیاید و اگر او را از صحبت تو فائده
شود ترا چه کار اینک گویند عمر بن الولید سخن خندی شیوه خود را تغییر
داد و طریقی پیش گرفت که عبّاد و زهاد از او بی میل و متنفر نشوند یکی
از خلفاء بیکی از زهاد عصر خود نوشت اغاثت کن مرا با اصحاب خود
او در جواب نوشت اصحابی امّا طالبوا الدنیا و امّا طالبوا الآخرة امّا
طالبوا الدنیا فلا ینصحوک و امّا طالبوا الآخرة فلا یصحبوک یعنی
اصحاب من یا دنیا طلب اند یا آخرت طلب آنها که طالب دنیااند
بتو نصیحت نمیکنند آنها که طالب آخرت اند با تو مصاحب نمیشوند حکایة
نقل است میان قابوس و شیخ ابو علی سینا ملاقات افتاد قابوس از
شیخ التماس ملازمت کرد شیخ ابا نمود قابوس گفت حالا که دوام
استفادت از خدمت صورت نبندد از عیون حکمت شربتی شفای
کرامت فرمای که قانون نجات من باشد شیخ گفت ادویه شربت ده
خصلت است اوّل صدق در راه حق و اغضا با خلق و قهر با نفس و سؤال
از عالمان و صمت با جاهلان و حرمت مهتران و شفقت بر زیردستان
و نصیحت با دوستان و حلم با دشمنان و بذل با درویشان گویند که شیخ
شهاب الدین سهروردی برسالت پیش سلطان علاء الدین رفت سلطان
از او پرسید چکنم که نجات یابم شیخ گفت آنچه حقتعالی با همه استغناء و

روح با جسد شراکت میکند ولی در حمل مرد ثقیل روح منفرد میشود
نصیحة هر که مقرب سلاطین و امراء باشد باید از سعایت مردم
و بدگوئی بپرهیزد و جز بنیکی ایشان را نخواهد هر که شاه آن کند
که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید از حضرت رسول مرویست
که عظیم ترین مردم از جهت منزلت در نزد خدا روز قیامت راه رو
ترین ایشانست در زمین از جهت خیرخواهی خلق خدا علماء و ارباب دین
باید در مجالس امراء و سلاطین حاضر شوند و نصیحت نکو بنمایند چه آن سخن
از ایشان یادگار ماند و فائدهٔ بسیار از او باهل دور دراز رسد گویند
حکیمی پیش حاکمی رفت آن حاکم گفت مرا پندی ده حکیم گفت پندی دادن آسانست
اما بدان کار فرمودن مشکلست و پند بمرد نادان همچو بارانست در
شورستان بدانکه هر سری که او را خرد نیست همچو چشمه ایست که او را
آب نیست و هر نفسی که او را مروت نیست همچو بستانی است که در او
گل نیست و هر عالمی که او را پرهیز نیست همچو اسبی است که او را لگام
نیست و هر سلطانی که او را عقل نیست همچو ابری است که او را باران
نیست و هر حاکمی که خوف خدا را مشیر خود سازد و حلم را ندیم خود گرداند
و نزدیکان خود را پیوسته براستی و عدالت ترغیب فرماید هر آینه سزای
خوشنودی پروردگار بود ملک فرمود تا این کلمات را بآب طلا بر صفحه
نگاشتند و پیوسته در نظر خود میداشت نقل است که عمر بن عبد العزیز
در مدینه بخدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام رسید جمعی

باشد موجب فرموده علی بوده چون نظر امیر بر من افتاد گفت خلیفه
فرموده است تعلیم فرزندان او امین و مأمون ترا سعادت بود همان
روز بدار الخلافه روانه شدم بخدمت خلیفه رسیدم امین و مأمون را
نزد من آوردند و در وقت شروع تعلیم طبقهای زر نثار کردند و هر ماه
ده هزار دینار برای وظیفه مقرر کردند و هر روز مرا اموال غیر محصور
ایثار فرمودند هم آمد روزی خلیفه گفت حاجتی داری از من بخواه گفتم میخواهم
رخصت فرمائی بصره رفته باشم کسان و خویشان خود را به نعم انعام
انعام خلیفه را با ایشان معلوم دارم و مراجعت کنم فرمود پس از رخصت
حکمی بوالی بصره نوشت که خود او با تمام اعیان مرا استقبال کنند و هفته
نوبت با اعیان شهر هدیه و سلام من آیند چون بصره رسیدم و اهل بصره
در رکاب من بسوی خانه خود رفتم و من در همه حجره آن کار قرار داشتم چون
بان گوشک همسایه رسیدم که خود هم میکشت امر کردم تا گوشک را خراب
کردند بعد از قرار در خانه همان بقال با تحفه پیش من با جمعی آمد و زبان
باعتذار گشود و همسایه ولیمه دار از خجلت خراب گوشک و از آن طعن و
استهزائی که بمن داده بود بسیار شرمسار گردید نصیحت امتیاز نوع
انسان از سایر حیوانات بفضیلت نطق و مزیت بیان است چنانکه گفته اند
لولا اللسان ما الانسان الا صورة ممثلة او بهیمة مهملة و در بسیط زمین
از صنایع و هنر و بدایع اصحاب خرد هیچ یادگاری پایدارتر از سخن نیست و
هیچ تذکره پایدارتر از نتیجه خاطر نه ما نسج الایدی یبلی و انما یبقی لنا

و بی‌نیازی با تو کرده تو با همه احتیاج کم‌ستمکاران را داری هم [illegible]
این سخن خنان را او اثر کرد که اگر بر در خواب بوده باشم [illegible] ملامت
مرا توفیق آن ده که ایشان را توهین کم [illegible] کردی [illegible]
انسان با یکدیگر از سر حقارت نگرد و استهزا [illegible]
نوع خود را جایز شمرد که دیگر عبارات رکیکه انشاء [illegible]
میشود حکایت نوشته است از نیاکان که در ایام تحصیل علم [illegible]
بفقر و فاقه میگذرانیدم و هر با ملا دکتر صبح صادق سید [illegible]
میشتافتم و در درس حاضر شدم مقال فضولی میکردم [illegible] از من سؤالی
مینمود بحرکات من استهزا میکرد تا در فنون علم [illegible] الا
رسیدم ولی از بی‌بضاعتی قدرت تحصیل نداشتم و مرا همسایه بود که
ابدا اعتنا بحال امثال من نداشت روزی از خانه او آمده دیدم بر سر کوچه
کوشکی ساخته که رنگ زرانیک نموده سوار شده از آنجا دیگر میسر شود
با او گفتم مرا این درد [illegible] آمد و سر [illegible] چرا این کوشک را [illegible]
او جوابی با استهزا گفت که هرگاه [illegible] تو خواهد از آنجا بکن [illegible]
این کوشک را خراب کنند من از این جواب دلشکسته خاطر و متاثر
شدم روز دیگر بر در خانه خود ایستاده بودم ناگاه ملازم امیر بصره آمد که
امیر را ملاقات کنی گفتم او را با من چه رجوع است و من با این جامه بمجلس
نتوانم آمد ملازم رفته بعد از ساعتی بازگشته یک دست جامه قیمتی و
هزار مثقال طلا پیش من گذاشت و گفت اینجا امیر را سوی [illegible] امیر [illegible]

تو برسم خرید و فروخت یا مشاطگی هرگز بخانهای بزرگان رفتی انجوان
گفت مادرم هرگز از خانه بیرون نیامدی امّا پدرم در باغات بزرگان بستانکاری
درختان و آب دادن بستانها بسیار رفتی امیر خلف از گفتهٔ خود نادم و از آن
سؤال پشیمان شد **نقلست** زنی حامله شوهر منکر کریه منظری داشت
زن بروی مرد نگاه کرده گفت وای بر من اگر آنچه در شکم من است شبیه
تو باشد مرد فی الفور گفت وای بر من اگر آنچه در شکم تست شبیه من نباشد
گویند معویه ریشش خیلی خفیف و کوسج بود اعتراض به سنت محاسن
مبارک حسن بن علی علیهما السلام کرد و از علت ستبای او و بدی که در
خود مسئلت نمود در جواب آنحضرت این آیه شریفه را خواند وَالْبَلَدُ
الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا و هم از او
نقلست که با عقیل بن ابیطالب گفتند انّکم لشبقا یا بنی هاشم عقیل
در جواب گفت هو منّا فی الرجال و فیکم فی النساء یعنی معویه بعقیل بر
سبیل تعریض گفت در بنی هاشم شهوت زیاد است عقیل در جواب گفت
که از ما شهوت در مردان ماست و از شما در زنان شماست **گویند**
ابن جوزی که طریقهٔ برگزیده بود و عقل را با شرع رعایت میکرد و با قضای
وقت گفتگو مینمود روزی وعظ میکرد خلیفه بر غرفه نشسته استماع مینمود
تحسین میکرد جمعی از ندمای خلیفه در مذهب او اختلاف کردند یکی
از آنجماعت بامر خلیفه بر رقعه نوشت باو فرستاد که خلفاء چند است
سه دفعه با تعیّن گفت اربع اربع اربع که اشاره با ئمهٔ اثنی عشر باشد

تا تنبیح الاقلام پس صواب آن بود که متکلم هرچند تواند در تهذیب
و تحسین سخن کوشد و سخن را سنجیده و پسندیده گوید تا مر او را وبال
نگردد و بغائله ندامت گرفتار نشود ابو المعالی در قابوس نامه
ذکر میکند که از نقاریف ادوار و حوادث روزگار مدتی در کنجه بخدمت
امیر ابو السوار بودم شبی از عجایب هر ولایتی سخن میرفت من گفتم در حوالی جرجان
چشمه ایست آنجا کرمی باشد که او را استرک خوانند اگر کسی از آن برداشته
پای بر او نهد آن تلخ شود امیر ابو السوار با حاضران مجلس سخنی دیگر گفت
شد من بفراست دریافتم که او این سخن را بر نادانی و کم خردی من حمل کرد قاصد
از کنجه بجرجان فرستادم و در آن باب محضری ساختم بشهادت اعیان
تمامت جرجان چنانکه آن محضر در مدت چهار ماه بمن رسید محضر را پیش
امیر بردم او آن محضر را مطالعه نموده و تبسم کرد و گفت دانم که از چون تو
دروغ نشاید اما چرا راستی باید گفت که چهار ماه روزگار باید بود و محضری
بگواهی جمعی از اقلیمی باید فرستاد تا قبول افتد **مقاله سیوم** در
در آداب محاوره و آن هم مشتمل بر نصایح و فوائد چند است **نصیحت**
در خطاب بتصریح یا کنایت رعایت آن کنند که طرف مقابل نتواند مطابوکفن
بمقام رد پیش آید و پاسخ بد دهد و او را بمقتضای کما تدین تدان با مثال گفته
خودش مجاب سازد و بعد از آن حکایت بدان لاحق شود **گویند** در عهد امیر
خلف که حاکم خراسان بود در نیشابور جوانی بود شبیه باو که هیچ کس
میان ایشان فرق نکردی روزی امیر خلف او را طلب کرد و پرسید که مادر

سرائی برای انسان همه وقت منافع و فواید زیاد دارد **حاجب**
بن زراره نزد انوشیروان رفت و اذن خواست کسری بدربان
فرمود از او بپرس کیست پس او جواب داد مردی هستم از عرب او را
بار دادند آمد پیش وی کسری ایستاد کسری خیلی با او اکرام و تعطّف
کرد پس از او پرسید تو کیستی گفت سیّد عرب کسری گفت آیا تو
نگفتی که مردی هستم از عرب گفت بلی ولکن چون پادشاه بمن اکرام نمود
والتفات فرمود حالا سیّد عرب شدم انوشیروان فرمود دهان
او را با جواهر پر کردند **نقلست** خسرو در کرم بغایت بود شیرین
در بخل بی نهایت خسرو ماهی تازه دوست میداشت روزی با شیرین نشسته
بودند مردی از عرب ماهی تازه پیش ایشان آورد خسرو چهار هزار درم
باو انعام داد شیرین گفت این معنی اسراف است نزد کرم چون در مقابل ماهی
عطای تو چهار هزار درم باشد در مقابل چیزی بالاتر از آن اگر همین مقدار
بود بر بی کفایتی تو حمل کنند و اگر بیشتر باشد خزینه کفایت نمیکند و
شیرین مبالغه کرد که او را طلب کن و بپرس که ماهی نر است یا ماده اگر
گوید نر است بگو من ماهی ماده دوست میدارم و اگر گوید ماده است
بگو ماهی نر دوست میدارم خسرو او را طلب کرد و گفت ایّها العرب سمکک
ذکر او انثی عرب زیرک بود مطلب را دریافت گفت سمکی لا ذکر ولا انثی
بل خنثی که هر دو آلت دارد این سخن بخسرو خوش آمد و بفرمود تا چهار
هزار درهم دیگر بدو دادند عرب چون درهم را برداشت تا برود و

رقعهٔ دیگر نوشته باو دادند یا تو مالکی هستی یا شافعی یا حنفی
رقعه باو دادند فی الفور گفت   الله مالکی والرسول شافعی
وانا حنفی   مذاهب شتّی للمحبّین فی الهوی   ولی مذهب فرد
اقول به وحدی   خلیفه را جواب او خوش آمد واعتقادش در حق
او زیاد شد **نقلست** شخصی عزیمت حج کرد بنا بر آنکه فرزند
خورد داشت هزار مثقال طلا پیش قاضی برد و در حضور عدول دار
القضاء تسلیم او کرد و گفت اگر مرا حالتی افتد مولانا وصی من است
آنچه او خواهد بفرزندان من برساند آن شخص در راه حج درگذشت
چون فرزندان او بحد رشد و بلوغ رسیدند وار قاضی امانت پدر طلب کردند
قاضی زیاده از صد مثقال بدیشان نداد ایشان فریاد برآوردند
که قاضی بر ما ظلم میکند قاضی اسبای خود را حاضر کرد تا ایشان گواهی
دادند که پدر اینها وصیت کرد آنچه تو خواهی بایشان بدهی ایشان بیچاره
ندانستند چه اینکه بر قاضی تشنیع زنند و بهر کس برسند قصه را باو
بگویند و انتصار بدهند بهلول مجنون از این قضیه خبردار شد
و ایشان را برداشته پیش قاضی رفته گفت چرا حق اینها را نمیدهی قاضی
گفت پدر ایشان وصیت کرده که آنچه من خود بخواهم بایشان بدهم
صد مثقال بیش نمیدهم بهلول گفت ایها القاضی آنچه تو میگوئی
نهصد مثقال است چرا ایشان را صد مثقال میدهی قاضی متنبه شد
و آن مبلغ را بایشان رسانید تتمه خوش محاورگی و نیکو سخن

سرائی

رمز است هر آیتی که در قرآن الف لام میم بود همه بخوانند تفسیر این
رموز معلوم نکردید خواجه ابوبکر قهستانی حاضر و هنوز درجهٔ
نشستن نداشت در میان ندیمان بر پای ایستاده بود گفت یا خداوند
خلیفه الف لام میم نوشته چون شما او را با پیلان تهدید فرموده
بودید خلیفه جواب نوشته الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل
شنیدم سلطان محمود حالتش متغیر شد و بسیار گریستی که مقتضی
دیانت بود و از خلیفه عذر خواست و ابوبکر قهستانی را خلعت و
اذن جلوس داد در حضرت او و با این نکته سخن درجهٔ نزول یافت
حکایت روزی کسری در شکارگاه گذارش بمزرعه افتاد
آنجا پیرمردی را دید که درخت زیتون میکارد کسری باو گفت یا شیخ
این درخت خیلی دیر ثمر رسد هد و تو ضعیف و ناتوانی این کشتکاری
چه ثمر بحال تو خواهد داد پیرمرد گفت آنکه پیش از ما آمدند ایشان
کاشتند ما ثمرهٔ آنها را خوردیم حالا ما هم میکاریم تا کسانیکه بعد از ما
می آیند بخورند و ثمرهٔ آنها را بردارند پس انوشیروان گفت زه و عادت
او چنان بود در حق هر کس باین کلمه متکلم میشد چهار هزار درهم باو
میدادند باین جهت چهار هزار درهم بان پیرمرد دادند پیر گفت چگونه
ملک از کشتکاری من تعجب میکرد و ثمرهٔ او را دیرتر بنظر میاورد و حال
آنکه اینجا کاشتم فی الفور ثمر داد انوشیروان دفعهٔ دیگر زه گفت مجدداً
چهار هزار درهم بشیخ دادند شیخ گفت سایر درختها اگر سالی یکدفعه

یکدرم از او بیفتاد و در برابر خسرو دوتا شد و آن درم را برداشت
شیرین گفت بنگر چه مردک خسیس است که آن یکدرم را نخواست دیگر
بگذارد خسرو بار دیگر او را طلب کرد گفت با چندین هزار درم که تو داده ای
یکدرم بدین بزرگی روا داشتی عرب گفت پادشاه را بقا باد چون در دیدم
آن درم صورت پادشاه هست ترسیدم اگر همانجا بگذارم و بگذرم کسی
ناذانی پای نهد خسرو را از سخن او خوش آمد چهار هزار درم دیگر
باو داد حکایت سلطان محمود خلیفهٔ بغداد القادر بالله را
نامه فرستاد گفت بایدما وراء النهر بمن بخشی القادر بالله گفت معاذ
الله این کار کنم و اگر تو بی فرمان من قصد ایشان کنی همه عالم را بر تو بشورانم
سلطان محمود از این سخن روی در هم کشید برسول خلیفه گفت قادر را
بگوی اینک آمدم با دو هزار پیل دار الخلافه را با پیلان خراب کنم و ویران
نمایم و خاک وی را بر پشت پیلان بغزنین آورم و تهدید عظیم نمود رسول رفت
و بعد از آن چندگاه باز آمد سلطان بنشست و حاجبان و غلامان صف
کشیدند و پیلان مست بر در سرای بداشتند و لشکر تعبیه کردند رسول
را بار دادند رسول بیامد و نامهٔ سربسته و مهر کرده پیش سلطان نهاد
گفت جواب نامه و تهدید شما است که خلیفه اندرین نامه نوشته است
خواجه ابونصر مشکانی که عمید دیوان رسائل بود نامه برداشت و باز کرد
اول نامه نوشته بود الم و آخر نامه الحمد لله و الصلوة علی محمد
و آله محمود با همه کاتبان محتشم در اندیشه افتادند که این چه

در آیت

چگونه است با این شدت زاری و جزع میکنی گفت سبب گریه من ترس
مرگ نیست که دیر یا زود خواهم مرد ولی از این افسوس دارم و پریشان
خاطرم که در مدت عمر همیشه پادشاه از من دلخوش بوده ولی در
نفس آخر اسباب نوعی فراهم آمد که مرا دشمن میدارد و من با چنین حالت
بدار دنیا میروم این سخن بپادشاه زیاد خوش آمد و در پاداش انحراف
از سر تقصیر او درگذشت **مقالهٔ سی و سیم** در بیان بعض حکمها
که مداومت بآنها اسباب تکمیل و آسایش انسان است و من یؤت الحکمة فقد
اوتی خیرا کثیرا ۰ **حکمت** خداوند در کلام مجید میفرماید و لا تستوی
الحسنة و لا السیئة ادفع بالتی هی احسن یعنی حسنه با سیئه برابر
نمیشود دفع کن با آنچه او احسن است یعنی طرف مقابل اگر خوبی کرد تو
بهتر از او خوبی کن چنانچه فرموده و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن
منها او ردوها الآیة و اگر بدی کرد در مقابل او بدی نکن بلکه با
خوبی او را دفع کن چو قدرت یافتی بر خصم قاهر بعفوش بند کن
تا بنده گردد فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم پس در
اینحال کسیکه میان تو و میان او عداوتست چنان مینماید که او دوست
مهربان است بمثابه قوم و خویش و اهل حال گفته اند در عفو لذتی
که در انتقام نیست حتی در بعض مزاجها و نفوس غالبه این معامله
چندان موذی و موثر است که بد کردن در حق آنها آن قدرها تاثیر
ندارد چنانکه گفته اند کاتش بگرمی عرق انفعال نیست ازجناب

ثمر دهد درختهای من در یکساعت دو دفعه ثمر داد انوشیروان بار
زه گفت بآن پیرمرد دفعهٔ دیگر چهار هزار درهم دادند که بهره از آنها
در گذشت و گفت اگر بیشتر از این خود را بصحبت این پیرمرد مشغول کنم
در بهای سخنان دلپذیر او خزانه من کافی نخواهد بود **منصور**
با جریر بن عبد الله در مقام معاتبه گفت اگر در مقابل فلان تقصیر و
گناه جوابی داری بگوی و عذری داری بخواه جریر گفت اگر عذر موجه و
جواب حسابی هم داشتم اقبالی بعرض او ندادم زیرا که نزد من صدق تو خلیفه
و عفو او محبوبتر است از رد قول او و اثبات برائت ذمه خودم منصور را
این سخن خوش آمد در حق او تلطف نمود و عفو کرد **یکی** از اعزه نزد ملکی
از ملوک رفت و او اذن جلوس باو داد آنشخص ننشست باز امر بجلوس کرد او
خلاف ادب دانسته ایستادگی نمود پادشاه گفت ادب در قبول امر من بهتر
از ادب در خلاف قول من **نقلست** محمد بن نعمان قصر خود را در
پیش روی قصر مامون بنا کرد بمامون باین جهت در بارهٔ او افسادی کردند
مامون او را خواست و باو گفت چرا قصر خود را در مقابل قصر من بنا کردی
محمد گفت دوست داشتم آن نعمتی را که در حق من عطا کرده او را مشاهده
نمائی و همیشه در پیشگاه چشم و مد نظر شما باشد بمامون جواب او خوش
آمد و بعطیهٔ او افزود **گویند** یکی از سلاطین در ازاء تقصیر و جنایتی
حکم بکشتن یکی از مقربان خود کرد که او بدلیری و شجاعت مشهور بود دید
او مضطربست گریه میکند پادشاه باو فرمود تو همیشه دم از دلیری مردی

چگونه

بر بخشیدن وعفو کردن از او زا این نعمت قدرت شکرانه قرار ده
گوینـد مجرمی را پیش ملکی بردند ملک گفت بای وجه تلقانی
یعنی بچه رو با من ملاقات میکنی مجرم گفت بالوجه الذی القی الله
وذنوبی اکثر وعقابه اکبر یعنی با آن رویکه با خدا ملاقات میکنم و
حال آنکه گناهان من بیشتر است وعذاب او بزرگتر ملک بگریست و
او را ببخشید **مقاله سی وچهارم** در بعض نصایح سودمند
نصیحت در راستا باش ودر کل خصوصیت قبل از استنائی
بی تملک است وقطع الفت پس از دوستی تلخ وشور و تا هر کس بخواهی که
دوستی کنی وانس والفت بگیری اولا بدوستان او نظر کن اگر همه تازه است
وهر روز یکی را دوست میگیرد ویکی را ترک میکند با چنان شخص هرگز
دوستی مکن وخود را بزحمت اذیت نده که فائده ندارد والبته درباره
تو نیز وقتی همان معامله کند که با دوستان مختلف خود کرده است
یار ناپایدار دوست مدار دوستی را نشاید این غدار واز مصاحب
بد بگریز واز صحبت ناجنس بپرهیز ونعم ما قیل آب را بین که چون
همی نالد هر دمی از همنشین ناهموار **فائده** چون دوستیهای
دنیا غالبا بسته باغراض مختلف وسریع الزوال است همینکه آن غرض از میان
رفت که محبت نیز از میان بیرود ودو باره میشود ایکونه محبت منجر بعداوت
میگردد زیراکه سابقه مودت برای طرف مقابل توقع وچشم داشت مخصوص
حاصل کرده همینکه او دید وقتی باقتضای آن عمل نمیشود اینمعنی رد دل

امیر علیه السلام فرموده است ازجر المسیء بثواب المحسن یعنی شخص گناه کار را
بثواب و جزای شخص نیکوکار زجر کن **تنبیه** باید دانست این
وقتی است که طرف مقابل خجالت بکشد و حیا کند و عفو و صفح را حمل
بعجز و ترس ننماید که دیگر باره اذای وارد آرد والّا پس عفو و صفح اسباب
مزید جرئت و جسارت ایشان میباشد و روا نیست چنانکه گفته اند
هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود اذا انت
اکرمت الکریم ملکته و ان انت اکرمت اللئیم تمرّدا ووضع
الندی فی موضع السیف بالعلی مضرّ کوضع السیف فی موضع
الندی جناب امیر علیه السلام میفرماید ردّوا الحجر من حیث جاء
فانّ الشرّ لا یدفعه الّا الشرّ **ودر زنجار** باز از آنحضرت است
استصلاح الاخیار باکرامهم و الاشرار بتادیبهم یعنی استصلاح
نیکوکاران باکرام ایشانست و اصلاح اشرار بتادیب آنها با کج روش
کج رو و با راست راست روان راست باخلق درین مسئله چون تیر و کمان
باش رو اشدّاء علی الکفّار باش خالد بر دلداری اغیار مبر
موعظه تا ممکن است باید از معتذر عذر را قبول کرد چنانکه
گفته اند و العذر عند کرام الناس مقبول و در مقام قدرت
بشکرانه این نعمت باید از گناه کار عفو نمود که جناب امیر مؤمنان
علیه السلام میفرماید اذا قدرت علی عدوّک فاجعل العفو عنه شکر
للقدرة علیه یعنی وقتیکه قادر شدی بر دشمن خود پس باید ظفر یافته

پس

مقامات با خیالات و تصورات خود بنا بگذارد و اگر بعلم استنباط
قوه اجتهاد حاصل کرده باید خود اجتهاد کند و الا لازم است
مقلد مجتهدی باشد که با امکان رجوع بمجتهد جایز التقلید حی در
در مسائل تقلیدیه عمل بی تقلید حرام است و اگر رجوع بمجتهد حی
متعذر یا متعسر شود فرموده علما اینست که در چنین حال عمل
احتیاط یا تقلید اعلم اموات اینکه کرده ...
بهر کسی رجوع کند تکلیف ساقط نیست ان الله ...
امام علیه السلام بجعفر ... خالطوا الناس معاشرة ان ... بکوا علیکم و
ان غبتم حنوا الیکم یعنی معاشرت کنید با مردم چنان ...
هرگاه شما بمیرید ... شما گریه کنند و اگر غایب باشید میل
نمایند بسوی شما **سخاوت** با همه خلق جهان گر چه از آن
بیشتر گره و کمتر برهند تو چنان زی که بمیری برهی نه
چنان چون تو بمیری برهند **نیکی** ره نیک مردان آزاده
گیر چو استاده دست افتاده گیر کسی نیک باشد بهر دو سرای
که نیکی رساند بخلق خدای **مروت** یکی بخدمت امام
جعفر صادق علیه السلام آمد پس با آنحضرت عرض کرد یا ابن رسول الله
خبر ده بمن مکارم اخلاق را پس آنحضرت فرمود العفو عمن ظلمك
یعنی بخشیدن از آنکه بتو ظلم کرده وصلة من قطعك وصله
کسیکه از تو قطع کرده و اعطاء من حرمك عطا کردن بکسیکه

او اسباب کینه بوده ممکنست تولید بغضی شرها نماید چنانکه فرموده
اتق شر من احسنت الیه یعنی کسیکه باو احسان کرده از شر او
پرهیز کن و در این صورت زمانی که شخص در راه محبت و مودت طرف
مقابل کشیده همه بعهده میرود برای شخص که عکس منظور اوست خود دیده
تا سفاهت زیاد حاصل میشود پس بهتر اینست که شخص با نفس خود
مجاهده کند و نفس خود را جدا از این محبتها و مودتهای رسمی و عار
اذن و عادت ندهد بلکه محبت و مودت باطنی و حقیقی را برای رضای
خدا قرار دهد که مستدام و با نتیجه باشد و اجر زحمات و اقدامات
او هرگز ضایع نشود که حب فی الله و بغض فی الله اثر مخصوص دارد
این گونه محبت است که خداوند او را اجر رسالت قرار داده میفرماید
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی مودتهای دیگر تماما نه
بلکه ناضر است چنانکه خداوند قسم مودتها را با اوثان تعبیر فرموده
انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی الحیوة الدنیا
فائدة امر توحید و معرفت صانع هم برای انسان و هم برای حیوان
فطریست ولی حیوان با غذا و لباس طبیعی ممکنست تعیش نماید لکن انسان
در هر دو محتاج باستاد و معلم است پس چنانچه انسان در لباس و غذا
طبیعی حاجت باستاد دارد که با غزل و طبخ و سایر تدابیر حکیمانه غذا و
لباس را مناسب حال او با صلاح آرد که مضر و مهلک نباشد همچنین است
حال او در غذای روحانی که عبارتست از علم و معرفت پس شخص در این

بملاحظهٔ اشخاص و حالات و اغراض تکلم نماید و برای پاس خاطر ایشان
و بد را بلباس خوب جلوه دهد و خوب را بلباس بد اینها مکن بجز بعضی
مردمان لجوج و عنود که خلوت شیطان و تعصب جاهلیت را و خود
شعار نموده صفات مذمومهٔ اقوام و اقارب خود را بملاحظهٔ اینها
و بستگی مذمت نمیکنند بلکه گاهی تمجید مینمایند و هرکس منع با
نهی از منکر مذمت و ملامت از ایشان نماید بد شان میاید و با او
معارضه میکنند و ایمش را غیرت میگذارند بلکه باشد بعضی اشخاص حسود
عنود که نمیتوانند سگی دیگر را ابر ببینند و عمل نیک ایشان را مبغوض میدارد
بلکه مردی و مردانگی و انصاف در این است که شخص نیک را نیک بگوید
اگرچه در دشمن ببیند و بد را از دشمن شمارد و بد بگوید اگرچه در دوست
خود مشاهده کند و از کوری و کری حب و بغض بپرهیزد حبک الشیء یعمی
و یصم **در کافی** از زهری مرویست که از علی بن الحسین علیهما السلام
سؤال شد از عصبیت پس آنحضرت فرمود عصبیتی که صاحب آن بجهت
او گناه کار میشود اینست که شخص قوم خود را دوست دارد و لکن از عصبیت است
که اعانت کند بقوم خود برای ظلم **و نیز در کافی** از ابی عبدالله علیه السلام
من کان فی قلبه خردل من عصبیة بعثه الله یوم القیمة مع اعراب الجاهلیة
یعنی آنحضرت فرمود هر کس در قلب او بقدر خردل عصبیت باشد خدا
برانگیزاند او را در روز قیامت با اعراب جاهلیت **ادب** رابع
ادب اینست که چون در مخاطبه و مسئلت از بزرگ بلفظ امر ادا نکند چنانکه

اونرا محروم نموده وَقُولِ الْحَقَّ وَلَوْ عَلَىٰ نَفْسِكَ وَكفتار حق اگرچه البته
بضرر خود ت باشد **فائده** شخص باید تولی وتبرا داشته باشد
که قلبا اهل حق را دوست دارد و اهل باطل را دشمن و قوام دین و
مردی و مردانگی هم بسته بتولی وتبراست **در کافی** از ابی جعفر
علیه السلام روایت نموده که بترجمه نقل میشود آنحضرت فرمود چون خواهی
بدانی که در تو خیری هست نظر بدل خود کن پس اگر اهل طاعت
خدا را یعنی کسانیرا که امر و نهی الهی را فرمان بردار و طریق بندگی
را شعار خود نموده اند دوست میداری و با اهل معصیت دشمنی
درگاه حضرت عزت دشمنی پس در تو خیری هست و خدای تعالی ترا دوست
میدارد و چون اهل طاعت و صلحا را دشمن داری و اهل معصیت و
فساق را دوست میداری پس در تو خیری نیست و خدای تعالی با تو دشمن
است و آدمی هرکس را دوست میدارد از نیک و بد محشور با اوست الهی
و اینکه در نماز میت وارد است اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا ظاهر اراده
از خیر همان دوستداری اهل حقست و معاداة با اهل باطل و تاکید
صلوات بآل محمد سلام الله علیهم و لعن بدشمنان ایشان نیز برای استحکام
و استقرار همین موالات و معاداتست که نجات شخص بسته باین دو چیز
میباشد باید شخص دشمن اُوَالِي مَنْ وَالَوْا وَأُعَادِي مَنْ عَادَوْا ازائمه
دین سلام الله علیهم همواره استوار نماید تا دین و ایمان بدو برقرار باشد
حکمت شخص عاقل با انصاف باید خوب را خوب گوید و بد را بد اگرچه

بملاله

النفس الاخبث یجعلها الفتی فان اطعت ثاقت والاثلث وبقیه
ما قال دو قرص نان اگر از گندم است اگر از جو دو تای جامه اگر کهنه است
اگر از نو بچهار گوشهٔ دیوار خود بخاطر جمع که کس نگوید از اینجا برخیز و
آنجا رو هزار بار نکوتر بنزد ابن یمین ز فر مملکت کیقباد و کیخسرو
عثمان بن عفان کیسهٔ از دراهم با غلام خود بابی ذر فرستاد و گفت اگر
ابوذر این دراهم را قبول کند تو آزاد خواهی بود پس غلام کیسهٔ دراهم را
بابی ذر آورد و الحاح کرد تا قبول کند و گفت اگر قبول نمائی مرا آزاد
من هست ابوذر قبول نکرد گفت بلی ولکن اگر قبول کنم آن بندگی مرهست
مقالهٔ سی و پنجم در وصایای نافعه ای عزیز اندک قبیح را بسیار
دان و معصیت جزئی را عظیم شمار چه اندک آتش با شرارها و شعلها
میشود و همیشه از نفست نگران باش و او را قوت و جرئت بر خلاف عقل
مده و عقلت را بمقاومت نفس نگر که سباع اگر قوتی بگیرد زنجیر خود را می گسلد
و پوستان خود را میدرد و هلاک میکند نفست اژدرها ست او کی
مرده است از غم بی آلتی افسرده است یقینا کاهی شراب و تریاک اگر
چه اندک و حقیر باشد لاعلاج شخص را بالاخره شربی و تریاکی بهم میرساند
بلکه و دود و دفینه تا از قمار شخص را مایل بقمار میسازد وصیة
مقتضای مروت آنست که شخص ظلم نکند و دروغ نگوید و خلف وعده
نکند از حضرت صادق علیه السلام مرویست من عامل الناس ولم یظلمهم
وحدثهم فلم یکذبهم ووعدهم فلم یخلفهم فذاک الذی تمت مروته و

در کلام مجید اشاره باین آداب هست حضرت ابراهیم که دعا در حق عاصیان
امت خود در غایت کرم باین عبارت کند و من عصانی فانک غفور
رحیم و همچنین عیسی علی نبینا و علیه السلام گفت ان تعذبهم
فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم و ایوب
علیه السلام باین عبارت باقصی الحاجات مناجات نمود انی
مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و نگفت اغفر و ارحم

نصیحت اینست تا توانی خود را پیش و سئوالات از ناکسان مکن
و نزد ابنای زمان و اهالی دون حاجت مبر که جناب امیر سلام الله علیه
فوت الحاجة اهون من طلبها عن غیر اهلها فوت حاجت سهل تر است
از طلب حاجت از نا اهل و صبر و قناعت را پیشه و شعار خود ساز
و برای حرص و طمع توقعات از مردم زمانه مکن و بدان که سؤال
سائل را ذلیل و طمع عالی و غیور را پست و علیل مینماید اخلاق
انسان را فاسد میکند آنکه شیران را کند روبه مزاج احتیاج
است احتیاج است احتیاج و قناعت بآنچه مقدور و میسر است
بهتر است و اسباب آسودگی و آزادی را بیشتر که آزادگان گفته اند
ما آبروی فقر و قناعت نمیبریم با پادشاه بگوی که روزی مقدر است
و دیگری گفته بنان خشک قناعت کنیم و جامه دلق که بار محنت
خود به که بار منت خلق و همینکه شخص نفس خود را بمقامی راضی کرد
آسوده میشود و الا طمع و حرص شخص را نمیگذارد آسوده گردد و ما

النفس

ولا تزیله القواصف و در این معنی شعری مثل خوبی نظم کرده دیگر
که بر کنار چناری کدو بنی بر رست و بر دوید بر او و بروز بیست
پرسید از چنار که تو چند ساله‌ای گفتا چنار سال من افزون از دویست
خندید و گفت من ز قد تو به بیست روز بگذشته‌ام بگو که ترا کاهلی
ز چیست با او چنار با چنین گفت کای کدو با تو مرا هنوز نه هنگام
داوری است فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان پیدا شود که
از من و تو هر دو مرد کیست **وصیة اخری** در مقام شهوت
و غضب خود داری کن که کف نفس در مرحله اول کار سهلی است ولی
همینکه جلو نفس را سست کردی کم کم راه زانده میکند و مانند اسب
سرکش ترا براهه میبرد و بکوه و صحرا میاندازد و بچاه و دریا میافکند
از بهرام نقل است که گفته است سزاوار برای پادشاه مقتدر
اینست عقاب بکند در حالتیکه غضب بر او مستولی است زیرا که در آن حالت
انسان از تعدی و تجاوز از حد عقوبت سالم نمیشود ولی وقتیکه عصبانیت
ساکت و حکمرانی بحال خود آمد باید امر بعقوبت کند تا باندازه که مقصر
مستوجب آنست خللی برسد زیرا همیشه نفس را از تبعیت هوا احتما باید
کرد و بقدر مباح قناعت نمود **یکی** از اطباء حاذق فرنگستان در
خاصیت و مضرت خشم گوید که بچشم خود دائماً دیدم که در حالت حدت
و کین بکودک شیرخوار شیر داد و بچه بی زبان مانند مارگزیدگان بر خود
پیچیدن گرفت **طبیب دیگر** مینویسد طفل شیرخوار را که مادر بعد از

اخوته و حرمت عینیّته و این وصیت را نیک نگاه دار که اینست شرط
مردی و مردانگی **وَصِيَّة** دست از طعام باز دار در حالیکه
اشتها باو داری و بدون میل و اشتها چیزی نخور و اندازه نخود
و خواب خود نگهدار اَقْبِلْ عَلَى النَّفْسِ وَاسْتَكْمِلْ فَضَائِلَهَا فَأَنْتَ
بِالنَّفْسِ لَا بِالْجِسْمِ اِنْسَانٌ انسانیت بافربهی بدن و تماشی لباس
نیست انسانیت خواص و آثار دیگر دارد **وَصِيَّة** از کارهای
مباح بی فائده خود را باز دار تا اقدام بمکروهات و مرجوحات نکنی و از
مکروهات اجتناب کن تا آلوده محرّمات نباشی و عمل براجحات و قربات
و مستحبّات را انس بگیر تا عمل واجبات و فرائض بر تو سهل و آسان گردد
با مردم بحسن ظن باش تا ایشان هم با تو بحسن ظن باشند وَمَنْ ظَنَّ بِاَخِيهِ خَيْرًا
فَصَدِّقْه از برادران مؤمن هر کس ترا خیرخواه خود داند البته خیرخواه
او باش و با احدی بخل و حسد مکن تا آسوده خاطر و آزاده دل باشی و خداوند
ترا در انظار محبوب فرماید و محبت ترا بقلوب بیفکند کار خود بسند راد
جوانمرد و خوشخوی و بخشنده باش چو حق با تو باشد تو با بنده باش
وَصِيَّة در حوادث و واردات روزگار صبور و با وقار باش که عجله
و اضطراب کار را خراب و تدبیرات انسان را ضایع مینماید و قوت قلب
و مردی و مردانگی و رشادت و شجاعت شخص در وقت ورود شدائد
معلوم میگردد در این مواقع شخص باید دست و پای خود را گم نکند و زود
از جا در نرود جناب امیر علیه السلام فرموده کُنْ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ

فرموده اند الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و اینگونه محبت
که دوام و ثبات پیدا میکند چنانکه گفته اند ، این عشق را زوال نباشد
بحکم آنکه ما پاک دیده ایم و تو هم پاک دامنی وَ این قوت طبیعی و
فطریست مانند محبت آباء و اجداد و اولاد و احفاد و از این است که
میان دو کس محبت پیدا میشود بدون ملاحظهٔ جمالی یا طمع جاه و مال
بلکه محض برای مناسبت ارواح ایشان با همدیگر و صور جمیله فی نفسه
مستحسن و ممدوح است و حسن ظاهر غالباً دلیل حسن باطن است چنانکه
فرموده اند اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه ولی باید شخص نیت خود را
صاف و بی عیب کند و بچشم خود علاج نماید تا بنظر خیانت بمال و عرض
کسی نظر نکند و خود را بعفت نگاه دارد که خداوند علیم خبیر عالم السر
نیت و سریرهٔ هر کس را بهتر میداند یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور
یعنی خداوند میداند خیانت کنندهٔ چشمها را و آنچه را که سینه ها
مخفی میکنند و هو اللطیف الخبیر مکن بد بفرزند مردم نگاه که فرزند
خویشت برآید تباه از جناب امیر علیه السلام مرویست من نظر الی غلام بتهمة
فقد قتلنی سبعین مرة و بدانکه نظر شهوه وحرامست در هر شریعتی و
و در هر طریقتی مذموم و از ذمائم صفات حیوانی و دور از مراسم انسانیت
در انجیل متی در باب پنجم گوید شنیده اید که بارباب سلف
گفته شده است که زنا مکن لکن من بشما میگویم هر کسی که بزنی از روی خواهش
نظر اندازد در همان دم در قلب خود با او زنا نموده پس اگر چشم راست

خشم مادرش شیر از پستان او نخورد دیدم بچه پنهانی بنالد و به صرع
گرفتار و تداوی تا آخر عمر فایده ندارد و پس از سی سال با همان حال وفات
و وداع جهان گفت **وصیت اخری** تباه ترین انواع عشق نفس
که موجب ذلت و نهایت تعب و مشقت میباشد عشق است که صرف
همگی همت بطلب شخص معین باشد از جهت سلطان شهوت و
عوارض این مرض در غایت رذالت بود و گاه باشد که بتلف نفس و
هلاکت دنیا و آخرت مؤدی گردد **محقق طوسی** علیه الرحمه در
در اخلاق ناصری گوید علاج آن بصرف فکر بود از محبوب بعملی که شخص
طاقت دارد با اشتغال بعلوم دقیقه و صناعات لطیفه که بفضل و دقت
مخصوص باشد و مجالست ندمای فاضل و جلسای صاحب طبع که خوش
ایشان در جمیع حالات بود که موجب تذکر خیالات فاسده نشود و احتراز
از حکایات عشاق و روایات اشعار ایشان و تسکین قوت شهوت بجماع
و چه باستعمال مطفیات و اگر این معالجات نافع نیفتد سفر دور و تحمل مشاق
و اقدام بر کارهای سخت نافع آید و امتناع از طعام و شراب بقدری که
قوای بدنی را ضعیف نرساند که مؤدی بسقوط و ضرر مفرط باشد معین
بر ازاله این مرض است انتهی و باید دانست مذموم همان محبت حیوانی و
و شهوانی است که منشأ آن قضاء شهوت و حسن طبیعت است ولی محبتی
که منشأ آن مجانست طباع ناطقه و مناسبت اخلاق طبیعیه و ملائمت
آراء و سلائق هم دیگر باشد مذموم نیست که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرموده اند

حدیثی در علل الشرایع دیدم نهی از مشاوره با سه کس بخیل و حریص و ضعیف فرموده اند چنانچه علتش واضح است و عقلا گفته اند مشاوره با اشخاص متعدد هم در یک مجلس خوب نیست که هیچیک نتوانند صرف رای خود را اظهار کنند **انوشیروان** نقل است با دو تن از وزرای خود در یک مجلس مشاوره نمود پس یکی از ایشان گفت سزاوار اینست پادشاه با ما در خلوت جدا جدا مشاوره فرمایند که هم سر محفوظ بماند و هم حزم رای معلوم شود و هم فسادی و خصومتی مابین ما دو نفر واقع نگردد و اگر سر منتشر شد هر دو مقصر و متهم نباشیم زیرا که یک نفر ذکر آن سر است نمیتواند فاش کند ولی با حضور دیگری اگر مطلب منتشر شود و از پرده در آید برای پادشاه اسباب شبهه مهیا شود و برای آن دو نفر نیز معاذیر وسعت بهم میرساند پس اگر سلطان عقاب کند برای گناه باید بد نفر عقاب کند و اگر هر دو را متهم کند لامحاله یکنفر بری را هم متهم کرده و اگر از هر دو عفو کند از یکی عفو کرده در حالتیکه او گناهی نداشته و از آن دیگر عفو کرده در حالتیکه با و از روی دلیل نمیتوانسته تقصیری وارد کند **نصیحت** هر کس پیش تو دیگران بد گفت از وی ایمن مباش و با او الفت مکن که با تو نیز ممکن است چنان کند که با دیگران مینماید **نصیحت** با خصم قوی پیکار با حالت ضعف خود پنجه کردن مشت بسندان زدن است و خود را آلت مسخره نمودن و با دشمن ضعیف جور کردن و او را پایمال و دنبال نمودن از نانجیبی و پست فطرتی است حکما

تو مر ترا بلغزاند قطعش کن و از خویشتن بر افکن از این جهت که ترا سود مندتر آنست که یک عضوی از اعضای تو تباه شود و تمام جسد در دوزخ افکنده نشود و اگر دست ذاتست تو مر ترا بلغزاند قطعش کن و از خویشتن بر افکن زیرا که از برای تو فائده مندتر آنست که یک جزوی از اجزای تو تباه گردد و همگی بدنت در جهنم انداخته نشود انتهی **در عیون الحیوة** بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمودند که هیچکس نیست مگر آنکه بهره از زنا می‌یابد و زنای چشمان نظر کردنست و زنای دهان بوسیدنست و زنای دستها لمس کردنست الحدیث و نیز آنحضرت فرمود که از زناکار شش خصلت می‌باشد سه عقوبت در دنیا و سه عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیاست نور او را میبرد و فقر و میکند و فنا و نیستی را نزدیک میکند و آنچه در آخرتست غضب پروردگار است و دشواری حساب و خلود در جهنم **مقالهٔ بیست و ششم** ایضا در ترجیح وصایای نافعه **وصیة** قال تعالی وشاورهم في الأمر در کارها مشاوره بهتر و بصواب نزدیکتر است زیرا که صاحب مطلب خود شکر مستشراست غالبا میل و اکراه او معتبر نیست و ممکن است میل و اکراه او از روی حرص و هوا و هوس باشد ولی مشیر که عاقل و بی غرض باشد تصدیق و تکذیب او از روی عقل و قاعده میباشد چنانچه حکما گفته اند رای المشیر صرف ورای المستشیر مشوب بالهوی مصلحت از قول سیداذان کامل عقل خود مشورت با رای نزدیکان و دوراندیشان کن

حکیمی

اورا بجهت ترحم و ماتم خلوت کرده آنها را معطل و بیکار گذاشتن ساقی
بتیمر و عمر مخالفت و گذار بیت المالست و از بن اسب که بطالت شوم و
ناشکوری میباشد و معنی بیکار و فکر دو شده است تمام انچه راکه
خدا و ند باو عطا کرده بجز در راه رضای خدا و کسب حلال برای که ان نفس
و چنانکه شخص کل بکسب اشتغال نماید متوبات عمده و وسیله تحصیل
رضای خدا وند میباشد برای نعمت دنیا که خاک بر سر آن منه
رست هر شغله با دبر کردن بیک روزه روز نعمتی از دست ولی
عادت ابدالدهر عار بر کردن **مقاله سی و هفتم** سی فقره
حکم ماثوره است یادگار دانشمندان و حکیمان **حکمت اول**
چنانکه سایه و تن را از همدیگر جدائی نیست هم چنین توفیق خداوندی از قرین
دیدار ان جدا نشود **دوم** مردم منافق و دورو حنظل را مانند که اورا
سبز است و مذاق تلخ **سوم** قوت اجساد از اشربه و اطعمه و اشربه است
و قوت عقول از علم و حکمت قوت جبرئیل از مطبخ نبود بود از دیدار
اخلاق و دود چنانکه جسد از فقدان طعام و غذا هلاک میشود عقل
نیز وقتیکه از معدن حکمت دور ماند ضایع و تباه خواهد بود **چهارم**
جهل و نادانی بدترین حالت بیچارگی و بینوائی است و عجب و تکبر شنیع ترین
حالت بیهودگی و تنهائی است **پنجم** شرم و حیائی بدترین قبایح و رسوائیست
ششم انصاف دفع خلاف مینماید و موجب ائتلاف میباشد **هفتم**
ستائش دهم نیز هانا پسندانست که در کار خیر و دفع شر که فرصت را

کهنه پنجه با غالب انداختن و پنجه مغلوب شکستن بی‌خردی و بی‌تربیت
مروت نباشد بر افتاده زور برد مرغ دون دانه از پیش مور
و با مردمان لئیم و دنی و پست فطرت هم نباید سر بسر گذاشت و باید
از آنها با بی‌اعتنائی گذشت وَلَلْکَفُّ عَنْ شَتْمِ اللَّئِیمِ تَکَرُّمًا اَضَرُّ بِهِ
مِنْ شَتْمِهِ حِینَ تَشْتِمُ **نصیحت** تا کسی را در چندین قضیه بیازمائی
بروی اعتماد مکن و احتیاط خود را از دست مده **وصیة** جناب
امیر علیه السلام میفرماید اِذَا وَصَلَتْ اِلَیْکُمْ اَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنَفِّرُوا اَقْصَاهَا
بِقِلَّةِ الشُّکْرِ یعنی وقتیکه بشما اطراف نعمتها رسید پس رم ندهید
اقصای او را بقلت شکر شخص باید برای تمنا و آرزوی نعمت تازه موهوم
از لذت نعمت حاضره و شکران خود را غافل نگرداند و آنچه در دست دارد
از نعمتهای حلال و نیکو قدر آنها را بداند و از آنها محظوظ شود که باز آن حضرت
فرماید اِحْذَرُوا نِفَارَ النِّعَمِ فَمَا کُلُّ شَارِدٍ بِمَرْدُودٍ وقال تعالی وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ
فَحَدِّثْ و بسا مردم که شب و روز و با آرزوهای دور و دراز عمر خود را تماما
ضایع میکنند و بان مالیخولیا و غصه‌ها از لذت نعمت حاضره محروم
میمانند که در حقیقت کفران نعمت است **وصیة** از بطالت و تنبلی
و بیکاری باید احتراز کرد که بطالت مقتضی محرومی دو جهانی باشد چه
اهمال رعایت مصلحت معاش مؤدی میشود بفقر و ذلت و هلاکت و تعطل
از اکتساب سعادت معادی مؤدی گردد با بطال غایت ایجاد و این معنی
نوعی مخاصمه و منازعه باشد با خدا و بدیکه خلقت شخص و اعضا و قوای

هر که با دانا و از خود معارضه کند تا بدانند که دانا است بدانند که
نادان است **شانزدهم** سعی نما قوی دلاوری کند یا دشمن
در هلاک خویش **هفدهم** اگر جور شکم نبودی هیچ مرغی
در دام صیاد نیفتادی بلکه صیاد خود دام ننهادی **هیجدهم**
حکیمی که با جهال در افتد باید عزت توقع ندارد و جاهلی که زبان آوری
بر حکیم غالب شود عجب نیست که باشد که جوهر را هم بشکند سنگ
اگر افتد و در هم شکند طاس طلا نشود قدر طلا کم نرسد فخر بسنگ
نوزدهم مشک آنست که خود ببوید نه آنکه عطار گوید **بیستم**
صیاد بی روزی در دجله ماهی نگیرد و ماهی بی اجل در خشکی نمیرد **بیست و یکم**
اینقدر بدان که معامله و تجارت باندک سودی قانع باش و مردم را با لجاج و
مکابره و خودستائی مگریزان **بیست و دوم** با کسانیکه طرف
حساب است حساب خود را کهنه مکن و بی سند و حجت معامله منما
بیست و سیم از زیادی دشمن بترس و در افزونی دوست سعی کن
که یک دشمن خواه قوی باشد یا ضعیف بیشتر است و صد دوست کمتر
ایشان کمتر دوستان کهنه را فراموش مکن حقوق ایشان را ضایع مکن
بیست و چهارم اینقدر بدان هر کار با طرف مقابل نوعی معامله کن که او ترا
بجوید و تو محتاج دنبال کردن او نباشی و ناچار بعقب نیفتی چنانکه مثلا قرض
داده رهنی یا ضامنی بگیر و کاری تمام کرده و صنعتی ساخته اگر در مقابل
اجرت و حق الجعاله توقع داری اجرت را نگرفته و مطمئن نبوده صنعت

نباید از دست داد جناب امیر علیه السلام فرموده اَلْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ
فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَیْرِ **هفتم** مال از بهر آسایش عمر است نه از بهر گرد
کردن مال دو کس مردند و حسرت بگور بردند یکی آنکه اندوخت
و نخورد دیگر آنکه دانست بعلم خود عمل نکرد **هشتم** هر آن سری
که داری با دوست در میان منه چه دانی وقتی دشمن گردد و هر بدی که
توانی بدشمن مرسان باشد که روزی دوست شود و در این معنی بر حدیث
از معصوم علیه السلام وارد است **نهم** رازی که خواهی نهان ماند با هیچکس
در میان منه اگرچه معتمد که هیچکس بهتر تو از تو مشفق تر نباشد رازی که
از یاران نهان با یار گفتم بارها زین پس نشاید گفتم کو راست چون من یارها
دهم دشمن ضعیف که در طاعت آید و دوستی نماید مقصود تو این است
قوی گردد بر دوستی دوستان چندان اعتماد نیست تا بتملق دشمنان چه
رسد دشمن از هر حیلتی نماند سلسله دوستی بجنباند پس بدوستی کاری
کند که بدشمنی نتواند **یازدهم** هر که دشمن را حقیر شمارد بدان ماند
که آتش اندک را مهمل گذارد **دوازدهم** سخن در میان دو دشمن
چنان گوی که چون دوست شوند خجل نباشی **سیزدهم** در انتهای
کاری مردد باشی آن طرف اختیار کن که بی آزار تر برآید که معصوم علیه السلام فرموده
دَعْ مَا یُرِیبُکَ اِلیٰ مَا لَا یُرِیبُکَ **چهاردهم** با آنکه در صلح زند جنگ مجوی که
خدا فرموده وَاِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا نهال دوستی بنشان که کام
دل ببار آرد نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد **پانزدهم**

هرکه

ندیده ام دیده بودن ... کاردانی کاو حق گواه باشد غیبا
و عقار و هم ما قال خواجه مهد کل بنیان تو بر دل میان فرق
وارد است اشکال این دانستن نزد داشتن خوشتر است شیخ سعدی ابلد
بکام خویش جهان را ... بگیر دکه هزار سال چو نوح ار بسی بگیر
بستان و باغ ساختن و ... ایوان و قصر سر بفلک بر کشیده
گیر هر نعمتی که هست بدنیا تو خورده گیر هر عشرتی که هست بدنیا
تو کرده گیر هر گنج و هر خزانه که شاهان نهاده اند آن گنج و آن خزانه
بدست آوریده گیر هر بنده را که هست به بلغار و روم و چین آن
بنده را بسیم و زر خود خریده گیر آن روز وا ببین که سر انجام عمر تست
صدبار پشت دست بدندان گزیده گیر سعدی ازین قفس بپرد مرغ
ناگهان روزی قفس دیده و مرغش پریده گیر از سقراط پرسیدند
که سبب فرط نشاط و قلت حزن تو چیست گفت که من دل بچیزی ننهم
که چون مفقود شود اندوهگین باشم بباید دانست ثانیاً که محقق طوسی
علیه الرحمه در اخلاق ناصری در فصلی نام گوید که حفظ صحت نفس
آن بود که بر محافظت فضائل مقصور بود چون نفس خیر و فاضل باشد
و بر نیل فضیلت و تحصیل سعادت متوفر و با قتناء ... دقیقی و حقیقی
شعوف و واجب بود و صاحب اهتمام با موری که مستدعی محافظت
این شرائط و اقامت این مراسم باشد و چنانکه قانون حفظ صحت بدن در طلب
استعمال ملائم مزاج بود قانون حفظ صحت نفس نیز ایثار معاشرت و مخالطت

خود را از دست داده و صاحب کار را فارغ مکن که بعد محتاج مطالبه
اجرت باشی و باین جهت خوار و بی مقدار شوی بیست و پنجم ای فرزند
اگر کسی با تو سخن گوید بخبر او ملتفت شو تا او سخن را بپایان رسانده در
میان کلام ابتداء و حرف او را قطع مکن بیست و ششم ای فرزند
از عیب جویی و بدگویی و عیب جویی پرهیز و بنفس خود عیب جو باش و در
اصلاح معایب خود بکوش بیست و هفتم ای عزیز در نزد اکابر در دعا
و تملق و فروتنی مبالغه مکن که آن علامت ضعف نفس و قبول خواری
و مذلت است نفس خود را عزیز دار که حد النفس را عزیز کرده که شخص نباید هرگز
باختیار خود را ذلیل بدارد بیست و هشتم هر چند در عالم کون
و فساد است ثبات و بقای آن محال است پس در محال طمع نباید کرد و نمو
متوقع اند و همچنین نباید بود بلکه همت بتحصیل مطلوبات مقصور باید
داشت و اذخار و استکثار را که داعی مباهات و افتخار باشد سزاوار
اینست شخص ترک کند تا بمفارقت آن متأسف نشود و بزوال و انتقال آن
متألم نگردد چون چنین کند فرحی یابد بی جزع و بیرامنی رسد بی فزع والا
اسیر حزن دایمی خواهد بود چه هیچ وقت از فوت مطلوبی و فقد محبوبی
خالی نخواهد بود بلکه آسودگی و آزادی در این است که شخص بآنچه دارد
دل نبندد و از فقدان آن متأثر و ملول نگردد و بعیش حاضر قانع شود قال تعالی
لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتیکم یکی از اهل حال گفتند تو چرا
درویش بیداری و چند طویله است و اکثر داری گفت من هیچ طویله را در کار

[illegible]

ندهام

وحکایت مستطاب و فکاهت محمود که مستدعی لذت باشد مباح
و مرخص بود و وجهی که مقتضی آن عقل باشد نه شهوت و از حد تو
بدر نبرد اسراف یا بمرتبه نقصان ندانجامد که بود تا داخل نباشد
آنچه احتراز فرموده ایم چه انبساط از آن نیز مانند دیگر اخلاق دو طرف بو
یکی بجانب افراط و بسمت مجون و خلاعت و فسق موسوم و دیگری
بجانب تفریط و بتعریف فدامت و عبوست و تندخوئی معروف و
مذموم و مرتبه وسط که بر شرائط اعتدال مشتمل بود ببشاشت و
طلاقت و حسن عشرت مشهور باشد و استحقاق اسم ظرافت بر صا
این رتبه مقصور و از اسباب حفظ صحت نفس التزام وظائف اعما
حمیده بود چه از قبیل نظریات و چه از قبیل عملیات بر وجهی که روز
بروز نفس را بخروج از عهده وظیفه از هر یکی مؤاخذه کند فی الخلا
و اهمال آن بهیچ وجه جائز نشمرد و این معنی بجای ریاضتی است در
طب جسمانی و مبالغه اطبای نفس در تعظیم امر این ریاضت از مبا
اطبای بدن در تعظیم نفع آن ریاضت بیشتر باشد چه نفس چون از موا
نظر معطل شود و از فکر در حقایق و خوض در معانی اعراض کند ببلد
و بلادت گراید و مواد خیرات عالم قدس از او منقطع شود و چون از
حلیه عمل عاطل گردد و با چنین کسل الفت گیرد بهلاکت نزدیک شود
چه این عطلت و تعطیل مستلزم انسلاخ از صورت انسانیست و رجو
بمرتبه بهایم و انتکاس حقیقی اینست نعوذ بالله منه اما چون طالب

کسانی باشد که در خصال مذکوره با او مشاکل و مشارک باشند چه هیچ چیز
تأثیر زیاده از تأثیر جلیس و خلیط نبود و همچنین احتراز از مؤانست و مجالست
کسانی که بدین مناقب متحلی نباشند و علی الخصوص از اختلاط اهل سخف
و رقص و گروهی که بمسخرگی و مجون شهرت یافته باشند تا همت ما طالبت
قبایح شهوات و نیل فواحش لذات مصروف گرداند چه تجنب از این
طایفه در حافظ صحت نفس مهمترین شرطی و واجب‌ترین چیزی بود و همچنین
از مخالطت ایشان حذر واجب بود از اصغای احادیث و حکایات و
استماع اخبار و محاورات و روایت اشعار و مزخرفات و حضور مجالس و
محافل ایشان خاصه که باستطابت نفس و میل طبیعت مشوب خواهد بود
حذر واجب بود چه از حضور یک مجمع یا از استماع یک حکایت نادره یا از روایت
یک بیت در آن شیوه چندان وسخ و خبث بنفس تعلق گیرد که تطهیر از
آن جز بروزگار دراز و معالجات دشوار میسر نگردد و بسیار بود که امثال
این حال سبب فساد فاضلان مهذب و مادهٔ غوایت عالمان مستبصر شود تا
بجوانان مستعد و متعلمان مسترشد چه رسد و سبب اینست که محبت لذات
بدنی و شوق براحات جسمانی در طبیعت انسانی مرکوز است از جهت نقصانی
که بحسب جبلت در او مفطور شده است و اگر نه سیاست ناموس عقل و قبول حکمت
بودی کافهٔ نوع انسان باین بلا مبتلا شدندی و اقتدا بافاضل و قنا
سعدا و اماثل بر مقدار ضرورت متمشی نگشتی و باید دانسته باشد
که مؤانست دوستان حقیقی و مداخلت با یاران موافق در مزاج مستعد

وحکایت

این صفتها بر نفس غالب شوند طبع نفس مایل بفسق و فجور و تعدی و
قتل و نهب و ظلم و فساد گردد إنَّ الانسان خُلِقَ هلوعاً اذا مسّه الشر
جزوعاً و اذا مسّه الخیر منوعاً چنانکه در خمیرهٔ انسان و این عناصر
عالم سفلی ملائکه نظر کردند گفتند أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفك
الدماء یعنی خداوندا آیا در زمین میگذاری کسی را که فساد کند و خونها
بریزد و ندانستند که چون اکسیر شریعت بر این مواد و فلزات طرح کنند
صفات حمیده پدید آید و این قالب نورانیت پذیرد که بهم میرسانند و لهذا خدا
فرموده إنی أعلم ما لا تعلمون من میدانم این جهت را که شما نمیدانید و خاصیت
کیمیاگری شرع اینست که این دو صفت را چون اسب رام کند تا هر جا خواهند
برانند که آن وقت نفس از امّارگی بمقام مطمئنه رسیده و بمعراج ارجعی الی
ربك میرسد و از این است فرموده انّ المؤمن أعزّ من الکبریت الاحمر

زیرا صفت و ترمیم نفس بکر حصول منشور بمقام غیب ابتقام است

مقالهٔ سی و هشتم مشتمل بر پنج فوائد دیگر است

فائدهٔ طبیه حفظ صحت از اهم اشیا است و اگر انسان اندکی
مواظب مزاج و حالات خود باشد الله آن را میتواند پیدا کند و بنا نهد و بعض
مزاجش ملتفت شود بل الانسان علی نفسه بصیرة و انا بعضی اسباب حفظ صحت را
در اینمقام یاد آوری مینمایم که من جمله پاکیزه داشتن بدن و لباس است
چرک و عفونت نگاهداری اعتدال است در ملبوس که بدن از صدمهٔ
سرما و گرما محفوظ باشد و استنشاق هوائیکه مقوی و مفرح روح
باشد باستعمال عطریات مناسب ترویح و تجدید هوا تبیین هر کس باید

و امور ارتیاض کرده و مؤنت ارتباطا و بس

به امور فکریه و ملازمت علوم عادت کند با صدق الفت
نظر و روبیه اسباب شمرد و با حق مستانس شود و طبعش
به سمعش از دروغ متنفر گردد چون بدین مرتبه کمال رسد بکر شود
بتدقیق بمطالعهٔ حکمت پردازد پس بمستودعات و ذخایر و اسرار
و غوامض آن علم ظفر یابد بدرجهٔ اقصی رسد انتهی **فائده سی ام**
بدانکه هوا و غضب نفس از خاصیت عناصر است هوا از خاصیت آب و
خاک است که نفس بآن سبب میل بسفل میکند و غضب از خاصیت باد و
آتش است که نفس بآنجهت میل بعلو و ترفع مینماید و این دو صفت
بالضروره باید در نفس باشد تا بهوا جذب منافع کند و بغضب
دفع مضرات نماید اما باید هر دو را بحد اعتدال نگاه داشت و هر یک
بفرمان شرع استعمال کرد و نباید گذاشت که بهیچ یک غالب شوند زیرا
که آن صفت بهائم و سباع است و حد اعتدال هوا آنست که در جذب
منافع بقدر حاجت قانع شود پس اگر میل زائد بقدر حاجت کند حرص
پیدا میشود و اگر بیشتر با دعم کند امل ظاهر میشود و اگر بچیز رکیک میل
کند دنائت و خست بهم میرسد و اگر میل بچیز لذیذ کند شهوت پدید
آید و اگر مایل بنگاه داری و ذخیره باشد بخل بهم میرسد و هکذا و اگر
غضب از حد اعتدال بگذرد بدخوئی و تکبر و عداوت و حقد و بی ثباتی
و عجب و غرور و امثال اینها حاصل شود و اگر غضب مغلوب هوا گردد
بی حمیتی و بی غیرتی و کسالت و عجز و دلت و نحو اینها پیدا میگردد

این

آب و رفع تشنگی نکند و بعد از آن میل طبع بر آب نخورد که زیادی آب
مضر است و از ادخال طعام بر طعام پیوسته محترز باشد چون طعام
خورد چندان حرکت نکند که طعام در معده قرار گیرد و باید که در اغلب
اوقات ناهار نبود چنانچه در زمستان بوقت پیشین و در تابستان در طرف
نهار چون لت کرها و در غذاهای مختلف ملائم را باید ملاحظه کرد مثلاً میان
عسل و خربزه و میان ماهی و شیر یا ماست یا تخم مرغ با ماهی جمع نکند که سبب
بعض امراض عمده میشود و از اعراض نفسانی همچو غضب بافراط و هم و فزع
و امثال آن خود را نگاه دارد و از هر کدام از اخلاط اربعه غلبه نماید
با غذای مناسب و الا با مختصر دوا او را از آن صولت بنشاند و چنانکه مکرر
شد تا لزوم بهم نرساند دوا نخورد و فصد و بد و نضرورت نکند و مزاج
بهم نزند و بدون لزوم مزاج را با پرهیز یا با از قوت نیندازد و وقت ورود
مرد در سفر مجرد دو وجود لباس را از خود دور نکند که ممکن است باعث
فوریت تاثیر هوا و احداث مرض گردد و اگر عرق کرده باشد عرق را با دامی
رفع کند و از آب سرد یا بکر مرئی فاصله داخل نشود غالب مضر بدن است
و مزاج را حتی المقدور در رسم و عادت خود باید داد بر دار جناب امیر علیه السلام
مرویست المعدة بیت كل داء والحمية رأس كل دواء واعط كل بدن ما عودته
یعنی معده خانه هر درد است و پرهیز راس جمیع دواها است و عطا کن هر
بدن آنچه را که عادت داده او را **فائدة** وقتی بسفر میرفتم و هوا هم خوب
نبود از طبیب دانشمندی در کلبه دستور العمل خواستم او گفت باید هوا

تخلی ملاحظه کند خواهد دید که شارع مقدس چه قدرها به تنظیف و تطهیر
مراقب و متوجه بوده چنانکه در دفن موتی و تعجیل در آن تأکیدات فرموده
و نبش قبر را حرام نموده که اسباب عفونت هوا نشود و از بول ایستاده
کردن و طول انداختن و بول کردن توی آب راکد و جاری نهی فرموده‌اند
دلیل مراقبت به عدم عفونت است و این روزها کتابی دیدم از ادارهٔ صحت
اطبّاء فرنگستان نوشته بودند که زهر وبا در بول ناخوش میشود و علت
سرایت این ناخوشی حیواناتی است که با ذرّه بین مشاهده کرده اند که شمرده اند
در بول صاحب این مرض از این حیوانات ملیان ملیان میباشند که از آنها تو
آبها و هوای مرطوب جانورها بسیار متولّد شده علت حدوث و شدّت
وبا و اسباب فساد آب و هوا میشوند و باید برای اقامت جائی اختیار کنند که
آب و هوای او از عروض عفونت و فساد دور باشد و خوبی و بدی آب در
حالت مزاج مدخلیت زیاد دارد چنانکه بتجربه رسیده ایام ناخوشیهای
عمومی جا و محله که آب او پاک و تمیز باشد سکنه آنجا کمتر ناخوش شده اند
و آنجا که منبع آب دور است و دست زیاد به آب میزنند و لباس و غیره در آن آب
میشویند و ملاحظهٔ پاکی و تنظیف آب نمیکنند آنجا ناخوشی زیاد میشود
و باید تا اشتهای صادق نباشد چیزی تناول نکنند و اگر اشتها باشد هما
و تاخیر در تناول جائز نیست چه به واسطهٔ آن مواد ردیه بمعده میرسد و باید
هنوز میل بطعام باقی باشد دست از اکل باز دارد چه امتلا متضمن مفاسد
بسیار است و همچنین است آب در موقع تشنگی صادق باید تاخیر در خوردن

آب

بان زنند غالباً موجب بجز ابی کلی میباشد وآن طب حسب این شعرها
ابو علی سینا از آن برای من نوشت و وصیت بحفظ آنها کرد   توقّ حماك
الله ادخال المطعم   على مطعم من قبل فعل الهواضم   وكل طعام يعجز
السن مضغه   فلا تبتلعه فهو شر المطاعم   واياك اياك العجوز
ووطئها   فما هي الا مثل سم الاراقم   ولا تك في وطي الكواعب مسرفاً
فاسرافه للعمر اقوى الهوادم   ولا تحبس الفضلات عند انقضائها
ولو كنت بين المرهفات الصوارم   ولا سيما عند المنام فنفضها
اذا ما اردت النوم الزم لازم   ودم على الحسيم الديماء فانها لقوة
ابدان اشد الدعائم   وكن مستحما كل يومين مرة   وحافظ على هذي
الخصال وداوم   ولا تتعرض للدواء وشربها   مدى الدهر الا عند
احدى العظائم   **فائدة** بعض عادات مذموم که هیچ فائده و
ثمره برای آنها نیست بلکه اسباب خسارت و ضرر است کلی ترک آنها
بهتر است عجب است بعض مردمان محترم دیده میشود که از برای بعض رسمها
مذموم با هم کدورت ظاهر مینمایند مثلاً قلیان کسی را بمجلس پیش
آورند یا بعد بیاورند و حالت شما را چه چیزی افزاید و از او چه بکاهد
چنانچه پیشترها در مجالس رسمی خواندن فاتحه میان اهل علم نوعی تمام
کرده میشد یکی از علمای اعلام که خدا غریق رحمتش فرماید این قید را
برداشت و حالا قید و کیل بودن یا بجای یا قبول در مجالس عقد باز برای
بعضی اسباب تولید کدر است و حالا انکه تقید باین رسوم و قیود بمعنی

باشی که هرچه طبیعت خو گرفته و عادت کرده عادت او را یکدفعه
از دست ندهی و طبیعت را بعادت راه ببر که صدمه و تکانی نخورد چه
در خوردن و چه آشامیدن و چه خوابیدن و چه در کم و کیف لباس و
چه در برداشت و برخواست و چه حرکت و سکون بهر حال قسمی باید حرکت
نمود که کار بر طبیعت شاق و ناگوار نباشد و طبیعت بحال خود باشد و اگر
شخص تغییر عادتی را لازم داند او را هم کم کم باید تغییر بدهد و مانند
اینست و مثل که شخص بدد و سبع و درنده دچار شد اگر حرکت رسمی
و عادی را یکدفعه تغییر بدهد مثلاً آرام راه میرفت بمحض دیدن او
راه را تند کند یا اینکه بایستد در زود درنده بحالت او بیشتر ملتفت
میشود و قصد او میکند و اگر با بی اعتنائی با همان حالت و عادت خود
راه برود اسلم است و اینست که بدون ضرورت دوا خوردن هم بدن
ضرر میکند زیرا که طبیعت را بهم میزند و باعث قوت تأثیر امراض میشود
و در حدیث وارد است اِجْتَنِبِ الدَّوَاءَ مَا احْتَمَلَ بَدَنُكَ الدَّاءَ فَإِنَّ كُلَّ
دَوَاءٍ يُورِثُ دَاءً آخَرَ یعنی پرهیز کن از دوا مادامیکه بدنت متحمل درد
باشد پس بدرستیکه هر دوا موروث دائی میشود و نیز فرموده اند که
اُدْفَعُوا مُعَالَجَةَ الْأَطِبَّاءِ مَا انْدَفَعَ عَنْكُمُ الدَّاءُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الْبِنَاءِ قَلِيلُهُ
يَجُرُّ إِلَى كَثِيرِهِ یعنی دفع کنید معالجۀ اطبا را مادامیکه خود بخود مندفع
شود از شما درد پس بدرستیکه او مانند بنا است که انسان بر بنا
میکشد چنانچه در بنائی که جزئی شکست و خرابی دارد اگر تعمیر کلنگی

باد

و لوازم تأهل و اندازهٔ صداق را غالب جاها چنان درشت بالا کرده
و رفته رفته بتکالیف مردم افزوده اند که این جهت اغلبی در تشکّل
و بی اولاد میمانند یا بجهت عدم استطاعت ناچار غیر کفو را اختیار
مینمایند و اینهمه بسیار بد است و با سرّ و منافی غرض حضرت پیغمبر صلّی
الله علیه و آله میباشد که فرموده اند تناکحوا و تناسلوا تکثروا الحدیث
در این قبیل رسوم و عادات هیچ لزومی ندارد شخص بدون ملاحظهٔ
بضاعت و استطاعت حالیهٔ خود بتقلید و تأسّی دیگران از اندازهٔ
مکنت پا را بیرون گذارد باستیصال و خرابی کشیده عوض فرح و شادی
چند روزه موقتی با هها و سالها غرق حیرت و حسرت دائمی و گرفتار
غم و غصه گردد خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت
بر این تقلید باد و از جملهٔ عادات مذمومه تفتیش از اعمال و افعال
خفیهٔ مردم و ظن بد در حق ایشان است قال تعالی انّ بعض الظنّ اثم و هکذا
سخن چینی و غیبت نمامی که بدترین صفتها است و باید دانست
اگر علم ضمائر و سرائر و خفایای اعمال و افعال صالح اهل عالم بودی
خداوند بهمه علم غیب عطا میفرمود ولی چون مصلحت نظم و انتظام عالم
در غیب دانی نبود لهذا خداوند پاره امورات را از مردم مخفی نمود و ما اوتیتم
من العلم الّا قلیلاً فرموده پس عیب جوئی و تفتیش خبایا و خفایا چون دور از
مصالح عامه است هر کس باین چیزها مرتکب شود ضرر و ندامت بیند و
دوستانش بوی بدبین و بدگمان گردند و نعم ما قیل بود در مقام تحریر دوستان

وبیفایده است ومعلوم نیست که وکالت از طرف زن چه رجحان و
شرافت است که بعضی مایل بآن است بهر حال رسوم وقیود دیگر هم بود
عمداً آنها را در این کتاب درج وثبت نکردیم تا شرح آنها اسباب زحمت
بعض مردم از مطالعهٔ این کتاب مستطاب نباشد مثلاً در برچیدن
مجالس مقید شدن باینکه شخص شاخصی با دعوت باید تعزیه را بر
چند مایهٔ تکلف برای بنده واسباب زحمت واذیت جمعی مؤمنین
ومایهٔ انتظار روز تجدید کار ایشان وانسر کی مجلس میشود واین قید لزوم
ندارد وباید روز وقت ورود مسافرین فاصله مقید بودن بوعده
خواستن از مردمان مختلف ومهمان طلبیدن از اهل ولایات و
وکلفت چنانکه در ولایت ما بنا بر کیفیات ولایات رسم شده باین طورها هیچ
حسنی ندارد ومایهٔ اذیت واردتازه واهل وعیال او است وهکذا
اخبار واعلان مردم برای استقبال خاصه اینکه از ورود مسافر وارد
هم کاغذ دعوت فرستاده باشند سبب اختلاف وزیادی بیمره است
وان قدرها که در شان شخص مسافر است همان قدرها از تکبر دادنی ومفتو
او بدر انتظار بیگاه مردم را بحال خود گذاشتن بهتر است تکلف وتکلف
خوبی ندارد بیشترها در بیرون مجالس تعزیه را سه روز قرار میدادند یا
وشام وتدارکات رسمی وکلفت زیاد واینها برای غالب اشخاص خیلی
تکلف واسباب زحمت بود یکی از اجلهٔ علماء که خداوند رحمتش فرماید
این تفصیل را مبدل باختصار کرد ومن جمله در این عصرها وضع غر

ولو

او مستکبر باید بود و خود این جماعت شکر کرد و ایشانرا از شرور محافظت نمود
و انواع رفق و لطف و مواسات با ایشان بکار برد تا ایشانرا بدوی میل
و محبت بکار خدمت برانگیزد و طبعاً از خدمات شخص ملول و افسرده خاطر
نباشند و خادم باید چنان داند که صاحبخانه در حفظ مال و آبرو و ناموس
او مثل مال خود سعی و غیرت خواهد کرد و او را از خود جدا نخواهد نمود تا او
نیز بطبیعت شرط هواداری و غیرت را در حفظ ناموس صاحبخانه بجای
آرد و این افعال وقتی از او صادر میشود که خود را از مال و نعمت مخدوم
بی بهره و بی نصیب نداند و از عزل بیجهت ایمن بود و اگر صاحب خود را
چنان بجای آرد که بجهت ضعف رای و عدم استقامت در عزیمت با اکراه
جزئی یا بیگاه او را از خود دور خواهد کرد و بحفظ مال و منال و آبروی
او نخواهد شد خود را در خدمت عاریتی شمرده مقام او مانند
مقام رهگذریان بوده شرط شفقت نگاه نمیدارد و دلش بمال و حال
صاحبش نمیسوزد و طریق عفو را نیز باید مفتوح نمود ما دام که از رشد
و صلاح او نومید نباشد و چون بجنایتی فحش که ابقای بر آن مذموم
بود موسوم گردید و بتادیب و تهذیب اصلاح او میسر نشد صواب آن
باشد که او را بزودی نفی و تبعید کنند تا بمخالطت او حالت دیگر خدم تباه
نشود و منشا امید دیگران سرایت نکند و خدمتکار را از این رو بتقدیم خدمت
و آزمایش از در رحم قربت و آسایش انداختن و اهمال در حفظ حقوق
ایشان نمودن باعث مایوسی خدمتکاران و تعطیل امورات و سبب

مباش صاحب غربت بیکس و بی یار مشوی • و در ورود مجالس
بزور و اذیت و تحکم در بالا دست مردم نشستن و با وجود وسعت
جا از گوشه و کنار اعراض نمودن و حتماً بمرکز صدر آمدن و جا را
بمردم تنگ کردن دور از انسانیت است و این حالتها در نظر مردمان
تربیت شده و اذیا بحال منافی مدنیت و خلاف ادمیت است و این
گونه صدرنشینی بقدر پر مگس بشان شخص نمی افزاید بلکه از شان
و مقام انسانیت خیلی میکاهد هم چنین کسیکه در مجلس نشسته و مکان
وسعت دارد وارد تازه بمجلس بیاید مقتضای انسانیت او این است که بان
وارد تازه جا بدهد و او را تکریم نماید و مطلقا از اهانت و استخفاف
احتراز کند از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست هر که پست و حقیر
کند مؤمن را خواه مسکین باشد و خواه غیر مسکین خدای تعالی باز نمی ایستد
از اذیت کردن و دشمنی با او تا رجوع از آنچه باین مؤمن کرده است و قال تعالی
تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا

مجلس مقاله سی و نهم در نیک و بد خدم و عبید و اهل و
عیال و برخی مواعظ و فوائد دیگر بسی مردم غافل از تربیت خدم و عبید صرف همت
کنند که غفلت موجب ندامت و سوء عاقبت است چه خدم و عبید بمنزله دست
و پای و سایر جوارح باشد از بدن هر کدام از آنها متکفل نظر باشد او بمنزله
چشم صاحب خانه است و آنکه با قدم کاری میکند بجای قدم اوست و انکس که
متکفل اموری باشد که باعانت دست در آن حاجت افتد بهر قائم مقام دست

از مصاحبت بد دور کنند و طفل را نگذارند که بمصاحبت و مجالست سفها که
مؤانست ایشان مقتضی فساد طبع بود اخلاق او فاسد گردد و او را
هر وقت باقتضای سن بشغلی و عملی وادار نمایند که بیکار نماند چه
نفس انسانی بر تعطیل صبر نکند اگر بشغل مناسبی وادار نشود لابد بلهو
و لعب و مشاغل باطل اوقات خود را ضایع مینماید و باید با و وظایف
دینی و نوامیس شرعی تعلیم دهند و بمواظبت مکارم اخلاق ترغیب
نمایند و در امتناع از آن تادیب کنند و محاسن اخبار و اشعار که با خیار
و سیر احرار تعلق دارد حفظ دهند و از اشعار سخیفه که بعشق و شرب
و قمار و سایر معاصی تعلق دارد احتراز نمایند و از تعصب بیجا و عناد
و طمع بمال و منال عباد و دروغ گوئی و فضولی و زیاده روی که طبیعت
کودکان بدان مایل بود منع کنند و باید که معلم عاقل و متدین و
درستکار که بشیرین سخنی و وقار و هیبت و مروت آراسته باشد
برای تعلیم آنها اختیار کنند عجب است از بعض اشخاص با همه قدرت و
استطاعت و علم و اطلاع برای تربیت و تعلیم اسبهای خود مراقبت مقیدند
که جلودار صاحب سررشته و مهتر قابل نگاه دارد ولی برای اطفال
خود هرگز مقید نیست که لله و مربی قابل با استعداد پیدا کند طفل
بدست مربی بی سر و پا و روستائی بی ادب میسپارد و رسوم و مواجب
معلم و لله را با کمال زحمت میرساند و حال آنکه با آنها باید نوعی
در آمد کنند که اولاد او را بمنزله اولاد خود شمارند و بشوق و میل

کاهلی در خدمات است و اما عیالی که باعث عمده و تاهل باید دو
چیز باشد حفظ مال و طلب نسل نه داعیهٔ شهوت و اغراض دیگر
که با آن غرضها غالباً انس و الفت دوام و استحکام پیدا نمیکند و زود
منجر بتفریق و طلاق میشود و مخصوصاً تاهل به نیت کسب مال و جاه
از زن شوم و بدشگون میباشد چنانچه بتجربه رسیده شده و زن
پارسا شریک مرد بود در تدبیر منزل و نائب او وقت غیبت و بهترین زنان
آنست که بعقل و دیانت و عفت و فطانت و حیا و رقت قلب و پند
و کوتاه زبانی و اطاعت شوهر و ایثار رضای او موسوم باشد و خوشخوئی
و مدارای او سبب موانست و تسلی هموم و جلای احزان شوهر گردد
و شخص باید خود را در چشم زن موقر و مهیب دارد تا زن در امتثال اوامر
و نواهی او اهمال نورزد و اگر از صلاحیت و شایستگی در او احساس
کند بزنی دیگر مائل نشود بهتر است چه غیرتی که در طبایع زنان مرکوز
بود با نقصان عقل ایشان از قبائح و فضائح و دیگر افعالی که موجب فساد
منزل و سوء مشارکت و عدم نظام و ناخوشی عیش باشد وادار مینماید
علاوه بر این میان زنان متعدد بعدالت و تسویه راه رفتن مشکلست
و خداوند پیغمبر میفرماید فان خفتم ان لا تعدلوا فواحدة و مرد در منزل
مانند دل است در بدن چنانکه یک دل منبع حیات دو بدن نتواند
بود یک مرد را نیز تنظیم دو منزل مشکلست و باید دانست که از همهٔ
اینها لازم تر توجه در تدبیر تربیت اولاد است که اولاد را از طفولیت

ملکات و فضائل صفات است و باید جوانان ساده و اطفال نورس را
از سیر و دخول این صفت پسندیده همواره ترغیب نمود و مفاسد بی غیرتی
را با ایشان ذهن نشین کرد و اسباب بی حمیتی را از ایشان دور نمود و اشکار
بنکاشت به پیرایه آتش نشاید فروخت که تا چشم برهم زنی خانه
سوخت **سعدی** از آن بی حمیت بباید گریخت که
نامردیش آب مردی بریخت پسر کو میان قلندر نشست پدر گو ز خیرش
فروشوی دست دریغش مخور بر هلاک و تلف که پیش از پدر
مرده به ناخلف نشاید هوس باختن با گلی که هر بامدادش بود
بلبلی **موعظه** معظم صید هادل ایشانست و محکم قیدها
کند احسان پیران و ضعیفان و بیوه زنان و سایر محتاجان را باید همه وقت
تفقد کرد و از رعایت حال ایشان غفلت ننمود خاصه مردمان نجیب و
عزیز را که روزگاری بعزت گذرانده بالاخره پریشان روزگار شده اند
گفت پیغمبر که رحم آرید بر حال من کان غنیا فافتقر در
بحار از تذکرة الخواص ابن جوزی نقل کرده که عبد الله مبارک یکسال حج
بجا میاورد و یکسال بجهاد می پرداخت و پنجاه سال بدین منوال عمر گذرانیده
بود در یکسال با پانصد دینار با خود برداشته بسوی بعضی از بازارهای
کوفه بیرون آمد که برای سفر مکه تدارکی بجا کند و اشتری بخرد دید زنی
علویه را نشسته است که در خرابه پر مرغ مرداری را میکند عبد الله گوید نزدیک
آن زن رفتم و گفتم چرا چنین کاری میکنی گفت ای عبد الله سؤال مکن از چیزی

طبع بتربیت آنها اقدام نماید و برای طفل تعلیم صنعت و
پیشه که با او بتواند امر معاش خود را بگذراند و تحصیل علم و کمال که
برای او موجب سعادت دارین باشد یقینا بهتر است از ارث گذاشتن ده
شش دانگ معتبره است زیرا که ملک در معرض زوال و تغییر است
ممکن است که بمرور بفروش برود و خرج شود یا غاصبی او را غصب و ضبط
نماید و چنین نیست علم و ادب و صنعت و هنر که ما دام الحیوة با شخص
هست نه دزد میبرد و نه بقرض و خرج میرود و مربی نانجیب بدفطرت بی‌دین و از معلّم صح
حق ناشناس خیلی خیلی حذر باید کرد بسا اطفال ساده لوح بواسطهٔ
این قبیل اشخاص ضایع و خراب شده و ناموس شخص از میان رفته که
عوام هیچ نفهم صاف ساده از چنین معلمین بد آیین که دکان و وسایط
و علم را دام اطوار شیطنت استعمال میکنند بسیار بهتر است از افلاطون نقل
شده که گفته است ان الفضیلة تستحیل فی النفس الردیة رذیلة کما یستحیل
الغذاء الصالح فی البدن السقیم الی الفساد یعنی فضیلت در نفس بد
مستحیل میشود ببدی چنانکه غذای صالح در بدن مریض مستحیل بفساد
میشود پس از این قبیل اشخاص که علوم ظاهره را دام خود و وسیلهٔ اغراض
نفسانی کرده اند خیلی باید حذر نمود ایشان گرگ‌اند در لباس میش
تنبیه از جملهٔ صفات مذمومه که از مهلکات عظیمه است بی غیرتی
و بی حمیتی است و آن کوتاهی و اهمال کردن است در محافظت آنچه نگاهبانی
آن لازم است از دین و عرض و اولاد و اموال و حمیت و غیرت از شرایف

ملکات

تحصیل قوتی روانه شد می‌گوید گروهی از مردم را دیدم بر گرد شخصی
جمع آمده پرسیدم که این شخص کیست گفتند این شیخ بلد است نزد او
نزد او رفته شرح حالت نمودم شیخ گفت بینه اقامه نمای بر دعاوی برنفی
خود دیگر بمن ملتفت نشد پس از او مایوس گشته بسوی مسجد عود
نمودم و کسی را نمی‌شناختم متحیر بودم در اثنای راه بشیخی دچار شد
که بر دکه نشسته و جمعی در اطراف او بودند پرسیدم که این کیست
گفتند این ضامن بلد است و مجوسی است پس محض اضطرار احوال
خود و گذارش و گفتگوی شیخ را با او خبر دادم فورا خادم خود را
طلبید و گفت برو سیده خود را بگو جامه‌های خود را بپوشد با این
بمسجد برو و دختران او را بخانه خود بیاورد پس با خادم بخانه او
آمدیم زنی بیرون آمد با کنیزان خند و با من بمسجد آمده دختران را
برداشته باتفاق بخانه خود آورد و برای ما خانه مخصوص تعیین نمود
ما را بحمام فرستاده جامه‌های نو پوشانیده بعد از صرف طعام انشب را
تا سودگی خاطر بسر بردیم چون نصف شب شد شیخ بلد در خواب
دید که قیامت قائم شده و لوای حمد بالای سر سید انام و در انجا قصری
مشاهده کرد پرسید این قصر از کیست گفتند از بکر د مسلمان موحد
است پس بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت انجناب از او
اعراض فرمود شیخ عرض کرد یا رسول الله از من اعراض میفرمائی و حال
انکه من مسلمانم آنحضرت فرمود بر اسلام خود بینه اقامه نمای شیخ

که بکار تو بیاید من الحاح کردم در سؤال گفت ای عبدالله مرا ملجا تو کرد
که ستر خود را در پیش تو ظاهر کنم بدانکه من زنی هستم علویه مرا چهار دختر
یتیم است که پدر ایشان در این نزدیکی وفات یافته و آبرومند بودیم و امروز
چهار روز است که ما چیزی نخورده ایم و بتحقیق حلال شد بر ما مردار پس
این میته را برای شما ستر ام تا برای یتیمان قوتی پیدا کنم عبدالله گوید من با
خود گفتم وای بر تو ای پیر مبارک چه بسیار غافل بوده بعد باو گفتم دامن
بگشا پس آن پانصد دینار را در دامن او ریختم و او روانه شد دیگر من
ملتفت نشد و من بمنزل خود برگشتم و امسال بمکه نرفتم تا آنکه حجاج معاودت
نمودند پس بزیارت همسایگان و اصحاب خود بیرون آمدم با هر که گفتم
خدا حج ترا قبول کند او نیز با من همین گفت و گفت ما و تو در فلان مکان و
فلان مکان با هم بودیم و چون بسیاری از مردمان با من این کلام را گفتند
پس من در آن شب متفکر بودم تا آنکه در خواب رسول خدا را دیدم آن جناب
فرمود ای عبدالله تعجب مکن در دستگیری تو دستگیری نمودی عاجزه از
اولاد مرا پس من سؤال نمودم از خدای تعالی که خلق کند ملکی را بصورت
تو و از قبل تو حج بجا آورد تا روز قیامت اکنون تو اگر خواهی حج کن و اگر
خواهی مکن **ایضاً** در بحار از ابن جوزی منقول است در بلخ مردی بود
از علویین وفات نموده و او را زنی و چند نفر دختری پس از وفات او آن زن
از خوف شماتت اهل ولایت دختران او را برداشته بسمرقند رفت و
در شدت سرما وارد سمرقند شد دختران را در مسجد فرود آورده خود برای

تحصیل

حذا طلب یاد نی کند واگر عمل بدی صادر شده باشد توبه و استغفار نماید **ارشاد** غالباً ثلث معاش انسان از اداریو اخلاق واعمال بد مینماید پس شخص باید همه وقت در صدد کسب وکار باشد که از ممر حلال برای خود وعیال زاه معیشت در روزی پیدا کند واز بیکاری وبیعاری بپرهیزد چنانکه در شرع مطهر باین معنی تاکید زیاد شده **فی الکافی** عن عمرو بن جمیع قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا خیر فیمن لا یحب المال من حلال یکف به وجهه ویقضی به دینه ویصل به رحمه یعنی خیر نیست در کسیکه دوست نمیدارد مال را از حلال که نگاه دارد با او آبروی خود را وادا نماید با او قرض خود را وصله رحم کند با او **وفیه ایضاً** عنه علیه السلام غنی یحجزک عن الظلم خیر من فقر یحملک علی الاثم وفیه ایضاً عن ابی عبد الله علیه السلام نعم العون الدنیا علی الآخرة انتهی **مقاله چهارم** متعلق بسلاطین وحکام وملوک قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ **نصیحت** شخص باید در خیرات عامه ساعی باشد وبکوشد واز شرور عامه احتناب کند ویرهیز نماید وخیرات عامه امن بود وسکون ومودت نیکی بکر وعدل وعفاف ولطف ووفا وامثال آن وشرور عامه خوف بود واضطراب وتنازع وجور وحرص وعنف وغدر وخیانت ومکر وغیبت وما نندان ومراقبت

پیغمبر ماند پس رسول صلعم فرمودند با فراموش کردی آنچه را که بزن علویه
گفتی و با او بی اعتنائی نمودی و این قصر مال آن شیخ است که علویه در
خانه او ست پس شیخ مسلمان از خواب بیدار شد با ناله و زاری و تمام
جستجوی علویه آمد پس با و خبر دادند که همان علویه حالا در خانه
فلان مجوس است پس شیخ نزد آن مجوس آمده علویه را طلبید و گفت هزار
دینار نیز از من بگیر علویه را بده آن مجوس گفت اگر دنیا و ما فیها را
بدهی نمیشود آنچه تو در خواب دیده من نیز دیده ام و غرفه بهشت و
آن قصرها را از جناب رسول خدا شنیده ام و بمسلمانی خود افتخار
مکن که من هم از برکت این علویه بشرف اسلام مشرف شده ام انتهی

موعظه دست عطا را تا توانی گشاده دار مگر اینکه که دخل با خرج
وفا نکند که از وقف روا نیست و عطای شخص دیگران صورت برای خودش
جفاست و بخل و اسراف هر دو مذموم قال تعالی ولا تجعل یدک مغلولة الی
عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا

موعظه
تا توانی هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال در خارج و مداخل و
منافع و مضرات دنیا و آخرت خود با نفس خویش مراجعه و محاسبه کن
مبادا خرج بدخل بیفزاید و مضرت بمنفعت غالب گردد و سیئه بحسنه
خدا نکرده زیادتی بکند که باعث بدبختی و شقاوت ابدی گردد و مایه تضییع
هلاکت شود از امام موسی کاظم علیه السلام مرویست که شیعه ما نیست
هر که هر روز محاسبه خود را نکند پس اگر عمل نیک از و سر زده باشد از

فی الفور حالتش تغییر یافت و گفت ترا چه شده و حاجت چیست گفت
فلان شخص از خاصان و مقربان تو فلان ملک مرا بغصب و عدوان
ضبط کرده و از ترس او احدی جرأت عرض پیش شما ندارد منصور گفت
کلام اول را دو باره اعاده کن آن شخص همان کلام را باز اعاده کرد منصور
گریه نمود و امر کرد ملک را از غاصب گرفته بتصرف او دادند و حکومت
آن ناحیه از آن شخص ظالم را معزول نمود جامی ای بلندار قدمت پایهٔ
تخت تاج را گوهر تو مایهٔ بخت کرده الطاف ازل همرهیت
ایمن و شاهی تو ظل اللهیت منصب خسرویت داده خدای کاوری
قاعدهٔ عدل بجای بیخ ظلم از دل خود بکن شاخ ظالم بسیاست
بشکن نامه‌ها را فنا انجام است انچه جاوید بماند نام است
جم ازین بزم شد و جام نماند وز جم و جام بجز نام نماند حیف
باشد که دگران روز گران از تو پسندند گناه دگران روی دل
صحبت دینداران دار که خرابیست ز بیدینان کار سفله
کافی که سرافراخته‌اند بهر دنیا همه دین باخته‌اند جاهلانند
بسی جاه طلب خویشتن را علما کرده لقب گر ستم دیدهٔ از
کشور تو داد خواهان برسد بر در تو بر تو مظلومی خود عرض
کند بر تو فریاد رسی فرض کند بین که آن ظلم ز ظالم بمثل
کرده و با تو چه آری بعمل سختی روز جزا آسان کن از برای
دیگران هم آن کن گوش بر قصهٔ محتاجان دار کار حاجت طلبان را

سلاطین و رؤسا در این دو مرحله خیلی موثر است که گفته‌اند الناس
علی دین ملوکهم **موعظه** عهده ملکداری و حکومت کار
بزرگیست بیدار و هشیار باید بودن و بیدل و همت همه وقت با حال بود
تا از دست و زبان او چیزی نرود که صلاح ملک و دین در آن نباشد و
اِذا حَکَمتُم بَینَ النّاسِ اَن تَحکُموا بِالعَدلِ وَ اِنَّ اللهَ یَأمُرُ بِالعَدلِ وَالاِحسان
بقای دولت با عدالت است و نظام مملکت منوط بسیاست او آورده‌اند
زمانی که منصور از جانب برادر خود سفاح والی ارمنیه برای مظالم
نشسته بود مردی داخل شد و گفت ایها الامیر مظلمه دارم ولی اول از من مثلی
بشنو بعد تا مظلمه خود را عرض کنم منصور گفت بگوی آن مرد گفت
چنین یافتم که خداوند مردم را بطبقات و درجات آفریده پس طفل
وقتیکه بدنیا بر آمد اول غیر از مادر کسی را نمی‌شناسد و چون مادر کمی
مطلبید در مقام خوف و اضطرار پناه بمادر میبرد تا اینکه بطبقه
بالا میرود و میداند که پدرش کافی تر از مادر است آنوقت اگر صدمه
باو برسد بسوی پدر پناه میبرد تا اینکه از این مرتبه نیز بالاتر برود آنوقت
پادشاه خود را میشناسد اگر از آنجانب صدمه رسد و ستمی
وارد شود بسلطان خود پناه میبرد و از او دادخواهی میکند و وقتیکه
از طرف او ظلم و ستم رسید بخدای خود پناه میبرد و آن خدا پیش
طلب همه او نسبت بما یکی است ای امیر حالا من نزد حضرت میخواهم و بخدا
پناه میبرم با این حالت من تو بحال خود نظر کن راوی گوید منصور

پس دوست تر دارید از برای او آنچه را که برای خودتان دوست میدارید و ناخوش دارید از برای او آنچه را که خود ناخوش میدارید انتهی
در تفسیر صافی از حضرت رسول صلی الله علیه واله روایت کرده که آنحضرت فرموده اند طاعة السلطان واجبة و من ترک طاعة السلطان فقد ترک طاعة الله و یدخل فی نهیه و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة درهای ابواب الجنان مینویسد خلق هر کشور و سکنه هر بوم و بر را از سلطان مطاع و فرمان فرمای لازم الاتباع ناچار است و در این عرصهٔ نمنه جز که کرکان نفوس شریره را دندان طمع بخون و مال مردم تیز است بدون حفظ و حراست ملوک کذای رمهٔ رعیت و عجزا فراهم آمدن اسباب امنیت میباشند بغایت دشوار و وجود این طبقهٔ عالی مقدار که سرمایهٔ امنیت روزگار ند از اعظم نعم الهی است و قصور در شکرگذاری ایشان کفران نعمت نامتناهی است ارشاد شخص باید همیشه مصلحت کلیه و عامه را بصیر و صلاح شخصی خود مقدم بدارد تا خدا وند فلوب عامه مردم را با و رؤف و مهربان فرماید یکی از صلحا میگفت اگر دعوت من مستجاب بودی اول دعای سلطان را میکردم کرد عای من برای خود بحال دیگران چندان ثمر ندارد و لیکن اگر سلطان را دعا کنم و دعایم مستجاب گردد هم خود و هم دیگران بعدل و صلاح او آسوده میباشند و نفعش عام میشود و هذا دعاء للرعیة شامل بلکه هرگاه سلطان عادل دست رس نباشد و نظم کلیه و رفع ظلم

زود گذار تا رعیت ز ملک شاد نشد ملک از سعی وی آباد
نشد **فائده** پادشاهان اسلام سایه آفریدگارند و منظور
خاص پروردگار که وجود ایشانرا خداوند اسباب امنیت بلاد نموده
و مایه آسایش عباد فرموده تا زمین سوز شوکت و صولت ایشان
از فتنه و فسادها ایمن گردد و بوجود مسعود ایشان بساط عدل و داد
میان بلاد و عبادها گسترده شود و چون ایشان حافظ حدود و ثغور مسلمانان
و کافی و کفیل امن و امان باشند حفظ حقوق ایشان بر همه رعایا و
زیردستان لازم است و حتی الامکان اطاعت اوامر و نواهی ایشان
بر همه اهالی بلدان که در حوزه حمایت ایشان از اعادی و دشمنان محفوظ اند
واجب و متحتم است تا بواسطه کاهلی و سستی رعیت در اطاعت رخنه بامر
دولت و خللی باطراف مملکت وارد نشود و مسلمانان از صدمات
وارده مصون و محروس مانند و باین جهت مخالفت سلاطین بلکه
آئین تحریر نیاسوم و در شریعت مطهره منهی و مذموم است
شیخ صدوق علیه الرحمه در امالی خود از امام موسی علیه السلام روایت
کرده که ترجمه نقل میشود آنحضرت فرمود ای گروه شیعه ذلیل نکنید
رقاب خود را بسبب ترک اطاعت پادشاه خود تا پس هرگاه آن پادشاه
عادل باشد از خدا بخواهید که او را پایدار بدارد و اگر جور و ستم کننده
باشد پس سؤال نمائید از خدا اصلاح او را پس بدرستیکه صلاح شما
در صلاح سلطان شما است و بدرستیکه سلطان عادل بمنزله پدر مهربان است

بود است

در آن امارت و در ایام آن دولت هر چیزی را با اجل و مدت خود که بود
خداوند مقدّر و مقرّر است و جمع نماید بواسطهٔ آن امارت غنائم
و فوائد را و با او مقاتله شود دشمن و مأمون گردد با او راهها و گرفته
شود با او حق از قوی برای ضعیف تا اینکه آسوده گردد و استراحت
بیابد مؤمن نیکوکار و آسودگی حاصل شود مردم را از فاجر بدکردار
انتهی پس اگر سلطان عادل هم نباشد مؤمن نباید کاری بکند که مایهٔ
اختلال نظم کلیّه و مورث فتنه و هرج و مرج شود حکماء گفته اند که
شرّ قلیل که باعث خیر کثیر باشد خیر است چنانچه بریدن انگشت مار گزیده
که متضمّن بقا و حیات شخص باشد شرّ قلیلی است که متضمّن خیر کثیر است
و اینست معنی حکم دفع افسد بفاسد که تمام رفتار انبیاء و اولیاء
و حکماء و عقلاء بلکه مجاری قدر و قضای خدا در این زمینه است که
مصلحت کل و کلّی را همیشه بصلاح جزء و جزئی مقدّم میدارند
فرشته که وکیل است بر خزاین باد   چه غم خورد که بمیرد چراغ بیوه زنی
و کسیکه علم و احاطه باطراف کار ندارد بجهة عدم علم و خبرت تعبّر و
حکمت بحیرت می افتد و تعجب میکند و در اینمقام مثلی و اشعار چندی
از ملا جامی که مؤیّد اینکلمات حکمت آیات بود بخاطر رسید برای تنبّه
خاطر ناظران ثبت افتاد جامی   ای که زین تنگ فضا گشته اسیر
گاه نالان ز رشته و گه ز زیر   گاه بر کار قدر طعنه زنی   گاه از
دور قضا ناله کنی   پرده تنگدلی ساز مکن   داستان گله آغا

دیگر آن با سلطان غیر عادل باشد بار تکلیف مسلمین تمکین و اطاعت
است و اعانت در حفظ نظم کلیه و امنیت رُبَّما یُؤیِّدُ اللهُ الدّینَ بالرَّجُلِ
الفاسق حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بنده
مصلحت عام را مرحوم مغفور حاجی ملا محمّد علی معروف فقیه ری
در بحر الجواهر مینویسد بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
که هر که متعرض پادشاه جائری شود و بسبب او ببلیّه مبتلا گردد خدا
او را در آن بلا اجر ندهد و بر آن شدت او را صبر عطا نفرماید جناب
امیر مؤمنان چنانچه در نهج البلاغه مرویست در جواب خوارج که میگفتند
لا حکم الّا لله یعنی حکم نیست مگر برای خدا که مقصودشان ردّ ریاست
و سلطنت بود فرمود نعم انّه لا حُکمَ الّا لله وَلکنّ هؤلاءِ یَقولونَ لا اِمرَةَ الّا
لله وَاَنَّهُ لابُدَّ لِلنّاسِ مِن اَمیرٍ بَرٍّ او فاجرٍ یَعمَلُ فی اِمرَتِهِ المُؤمِنُ وَیَستَمتِعُ فیها
الکافِرُ وَیُبَلِّغُ اللهُ فیها الاَجَلَ وَیُجمَعُ بِهِ الفَیءُ وَیُقاتَلُ بِهِ العَدُوُّ وَتَأمَنُ
بِهِ السُّبُلُ وَیُؤخَذُ بِهِ لِلضَّعیفِ مِنَ القَوِیِّ حَتّی یَستَریحَ بَرٌّ وَیُستَراحَ مِن
فاجِرٍ یعنی آنحضرت فرمود بلی نیست حکمی از برای احدی مگر از برای خدا
ولکن مراد ایشان از این سخن نه اینست بلکه میگویند هرگز ما را امیری و
سلطانی در کار نیست و حال آنکه هرگز ما را لابد و ناچار است از امارت
امیری و سلطنت سلطانی خواه آنکه آن سلطان و امیر نیکوکار باشد
یا فاجر گناهکار تا آنکه مؤمن اعمال خود را در امارت او بعمل آورد و از
سلطنت او بهره خود دار گردد و تمتع اخذ کند کافر تا آنکه برساند خداوند

یقین و وهم را گفت نزدیک فلان چشمه نشین بنگر قدرت
ما را از کمین موسی آنجا شد و پنهان بنشست منتظر پای بلا مان
بنشست دید کز راه سواری در رسید چون خضر رخت بسر چشمه
کشید جامه کند از تن و زد غوطه در آب تن فرو شست و بر آمد
بشتاب جامه پوشید و ره خانه گرفت ره سوی منظر کاشانه
گرفت بر زمین ماند از و کیسهٔ زر از دل سفله ز دیبا پرتر
پس از آن کودکی آمد از راه جانب کیسه اش افتاد نگاه از چپ و
راست کس را چو ندید کیسه بر بود و سوی خانه دوید بعد از
ان دید که نابینائی راه چشمه بعصا پیمائی آمد و ساخت
وضوئی بنیاد بست بر یک طرف احرام نماز ناگهان کیسه فراموش
کرده خبر از وی خود و هش کرده آمد و کیسه بجا باز نیافت
بهر پرسش دست بر کور شتافت کور با وی سخنی گفت درشت زد
بر و قهر کنان تیغ و کشت موسی آن صورت هایل چو بدید گفت
گفت کای تختگهت عرش مجید آن یکی کیسهٔ پر زر برده وین دگر
ضربت خنجر خورده کیسه آن برد بر این زخم چراست پیش شرع و
خرد این حکم خطاست آمدش وحی که این نکته شناس کار ما راست
نباید بقیاس داشت آن کودک نورس پدری مزد را بهر کسان
کارگری در عمارتگری مرد سوار کرد یک چند بمزدوری کار
مزد نگرفته بیفتاد و بمرد مزد او بود در آن کیسه که برد کور

مکن نفع شه پیش بود از ضررش چه او نیز هم افزون
شرش گنج بی رنج ندید است کسی گل بی خار نچید است کسی گر نه
شحنه داور عالم بودی کار عالم همه در هم بودی گر شبان پاس
ندارد رمه را گرگ از پای در آرد همه را باغبان گر نه براند ز تماشا
قرص انجیر شود نان کلاغ تیغ او گر به میان شد نشود کید یاجوج
فتنه رد نشود افسر شه کنگره دولت تست کمرش بسته بی خدمت
تست قهر او گر نشود شحنه شهر شهد در کام کسان گردد زهر
در حضر روشنی رایت از اوست در سفر ایمنی راحت از اوست
شو تو گر ستمی زاوره کرد دست ظلم دگران کوته کرد تخم روزی
کرد دهقان کارد مکنت از بازوی سلطان دارد تاجران رخت
سوی شهر از مدد شاه آرند پاسبان شب اوار دزد است حارس
روز تو او بی مزد است مسجد و منبر از او معمور است دین و
دولت ز خرابی دور است از برای تو یکی کار گذار گر پی مزد کند
اینهمه کار گر دو صد گنج گهر افشانی مزد یک روزه او نتوانی
این همه ناله و فریاد چراست گر چه پیش تو بود ظلم نمای شاید
آن عدل بود پیش خدای **ولد ایضاً** گفت روزی بمناجات
کلیم کای جهاندار خداوند کریم بودلم روزن حکمت کشای
عدل در صورت ظلم بنمای گفتنا نور یقینت نبود طاقت
دیدنا بینت نبود گفت یا رب بده آن نور مرا وا فکن از ضعف

[illegible]

[illegible]

یقین

مهمست اصلاح دین و دنیای طبقهٔ رعیت نیز در این است
و اقتضای حکم مدنیت همین که همه مردم در حفظ حدود مملکت باهم
معاون و مساعد باشند و نفع و ضرر کل و کلی را نفع و ضرر همدیگر
دانند بنی آدم اعضای یکدیگرند   که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار   دگر عضوها را نماند قرار
فریش الخوانی قوة للمودم   انست که هر کس خیر خواه عامه و صلاح
مخلوق خدا را بخواهد خداوند روز بروز همت روشان و قوت او
افزوده و او را از شر دشمنان محفوظ میفرماید و در این باب خیلی
تجربه ها شنیده شده من کان لله کان الله معه در معراج
السعادة می نویسد همانکه بر شهریاران و ملوک معدلت
رعیت پروری لازم و محتم است که سایهٔ مرحمت و شفقت بر سر کافهٔ
خلائق بگسترند بر کافهٔ رعایا و عامهٔ برایا نیز واجب است که از جادهٔ
اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جایز ندانسته همواره طریق یکرنگی و
اخلاص به ملوک داشته باشند و نام نامی ایشانرا در خلوت و جلوت بتعظیم و تکریم
برند و دعای ایشانرا بر ذمهٔ همت لازم شمارند مؤلف اضعف گوید در این کتاب
آنچه ذکر شود تمام مرام بیان حکم کلیه است که بملاحظهٔ رضای حق و صلاح
دنیا و عقبی مطابق فرموده علما و حکما برای مردم مانی غرض که سالک
سبیل هدایت باشند الفای یکونه وصایا میشود تا تکلیف سیر و سلوک
خود را بدانند منظور و غرض دیگر نیست   تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

مقتول از این گور پیش   ریخت خون پدر قاتل خویش   کشتش
امر ونه پسر بهر قصاص   وز بد روز جزا داد خلاص   **ارشاد**
باید دانست که قوام دین و نظام امور مسلمین بسته بسیف و قلمست
وَالسَّيفُ اَصدَقُ اِنباءً مِنَ الكُتُبِ **مجلسی علیه الرحمة** در عین
الحیوة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که جناب رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده دو صنف از امت من هرگاه ایشان فاسد شدند جمیع امت
فاسد شدند صحابه پرسیدند یا رسول الله ایشان کیستند فرمود فقیهان و
پادشاهان پس باید همیشه دعا کرد که این دو صنف در صلاح و صواب
باهم مساعد و موافق باشند که چنانچه احادیث و اخبار در وصف
سلاطین مجاهدین دین بسیار است در حق علماء نیز فرموده اند مِدادُ
العُلَماءِ اَفضَلُ مِن دِماءِ الشُّهَداءِ پس قدر اینها را نیز نیک باید دانست و
احترام ایشان را بنحو بهتر مرعی داشت که نظم عالم و عیش بنی آدم و صلاح
دین و دنیا منوط بموافقت رؤساء دولت است با علما و رؤساء ملت
تا دست بدست داده بحسن اتفاق با قلم و قدم و شمشیر و تدبیر مصالح ملک
و ملت را محفوظ دارند و در اینجا صلاح دین و دولت است از روی
ارادت بکوشند المُلكُ وَالدِّينُ تَوأمان وَيَدُ اللهِ عَلَى الجَماعَة آری
باتفاق جهان را توان گرفت   و هر کس از اولیای دولت و رؤسای
ملت در این اتحاد و اتفاق بکوشند البته ماجور و مثاب خواهد
بود که اینمعنی عمده باعث نظام دولت و قوام امر ملت و شریعت و مایهٔ

میمنت است

گمان بد دادن فما و بظن و تخمین این و آن در حق ایشان بد گفتن دور
از آداب علماء و دیدن صلحاء میباشد پس خواه از طبقه امراء باشد
و خواه از طبقه علماء بدون تحقیق محض تقلید بعض اسنادها با نها
دادن با وجود اظهار برائت خود شان دور از مروت و خلاف حکم
شریعت است قال تعالی ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین
آمنوا لهم عذاب الیم الایة و حال آنکه ما ها بنا بظاهر شرع مکلف هستیم
امر باطن نیستیم همینکه شخص اقرار بتوحید و اسلام مینماید و از کفر و
الحاد تبری میکند بنا بظاهر اقرار ما باید او را مسلم بدانیم و در
صورتیکه از اعمال و اقوال او شبهه هم وارد شود همینکه او خود تاویل
صحیح و توجیه صریح گفته خود نمود باید تاویل او را قبول کنیم در مراوده
و مخالطه مردم بعسر و حرج بیفتند امر مسلمانان باشکال بکشد که شرع
سهل و سمحه میباشد قال تعالی و لا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست
مؤمنا پس اقوال و افعال مؤمنین را حمل بر صحت باید نمود که خداوند الله
و لا تجسسوا فرموده هر چند در این عصر تا بهر ملاحظه باشد بعضی
مسئله تفسیق و تکفیر را قدری سهل و آسان نموده بلکه از اینمعنی بعضی
لذتی هم دارند چنانکه صاحب مجالس المؤمنین را اکثر اسناد بشیعه بودن
جمعی از علماء و عرفاء و شعراء نموده شیعه تراش ملقب میکنند و
اینمعنی را باو عیب میگیرند و حال آنکه او بمقتضای شریعت ظاهر عمل کرده
و اقاریر و اقاویل حتی اشخاص را حجت نموده و باید دانست که شبهه در بنگی

وما علینا الا البلاغ المبین تحقیق در اخبار و احادیثی که مذمت

سبب اعانت سلاطین جور و حکام جور وارد است حق در معنا آن

چنانکه بعض علمای محققین تصریح فرموده ظاهر اینست مراد ازینها

سلاطین اهل خلاف بوده است که خود را در مقابل ائمه دین صاحب

حکم و خلیفه پیغمبر صلوات الله علیه میدانستند و خود شان را لقب

امیر المومنین ملقب میداشتند مثل سلاطین بنی امیه لعنهم الله تعالی

و سلاطین بنی عباس و امثال ایشان بخلاف سلاطین شیعه که مقصود

و مراد ایشان رواج شرع و اجرای حکم دین و تبعیت شریعت سید المرسلین است

و اگر از خود و اتباع ایشان هم بغفلت و اتفاق بخلاف ما انزل الله حکمی

صادر شود و ظلم و ستمی بر رعیت وارد گردد با پشیمانی و ندامت بمقام

تدارک آن میایند و در صدد تلافی میباشند و هرگز خود شان را

در معنی صاحب حکم نمیدانند و ظلم و ستم را ملکه برای خود قرار نداده

اند پس شمول اخبار سلاطین جور باین قبیل سلاطین بیک آئین نبی

و دین الله مشکل است چنانکه صاحب شرح کبیر و صاحب حدائق نیز باین معنی

تصریح کرده اند ملک ذاهبین خلق و پیرایه کس که را ضعیف کرد

بازار کس متصرف قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا

من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب

احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب

رحیم ابغض بکفنه هر کس و نا کس در حق مردمان مسلم بشبهه

نکاره

وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
در عین الحیوة از علی بن الحسین علیهما السلام که آنحضرت فرمود
حقتعالی بموسی علیه السلام وحی نمود که ای موسی مرا دوست دار و دوست
من گردان و مرا دوست ایشان کن گفت خداوندا چون کنم که ایشان
چنین شوند فرمود که بیاد ایشان آور نعمتهای مرا تا مرا دوست دارند
بدرستیکه اگر یکی را که از درگاه من گریخته باشد یا از ساحت عزت
من گم شده باشد بسوی من برگردانی بهتر است از برای تو از صد سال
عبادت که روزها روزه باشی و شبها را ایستاده باشی موسی گفت
که آن بنده گریخته کدام است فرمود که گناهکاران فرمان من
نمیبرند پرسید گم شده کیست فرمود آن جاهل که شریعت نمیداند و طریق
عبادت و بندگی و راه خوشنودی مرا نمیداند **در کافی** از ابی جعفر
علیه السلام در جملهٔ حدیثی از محمد بن مسلم که از آنحضرت روایت میکند
فرمود کلما عاد المؤمن بالاستغفار والتوبة عاد الله علیه بالمغفرة و
ان الله غفور رحیم یقبل التوبة ویعفو عن السیئات فایاک ان تقنط
المؤمنین من رحمة الله یعنی دور کن خود را از آنکه مأیوس گردانی مؤمنان را
از رحمت خدا که رحمت خدا وسیع است و مقام کرمش بس رفیع جا
لطف خاصیش با هر تن است — که هر بنده گوید خدای من است
وفی الریاض بعد نقل جملة من الاخبار الواردة فی النهی عن معاونة
الظلمة قال وان قلنا بالعموم ولو فی نحو المباحات فالظاهر من النصوص

فسق اشخاص بتهمه موضوع است و این امر بتقلید راست نمی آید
مانند اینکه بعض مؤمنین مایع معین را شراب دانسته از او اجتناب
مینمایند خود شخص مکلف وقتیکه دید و فهمید که شراب نیست باید
بفهم خود عمل کند و او را پاک و حلال بداند هر چند شخص صالح دیگر
اگر چه مجتهد باشد او را شراب فهمیده و حکم بنجاست و حرمت او
کرده و بالعکس چنانکه شخص موثوق معتمدی مایع معینی را سرکه داند و
او را پاک و حلال شمارد ولی تو او را شراب بدانی تکلیف اجتناب از اوست
همچنین است حال در باب خوبی و بدی اشخاص که شخص مکلف باید خود احتمالها
و غور رسی نماید بتقلید دیگران حکم بفسق و کفر بعض اشخاص ننماید که
همان اشخاص مدعی عدالت و اسلام میباشند و در این بابها احتیاط
لازم است هیچ وقت نباید مردم را از رحمت و مغفرت خداوند مأیوس
کرد بسا صلحاء در زی و لباس امراء دیده شده که مراقبت ایشان بنفس
سهل است مستحبات شرع انور نیز همیشه مواظبند و کمال دیانت و امانت را
دارند گویا بعض مؤمنین غفلت نموده اند از وخامت مأیوس کردن مسلمی
از رحمت واسعه خدا و قال تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً در صافی از قمی
که این آیه در باب شیعه علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده و انحضرت فرموده
در قرآن و سمعت از ابن ابی عمیر نیست برای ایشان عیب رحمت خدا اجمع از
شیعیان انحضرت را باید مأیوس کرد و حال آنکه خداوند میفرماید

ولا

و بقدر معتقد در کف نفس نماید پس والبته با این نیت ماجور و مثاب خواهند بود
بر آستانهٔ میخانه گر سری بینی   مزن بپای که معلوم نیست نیت او
فافهم و تبصّر در **حدائق** و بعض کتب حدیث معتبرهٔ دیگر از حضرت
رضا علیه السلام روایت است که ترجمه نقل میشود بدرستیکه در دربهای ظلمه کسانی
هست که خداوند روشن و نورانی کرده با ایشان برهان حق را و تمکین
داده است برای ایشان در شهرها تا اینکه دفع کنند مضرتها را از آنها از
اولیاء و دوستان خود و با ایشان اصلاح نماید امور و احوال مسلمین را بجهة
اینکه آنها ملجأ و پناهگاه مؤمنان میباشند از ضرر و بسوی آنها است محل
رجوع صاحبان حاجت از شیعه ما با ایشان مطمئن میکند خدا قلب مؤمنان
را در دار ظلم ایشانند مؤمنون حقا ایشانند امنای خدا در زمین و
ایشانند نور خدا وند در رعیت ایشان و روشن میشود نور ایشان برای
اهل سموات چنانکه روشن میشود ستارگان باهل زمین از نور
ایشان بروز قیامت روشن میشود آفریده شده اند آنها والله
از برای بهشت و خلق شده است بهشت از برای ایشان پس گوارا باد مر
ایشان را چه میشود یکی از شما هر گاه که بخواهد نائل شود بتمام اینها
راوی گوید عرض کردم خدا مرا فدای تو کرداند بچه سبب بچه وسیله
فرمود با اینها میشود پس شاد میکند ما را یا داخل سرور بقلب شیعه ما
پس باش از ایشان یا محمد اسمعی و محمد راوی مخاطب حدیث است و اینحکایت
شریفه را دیدم که یکی از اجله و رؤسا و معتبرین علماء نجف اشرف یکی

سیاقاً اختصاص الحکم بمعونة الظلمة من اهل الخلاف فلا یحرم اعانة
سلاطین اهل الحق فی الامور المباحة و یجوز حبّ بقائهم لایمانهم و دفع
شرور اعدائهم **و فاضل نراقی** مرحوم در کتاب مجالس المتقین
نقل میکند کفارة باب السلطان قضاء حوائج الاخوان که از صادق
علیه السلام روایت **و نیز در ان کتاب** مینویسد که در حدیث معتبر است
انّ هؤلاء المؤمنون حقّاً و امناء الله و نور الله فی رعیتهم یوم القیمة یزهر
نورهم لاهل السموات کما تزهر الکواکب لاهل الارض خلقوا والله
للجنة و خلقت الجنة لهم وانّما من جبار الّا و معه مؤمن یدفع الله
به عن المؤمنین **و فی الحدائق** بعد ذکر جملة من الاخبار الدالة علی
التحریم فی المباحات ایضاً قال الظاهر انّ المراد من هذا التاکید و التشدید
من الاخبار الواردة فی هذا المقام انّما هو سلاطین الجور المدعین للامامة
من الامویة و العباسیة و من حذا حذوهم کما هو ظاهر من سیاقها و مصرح
به فی بعضها لا مطلق الظالم و الفاسق و ان کان الظلم محرّماً مطلقاً و علی هذا
فلو احبّ احد بقاء شاکر من المؤمنین و الشیعة لحبّ المؤمنین و حفظ
بیضة الدین من الاعداء و المخالفین فالظاهر انّه غیر داخل فی الاخبار
المذکورة انتهی **تبیین** بسا میشود که شخص صالح دیندار متقی
پی هیچ کاری برای قضاء حوائج اخوان مؤمنین و رفع ظلم و ستم ظالمان
از مظلومین از خود و متعلقانش داخل اتباع ظالم گردد و از بعض او
محسوب شود ولی قلباً هرگز راضی و خوشنود از اعمال نامشروع او نباشد

دهند

تما لابد بیندیشیده استقصی **تنبیهات** کارهای بزرگ را بمردم تا
آزموده و نیک فطرت بنا باید تفویض کرد که سودی نکند و پشیمانی آرد
و بالاخره ما بر خفت و زحمت میشود و مردمان متهم نا بهنر کار را تفحص
بنا باید نمی قرینه خود کرد و دانند که طبیعت ایشان در روی اثر کند و اگر فرضا
اثر نکرد بخود او متهم میشود و از او تادیب اشخاص دیگر که همان فعل از دیگر
درست نیاید **ارشاد** هر کس نزد بزرگی مقرب و معتبر باشد حتی
المقدور نباید پاس دیگران از او کرده و بلکه کوفی از مردم را شعار خود سازد
تا بتواند باید در اصلاح حال مردم ساعی شود هر که شاه ان کند که
او گوید حیف باشد که جز نکو گوید که پایین زبر دستان از بزرگان
خلاف مصلحت ایشان است **حکایت** مقصری پیش خاقان مغفور
فتحعلی شاه مبرور البسه الله حلل النور آورده ند فی الفور حکم بکشتنش
کرد و فرمود هر کس توسطی از او نماید او را نیز خواهم کشت یکی از وزرای ایشان
بحضور بعرض رسانید که با وجود چنین حکم سخت امتثال ما چاکران هرگز
حد و جرئت توسط و التماس در عفو جرم و تقصیر او نخواهد بود و لی
وظیفه دولتخواهی و حقوق نمک خوارگی خود میداند عرض کند در باب
هیچ مقصری اینگونه حکم روا نیست زیرا که در این صورت امید او از همه جا
قطع میشود و بجمله منقطع و متوسل میشود و در انتقام محل خوف و خطر
زیاد میباشد این حرف بخاقان مغفور اثر کرد و از سر تقصیر او در گذشت
یکی از وزرای دیگر عرض کرد که این معنی حالا بتجربه رسید و بحمد الله از

از علمای ابرار در تجدید و بخط خود نوشته و تصحیح فرموده بود و نعم ما
در حق من بدرد کشی ظن بد مبر   کالوده گشت خرقه ولی پاکدامنم
چنانکه در عصرهای قدیم بسیاری قبیل اشخاص از علمای ربانیین و صلحا
مؤمنین از قبل قضاة و سلاطین بوده و برای مصالح عامه با ایشان
مماشات فرموده اند مثل ثقه جلیل علی بن یقطین و محمد بن اسمعیل بن
بزیع از اجلّه رواة و نجاشی اعلی الله مقامهم و جمله از علمای اعلام مثل
سید مرتضی علم الهدی و محقق طوسی خواجه نصیر الدین قدس الله علامه
حلی اعلی الله مقامهم و از متأخرین مانند محقق ثانی در سلطنت شاه اسمعیل
صفوی و شیخنا البهائی و علامه رضوان الله علیهم و امثال ایشان از
متقدمین و متأخرین و الاعمال بالنیات **و در جواهر الکلام**
بعد از نقل ادله کراهت معا و ننتظمه در مباحات گوید هذا کله فی ظلمة
المخالفین و سلاطینهم و اما سلاطین اهل الحق فالظاهر عدم الکراهة
فی اعانتهم فی المباحات لکن لا علی وجه یکون من جندهم و اعوانهم بل لا
یبعد عدم الحرمة فی حیث بقائهم خصوصا اذا کان بقصد صحیح من قوة کلمة
اهل الحق و عزهم و الله العالم کی بانیت و قصد یقینا حکم مختلف میشود
و فی الریاض الظاهر من النصوص سیما فی اختصاص الحکم بمعونة الظلمة
من اهل الخلاف فلا یحرم اعانة سلاطین اهل الحق فی الامور المباحة و یجوز
حیث بقائهم لایمانهم و دفع شرور اعدائهم الا ان عبارات الاصحاب
مطلقة و لعله لتخصیص التحریم فیها ما لا اعانة فی الامور المحرمة و ذلک

مما

ی تابوت موضع بدبختی بریمی ببر فی جهنم ۲ **ایقاظ** ظلم و تعدّی روی
در حقوق و حدود حرم مادّه و منشاء هرگونه رذائل و مفاسد است
و منافی مدنیّت و انسانیّت و نتیجهٔ غضب و شهوت و از آثار سبعیّت
و حیوانیّت میباشد و نعم ما قال صبا دمی بحریفان نه بر دست
آزار مکو که کارکنان فلک زبردستند خیلی ظالمان را دیده‌ام
بانواع و اقسام ذلّتها و محنتها دچار کشته و کلّی قطع نسل شده
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات
بترس از گفتهٔ خداوند انّ ربّک لبالمرصاد وسیعلم الّذین ظلموا
ایّ منقلبٍ ینقلبون و نعم ما قیل آه دل مظلوم بسوهان ماند
گر خود نبرد برنده را تیز کند عجب است از بعض ظلّام و ستمکاران
که خود قدح ظالمان را می‌نمایند و اگر در حق خود شان ظلمی شود
بوضعهای غریب و حیثیّات عجیب تمام تظلّم می‌نمایند ولی هرگز بظلم خود
در حق دیگران ملتفت و متوجّه نمی‌شوند میبرد مال مسلمان
چو مالش میبرند داد و فریاد نمایند که مسلمانی نیست **نوشته‌اند**
هرون الرّشید روزی بیکی از دهات رسید و در آنجا زنی از عساکر او تظلّم
و شکایتی نمود رشید گفت آیا قرآن نخوانده که رسم ملوک را بدانی
انّ الملوک اذا دخلوا قریةً افسدوها زن گفت بلی آیا تو نیز از قرآن
آیهٔ دیگر را نخوانده فتلک بیوتهم خاویةً بما ظلموا رشید گفت راست
میگوئی پس متنبّه شد و قشون خود را از آن ناحیه بیرون کرد

اما اقبال همایونی خود بسته بتوجه نیکوا تو کرد و گذشت **موعظه** در رسالهٔ
ستمکاران و گناهکاران بعد از غوررسی اهمال نباید کرد انوشیروان
عادل را در خواب دیدند در جای خرم و خوش نشسته از او پرسیدند این
مقام را از کجا بدست آوردی گفت بیگناه را نیازردم و بر مجرمان هم شفقت
ننمودم حاکمی که دفع ستمکاران نکند و در حکومت و احقاق حق خلق
و ضعیف الحال باشد ضرر او بحال عامه از حاکم مسلط ظالم بیشتر است
چرا که در این حال ظلم و تعدی ظالم زیاد میباشد و در صورت ثانیه ظالم
یکی است **تکمیله** حمایت و جانبداری از جماعت متغلبه از هر
طبقه باشد اعانت بر ظلم و حرام است مثلا یکی را ایل بیگی قرار داده اند
تا در ریاست ایلها از ظلم و اذیت ایشان بحال مردم مانع شود و از
ایشان سرپرستی کند پس اگر یکی از آن ایل دزدی و شرارت کند او
برای تکمیل ریاست و صرف شخصی بخواهد حمایت او نماید در معنی
شراکت است در ظلم او و همچنین یکی را ببلده یا بقصبه یا بقریه بمباشرت
و حاکم کرده اند یا یکی را بعضی از ایشان حکومتی مثلا ریش سفید قرار داده اند یکی را
بسواره یکی را بتوپچیان یکی را بسربازان یکی را بطلاب یکی را باصناف دیگر
ریش سفید نموده اند تا امر تمدن منتظم گردد از اینها هیچیک نباید بخلاف
حساب از تابع و تابین خود حمایت و جانبداری کند که ظلم محض است
در حدائق از ابی عبد الله علیه السلم مرویست اذا کان یوم القیمه نادی
منادٍ این اعوان الظلمة حتی من بری لهم قلما او لاق دواة قال فیجتمعون

و در آن شب چشم او مستتر بود فرمود چون بار دیگر آن نابکار آید او را در خانه نگذاشته بروی خود را بمن برسان و آن شخص را بپاسبانان خرگاه سلطانی نمود گفت هر وقت از روز یا شب که این شخص بیاید اگرچه من در خواب راحت باشم او را بمن رسانید بعد از شب دیگر آن بدگهر بدر خانه آن شخص رفته بیچاره به سرعت تمام خود را بسلطان رسانید آن شهریار را در سر بی توقف از جا جسته با چند نفر از ملازمان خود را بسرای آن مظلوم رسانید و امر فرمود تا چراغ را خاموش کردند پس تیغ از میان کشید آن بدبخت را بقتل آورد و چراغ را طلبید بروی آن شیاد را ملاحظه کرد بسجده افتاد آن مسکین زبان بدعا و ثنای آن خجسته معدلت آیین گشود و از سبب خاموش کردن چراغ و سجده استفسار کرد سلطان گفت چون این قصه مسموع من شد بخاطر من گذشت که این کار یکی از فرزندان من خواهد بود چه بدیگری گمان این جرئت نداشتم لهذا خود متوجه سیاست آن گشتم که مبادا اگر دیگری را بفرستم تعلل نماید و سبب خاموش کردن چراغ این بود که ترسیدم که این از فرزندان من باشد مهر پدری مانع سیاست گردد و باعث سجده آن بود که چون دیدم که بیگانه است شکر الهی کردم که فرزندم بقتل نرسید و چنین عملی از اولاد من صادر نگردید انتهی

چنان خسب کآید فغانت بگوش / اگر دادخواهی برآرد خروش
که نالد ز ظالم که در دور تست / که هر جور کو میکند جور تست

و نیز در **معراج السعاده** از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده

در معراج السعادة آورده که سلطان محمود غزنوی شبی در
بستر استراحت خفت و در آن شب خواب پیرامون چشم او نگردید
از پهلو به پهلو میغلطید دیده اش بهم نرسید با خود گفت همانا
مظلومی در سرای من بتظلم آمده و دست داد خواهی او راه خواب
بر چشم من بسته پس پاسبانان را گفت که در گرد خانه من بگردید و
ببینید که مظلومی مرا میپاید بیابید و بیارید پاسبانان اندکی تفحص کرده
کسی را نیافتند باز سلطان هر چند سعی کرد خواب بدیده او نیامد
بار دیگر امر بتجسس کرد تا سه دفعه در مرتبه چهارم خود برخاست
و در اطراف دولت سرای خود میگشت تا که در ارش مسجد کوچکی که بجهت
نماز کردن امراء و غلامان در حوالی خانه سلطان ساخته بودند
افتاد ناله و زاری شنید که از جان پر دردی کشیده میشود بیچاره که
سر بسجده نهاده و از سوز دل خدا را میخواند سلطان فغان بر کشید
که زنهار ای مظلوم دست داد خواهی نگاه دار که من از اول شب تا حال خواب
را بر خود حرام کرده ترا میجویم و شکوه مرا بدرگاه پادشاه جبار نکنی که
من در طلب تو بسیار سوده ام بگو تا بر تو چه ستم شده گفت ستمکار
بیباکی شبها بخانه من پا نهاده مرا از خانه بیرون کرده و دست ناپاکی
بدامن ناموس من دراز کرده خود را بدر خانه سلطان رسانیدم
چون دستم باو نرسید عرض حال خود را بدرگاه پادشاه پادشاهان
کردم سلطان از استماع این سخن آتش در نهاد او افتاد و چون آن شخص متحصن

و در آتش

بر آورند ایعزیز ساعتی بخود آی و روز آخر خود را بخاطر بیاور شیخ
صدوق علیه الرحمه در کتاب اکمال الدین از بعض حکما تمثیلی
نقل کرده که حال آدمی غافل که بخود کرده یاد مرگ را از خاطر محو کرده و روی
دل بشهوات نفس آورده شبیه است بحال شخصی که طناب بر کمر وی
بسته در چاهی آویخته باشند و در قعر چاه اژدهای دهان بقصد فرو
بردن او دهان گشوده باشد و در کنار آن چاه دو موش سیاه و سفید
پیوسته به بریدن آن طناب مشغول باشند و شیرینی و عسل در اطراف آن
چاه بخاک و گل آن آمیخته باشند و زنبور بسیاری بر آن جمع شده باشند
وان شخص چون بزیر نگاه کند اژدها را ببیند که بفرو بردن او دهان گشوده
کما اگر بنگرد او را لقمه خود سازد و چون بالا نگاه کند آن دو موش را ببیند که
لحظه از بریدن طناب باز نمی ایستند و با وجود این جمیع خواهش متوجه خوردن
شیرینی و آن عسل خاک آلود گشته اوقات خود را بدفع زنبوران مشغول
نموده چاه در این مثل عبارت از دنیاست و آن طناب عمر است و اژدهای
دهن گشوده مرگ است و آن دو موش سیاه و سفید شب و روز است که پیوسته
عمر انسان را قطع میکنند و آن شیرینی و عسل خاک آلود لذات دنیاست که آلوده
انواع و اقسام کدورات و آلام است و آن زنبوران ابنای دنیا اند که بر سر
آن شیرینی و لذات ازدحام نموده بر هم هجوم شده اند و زنبوران همیشه
مهجور شده پس ببین تا غفلت و رهی تا دانی که انسان با این لذائذ ناگوار
روز مرگ را از نظر خود دور کند و عمر خود را بحرص و از این امال عادتی

که آنحضرت فرمود که هر که ستم کند خداوند عالم مسلط میسازد بر
او کسی را که ظلم کند بر او یا بر اولاد او یا بر اولاد اولاد او و راوی گوید
من عرض کردم که آن مرد ظلم میکند و خدا ظالم را بر اولاد اولاد او
مسلط میسازد فرمود بلی خدای تعالی میفرماید وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا
مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا
سَدِيدًا خلاصه معنی آنکه باید بترسند کسانیکه هرگاه اولاد
از ایشان بماند بی دست و پا از خدا بپرهیزند و سخن نیکو بگویند
انتهی **تنبیه** ای عزیز بسا حیف است انسان برای چند
روز عمر دنیا آخرت خود را خراب و برباد نماید و بلذائذ فانیه این دار
غرور مست و محو بوده متذکر روز مرگ نشود انسان عاقل عاقبت
بین باید همه وقت فنا و زوال دنیا و مرگ خود را پیش نهاد خاطر خود
نماید تا همه اعمال و افعال او بواسطه این تذکر اعتدال یابد که مرگ
فراموش شدنی نیست زدم تیشه یکروز بر تل خاک بگوش آمدم
ناله دردناک که زنهار اگر مردی آهسته‌تر که چشم و بناگوش و
روی است و سر بر این خاک چندین صبا بگذرد که هر ذره او
وی بجائی برد هر ورق چهره آزاده ایست هر قدم فرق ملک
زاده ایست گه خورش جانوران کنند گاه گل کوزه گران کنند
گاه از خاک خشتی سازند و گاه از گل عماری بر دارند لحظه کلنگ
ذرات آن بضرب کلنگ از نیابت در آرند و ساعتی سیلاب از آن تو سربلت

برآورند

دردست سپاه این قهر الهی در دست تخریب غبار سپاه در آمد مصیبت بی حد که لباس
سیاه در دولت سامانیان خاک سامان بر سر محمود غزنوی رفت و دود از دودمان
بر آمد و طغرل سلجوقیان طغرای سلطنت بر سر آمد ارسلان ملک شاه
نشانی نه و از سنجر سنجر بجز نامی نیست چنگیز خون ریز در چنگ پلنگ
اجل گرفتار و تیمور مغرور در طعمه مور و مار فاحشه در خرابه قصر هلا
کو کوکو یان و قاآن و خاقان از لباس سلطنت برهنه و عریان شعر

کجا جمشید و افریدون و ضحاک   همه در خاک رفتند و ازین خاک
سر افتاده سر بی تاج گشته   در او گوهر همه تاراج گشته خزینه
در گشاده گنج برده   سپه رفته سپه سالار مرده   هر آن ذره که از
تند بادی   فریدونی بود یا کیقبادی   کفی گل در همه روی زمین نیست
که در وی خون چندین آدمی نیست   پس ای عزیز دنیا زود این شخص و شکل
نازنین خاک خواهد بود و خاکش غبار   دریغا پس از ما بسی روزگار
بروید گل و بشکفد نوبهار   بسی تیر و دیماه و اردی بهشت   بیاید
که ما خاک باشیم و خشت   تفرج کنان بر هوا و هوس   گذشتیم بر
خاک بسیار کس   کسانی که از ما بغیب اندرند   بیایند و بر خاک ما
بگذرند   چرا دل برین کاروان کو نهیم   که یاران برفتند و ما بر رهیم
پس از ما همی گل دهد بوستان   نشینند با یکدگر دوستان   بساطی
باید برداشتن   کزو ناگزیر است برخواستن   ای عزیز آنچه میماند نام
نیک و آثار خیر است و الباقیات الصالحات خیر عند ربک بس ای

بگذرانده مشهور است که اسکندر ذوالقرنین در هنگام رحیل
وصیت کرد که دو دست او را از تابوت بیرون کنند تا عالمیان معاً
ببینند که او با آن همه ملک و مال با دست تهی از منزلگاه دنیا
بسرای آخرت رفت **سعدی** بسیار سالها بسر خاک ما رود
کآب چشمه آید و باد صبا رود این پنج روزه مهلت ایام آدمی
بر خاک دیگران بتکبر چرا رود ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری
شادی مکن که بر تو همین ماجرا رود دامن کشان که میرود امروز
بر زمین فردا غبار کالبدش در هوا رود دنیا حریف سفله و
معشوق بیوفاست چون میرود هر آینه بگذار تا رود بوستانیا
حسن عمل نیست اعتماد سعدی مگر بسایهٔ لطف خدا رود
تنبیه اینکه در شهنامها آورده اند رستم روئین تن و
اسفندیار تا بدانند این خداوندان ملک کز دیهی خلو است
دنیا یادگار اینهمه رفتند کای شوخ چشم هیچ نگرفتیم ازینها
اعتبار شاهان عرب و عجم از خیل و حشم و غلامان و خدم
با خود بگور چه بردند و سلاطین و دیلم از آن همه مال و منال
بجز لقمهٔ نانی چه خوردند صد قرن بیش است که ذوالقرنین در زندان
لحد محبوس است و ذرات اجزای جهانها مایوس و کاسهٔ سر کاوس
از سنگ حوادث شکسته دانهای جواهر افراسیاب قرنها میگذرد
که از هم گسسته اشکانیان در ماتم حیات اشک ریز و ساسانیان

در دست

از سر بنه بدرگاه فرمان‌ده ذوالجلال · چو درویش پیش توانگر بنال
چو طاعت کنی لبس شاهی مپوش · چو درویش مخلص برآور خروش که
پروردگارا توانگر توئی · توانای درویش پرور توئی · نه کشورگشایم
نه فرمان‌دهم · یکی از گدایان این درگهم · چه برخیزد از دست تدبیر من
مگر دست لطفت شود یار من · خدایا تو بر کار خیرم بدار · وگرنه نیاید
ز من هیچ کار · تو بر خیر و نیکی دهم دسترس · وگرنه چه خیر آید از من
بکس · دعا کن بشب چون گدایان بسوز · اگر میکنی پادشاهی بروز · کمر
بسته گردنکشان بر درت · تو بر آستان عبادت سرت · و این مقاله را که بحد
اربعین رسید برای این رساله خاتمه قرار داد تا طول کلام برای مطالعه
کننده‌گان اسباب ملالت و انزجار خاطر نباشد الکلام ما قل و دل امید
وارم مضامین و مطالب آن نزد مردمان نکته‌دان مقبول و مستحسن آمد
و هر کس از نصایح او پند گیرد و مستفید شود مؤلف را در حیات و ممات بدعا
خیر یاد نماید · بسی میوه در شکوه بادها · کما رفته باشم از یادها · و لعمری
ان هذا الکتاب یلیق ان یکتب بالتبر علی الاحداق لا بالحبر علی الاوراق و کما
لو ان اللیل یحیی بمثله لقلت بدا من غرته ذکاء الحاق
این مختصر رساله که مشتمل بر چهل مقاله است در ماه مبارک رمضان
سنه هزار و سیصد و نه ۱۳۰۹ هجری بقلم شکسته رقم مؤلف حقیر با افتتاح و
اختتام رسیده و در ماه ذیحجه همین سال بعض از ارباب ذوق و کمال
بطبع آن شوق و اقبال فرموده و در ماه محرم سنه هزار و سیصد و ده

سلاطین با عدل و داد نیکو نهاد چه مدتها گذرانده چه قرنها میان مردم مانده
وهنوز از عدالت نوشیروان همه جا ذکر خیر ها در میان است و اثار او
باقی در جهان جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می‌نکند
بارگاه کسری را سعدی بر نامور زیر زمین دفن کرده اند کز
هستیش بروی زمین یک نشان نماند زنده است نام فرخ و
نوشیروان بخیر گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند وله ایضا
حکایت کنند از بزرگان دین حقیقت شناسان عین الیقین که
صاحبدلی بر پلنگی نشست همی راند رهوار و ماری بدست یکی
گفتش ای مرد راه خدای بدین ره که رفتی مرا ره نمای چه کردی که
درنده رام تو شد نگین سعادت بنام تو شد بگفت ار پلنگم زبونست و
مار وگر پیل و کرکس شگفتی مدار تو هم گردن از حکم داور مپیچ
که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ چو حاکم بفرمان داور بود خدایش نگهبان و
یاور بود محالست چون دوست دارد ترا که در دست دشمن گذارد
ترا ره اینست رو از طریقت متاب بنه گام و کامی که خواهی بیاب
شنیدم که در وقت نزع روان بهرمز چنین گفت نوشیروان که
خاطر نگهدار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش نیاساید
اندر دیار تو کس چو آسایش خویش خواهی و بس نصیحت کسی سودمند
آیدش که گفتار سعدی پسند آیدش بطاعت بنه روی بر آستان
که اینست سجاده راستان اگر بنده سر بر این در بنه کلاه خداوندی

از سر

پر از بلا نجات با فتنه بشر فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر
هویدا کرد یده والحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور
شکور اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای
چون بعض ملاحظات در اجازه بطبع این نسخه تردید داشتم استخاره
بکلام مجید کردم این آیه شریفه آمد بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح
المؤمنون الآیة لهذا اجازه بطبع ان دادم و در این موقع و مقام بخاطر
رسید که برای مزید میمنت بذکر حدیث شاربعینی این کتاب مستطابرا
بحسن اختتام برسانند لهذا این حدیث شریف را بنا بر تبرکی و میمنت خاتمه
کتاب قرار داد که جامع خصال حمیده و مکارم اخلاق است و برای اکثر
اخوان و دوستان حرز نیز بعمل و حفظ آن که در واقع مشوق علم اکسیر
انسانیت است تأکید و وصیت میکنم والله الموفق والمعین که شخص بدون
این مکارم اخلاق در حقیقت انسان نمیتواند بود بلکه در صورت
آدمی دد وابست قال تعالی الرحمن علم القرآن خلق الانسان علم قرآنرا
در آیه شریفه مقدم بخلق انسان فرموده تا معلوم شود شخص بدون
علم انسان نمیشود فانت بالنفس لا بالجسم انسان فاتمم و تبصر فی الخصال
عن الصدوق ره حدثنا علی بن احمد بن موسی الدقاق والحسین بن
ابرهیم بن احمد بن هشام المکتب و محمد بن احمد السنانی رضی الله عنهم
قالوا حدثنا محمد بن ابی عبدالله الاسدی الکوفی ابو الحسین قال حدثنا
موسی بن عمران النخعی عن عمه الحسین بن یزید عن اسمعیل بن الفضل

همین نسخهٔ از آن برای مقابله و تصحیح نزد داعی آورده بود در حالتیکه
در نهایت خوشی و با همه قلوب نگران و همه پیر و جوان بسمتی گریزان و آثار
قیامت همه جا نمایان بود اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ
كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ
بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ این فقیر با عیال و اطفال در قریهٔ صغیر
اباد شیخ حسن از نواحی تبریز متوکلاً علی الله و متوسلاً باولیائه اقامت داشت
و بمناجات رَبِّ اَنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ عرض حاجات
میکرد و غالباً باسم یا رؤف و یا رحیم متذکر بود که مجلسی علیه الرحمه در عین الحیوة
بسند معتبر از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده هرگاه بشدت و سختی گرفتار
شوی بسیار بگو یا رؤف یا رحیم و همچنین هر صباح باین دعا مداومت
داشتم بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَللّٰهُمَّ یا شَدِیدَ الْبَطْشِ وَیا خالِقَ الْقَمَرِ
وَالشَّمْسِ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ الْاَشْباحِ الْخَمْسِ اَنْ تَکْفِیَنِی شَرَّ الْیَوْمِ کَما
کَفَیْتَنِی شَرَّ الْاَمْسِ و صبح و شام تلاوت یس مبارکه میکردم و بحمد الله
تعالی با کمال قوت قلب و اطمینان خاطر از برکت اذکار و دعوات و
میمنت این گونه مشاغل با برکات خود و متعلقان و سکنهٔ این سامان
و خطاط خوش سیره و خوش نویس این نسخهٔ بدیعه که از جوانان نجیب
شده و صلحاست و استاد کارخانهٔ دار الطباعه که از اخیار و ابرار
در این صنعت با عن جدٍّ صاحب هنر است بفضل خدا همگی سالم
و بحفظ و حمایت خدا بدی مصون و محفوظ مانده و از این بلای

انعم بها عليك وان لا تأمن من عقاب الله على ذنب تصيبه وان لا
تقنط من رحمة الله وان تتوب الى الله عز وجل من ذنوبك فان
التائب من ذنوبه كمن لا ذنب له وان لا تصر على الذنوب مع
الاستغفار فتكون كالمستهزئ بالله واياته ورسله وان تعلم
ان ما اصابك لم يكن ليخطئك وان ما اخطأك لم يكن ليصيبك
وان لا تطلب سخط الخالق برضا المخلوق وان لا تؤثر الدنيا على الاخرة
لان الدنيا فانية والاخرة باقية وان لا تبخل على اخوانك بما تقدر
عليه وان تكون سريرتك كعلانيتك وان لا تكون علانيتك
حسنة وسريرتك قبيحة وان فعلت ذلك كنت من المنافقين
وان لا تكذب ولا تخالط الكذابين وان لا تغضب اذا سمعت حقا و
ان تؤدب نفسك واهلك وولدك وجيرانك على حسب الطاقة و
ان تعمل بما علمت ولا تعاملن احدا من خلق الله عز وجل الا بالحق
وان تكون سهلا للقريب والبعيد وان لا تكون جبارا عنيدا وان
تكثر من التسبيح والتهليل والدعاء وذكر الموت وما بعده من القيامة و
الجنة والنار وان تكثر من قراءة القران وتعمل بما فيه وان تستغنم
البر والكرامة بالمؤمنين والمؤمنات وان تنظر الى كل ما لا ترضى فعله
لنفسك فلا تفعله باحد من المؤمنين ولا تمل من فعل الخير ولا تثقل على
احد وان لا تمن على احد اذا انعمت عليه وان تكون الدنيا عندك
سجنا حتى يجعل الله لك جنة فهذه اربعون حديثا من استقام عليها

الهاشمی و اسمعیل بن ابی زیاد جمیعا عن جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی
عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه الحسین بن علی علیهم السلام قال
ان رسول الله صلی الله علیه و آله اوصی الی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام وکان فیما اوصی به ان قال له یا علی من حفظ من امتی اربعین
حدیثا یطلب بذلک وجه الله عز وجل والدار الآخرة حشره الله
تعالی یوم القیمة مع النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و
حسن اولئک رفیقا فقال علی علیه السلام یا رسول الله اخبرنی ما هذه
الاحادیث فقال ان تؤمن بالله وحده لا شریک له وتعبده ولا تعبد
غیره وتقیم الصلوة بوضوء سابغ فی مواقیتها ولا تؤخرها فان فی تاخیرها
من غیر علة غضب الله عز وجل وتؤدی الزکوة وتصوم شهر رمضان
وتحج البیت اذا کان لک مال وکنت مستطیعا وان لا تعق والدیک
ولا تاکل مال الیتیم ظلما ولا تاکل الربوا ولا تشرب الخمر ولا شیئا
من الاشربة المسکرة ولا تزنی ولا تلوط ولا تمش بالنمیمة ولا تحلف
بالله کاذبا ولا تسرق ولا تشهد شهادة الزور لاحد قریبا کان او
بعیدا وان تقبل الحق ممن جاء به صغیرا کان او کبیرا وان لا ترکن
الی ظالم وان کان قریبا حمیما وان لا تعمل بالهوی ولا تقذف المحصنة
ولا ترائی فان ایسر الریاء شرک بالله عز وجل وان لا تقول لقصیر یا
قصیر ولا لطویل یا طویل ترید بذلک عیبه ولا تسخر من احد من
خلق الله وان تصبر علی البلاء والمصیبة وان تشکر نعم الله التی

انعم

صغیر باشد یا کبیر میل و تکیه نکنی بظالم اگرچه نزدیک تو قوم و خویش
باشد و عمل نکنی بهوای نفس و تمسخر ننمائی بر صاحب مصیبت و زیبا نکنی کم
پیر بلید سستکی که از زنا سرکشت بخداوند عز و جل و بشخص کوتاه قد
نگوئی ای قصیر و به بلند قد نگوئی ای طویل که با این حرف عیب او را قصد
کنی و مسخره نمائی یکی را از مخلوق خدا و صبر نمائی ببلا و مصیبت و شکر
نمائی بنعمتهای خدا که بتو انعام و عطا فرموده است و خاطر جمع نباشی
از عذاب خدا در مقابل گناهی که بآن گناه میرسی و مأیوس نباشی از رحمت
خدا و اینکه توبه نمائی بسوی خداوند عز و جل از گناهان خود پس بدرستیکه
تائب از ذنوب مانند کسی است که او را گناه نباشد و اینکه اصرار نکنی بگناهها
با استغفار زیرا مانند استهزاء کنندگان باشی بخدا و آیات و رسل خدا و اینکه
بدانی آنچه میرسد بتو نمیشد که از تو رد شود و آنچه از تو گذشته و رد
شده نمیشد که بتو برسد و طلب نکنی غضب خدا را برای رضای مخلوق
و اینکه دنیا را بر آخرت اختیار نکنی زیرا که دنیا فانی است و آخرت باقی و
اینکه بخل نکنی به برادرانت بآنچه قدرت داری براو و اینکه باشد سریره
و باطن تو مثل علانیه و نباشد ظاهر تو حسن و زیبا و سریره و باطنت
زشت و قبیح و اگر چنان نکنی از منافقان میباشی و اینکه دروغ نگوئی
و با دروغ گویان مخالطه نکنی و غضب نمائی وقتیکه حقی بشنوی و اینکه
بنفس خود و با اهل و اولاد و همسایگان خود تأدیب نمائی بقدر طاقت
و عمل نمائی بآنچه دانستی و معامله نکنی با احدی از خلق خدا مگر بالحق

وَحَفِظَهَا مِنْ اُمَّتِی دَخَلَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَةِ اللهِ وَكَانَ مِنْ اَفْضَلِ النَّاسِ وَ
اَحَبِّهِمْ اِلَی اللهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْوَصِيِّينَ وَحَشَرَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا

ترجمهٔ ظاهر حدیث شریف این است که جناب رسول صلی الله علیه وآله
ضمن وصایای خود بجناب امیر علیه السلام فرمود هر کس از امت من حفظ کند
چهل حدیث که طلب کند با او رضای خدا و دار آخرت را خداوند تبارک
و تعالی محشور میکند او را روز قیامت با پیغمبران و صدیقان و شهداء
و صلحاء و ایشان خوب رفیق هستند جناب امیر علیه السلام عرض کرد یا رسول
الله بمن خبر بده که چیست آن احادیث پس جناب رسول فرمود اینست که
ایمان بیاوری بخدا که واحد است و او را شریک نیست و باو عبادت کنی
و عبادت نمائی غیر او و نماز بگذاری بوضوء کامل در مواقیت خود و
بتاخیر نیندازی نماز را از وقتش پس بدرستیکه در تاخیر آن بدون علت
غضب خداوند عز و جل میباشد و ادا کنی زکوة را و روزه بگیری ماه
رمضان را و حج بیت را بعمل آری وقتیکه ترا مال باشد و مستطیع باشی و
عاق نشوی به پدر و مادرت و نخوری مال یتیم را بظلم و نخوری مال
ربوی و شراب نخوری و هیچ چیز از مشروبات مسکره نخوری و زنا
بکنی و لواط نکنی و مشی در فساد نکنی با نمامی و سخن چینی و قسم دروغ
بخدا نخوری و دزدی نکنی و شهادت بدروغ نمائی برای احدی خواه
قریب باشد یا بعید و اینکه قبول کنی حق را از هر کس که او را بیاورد

قطعه‌ای است در تاریخ طبع این کتاب مستطاب از نتایج طبع افکار جناب ملک الشعراء آقا میرزا غلامحسین خان شیرازی المتخلص بطلوعی زاد الله توفیقه

در زمان خدیو عدل آئین   که همی ملک و دین بدو باید   سایهٔ حق مظفر الدین شاه

که جهان را ز عدل آراید   آنکه آهو بعهد عدلش   در کنام غضنفر آساید

این مقالات نغز کز افزوش   دل اهل سخن بوجد آید   کاملان را بدیع عوارش

فرح و خرمی همی بخشاید   جاهلان را آینهٔ خاطر   دیدنش زنگ جهل بزداید

هر مقالت از آن که بکتابی   بر رخ باب علم بگشاید   بی تکلف بمالک هر رشته

جادهٔ مستقیم بنماید   بود در پردهٔ خفا هر چند   چشمهٔ خور بگل نیندآید

شیخ والا نسب محمد آنک   جز طریق ادب نپیماید   منبع فضل کش زبان خرد

صفات حمیده بستاید   دید این گنج پر لآلی را   در حقیقت خفا نمی شاید

خواست کوی سعادت از طبعو   همگان را زینه بنماید   پس بطبعش کماشته همت را

اینچنین کر شاید و باید   این مقالات را بطبع رساند   تا سر از فخر بر فلک ساید

گرد در طبع او اهتمام وجود   از حسد پشت دست میخاید   پی تاریخ او طلوعی را

مدد از روح قدس فرماید   در بر اهل دانش از سر شوق   هر دم این بیت نغز بسراید

این مقالات نکتهٔ لندنی   سر ز علم دین بیفزاید

٥٢٦   ٧٨٩

١٣١٥

هر کس طالب این کتاب مستطاب باشد در خیابان الماسیه جنب مدرسهٔ مرحوم شیخ عبد العلی با برکات عالی جناب کربلائی اسمعیل تجار رجوع فرماید

هو

صورت بعض تألیفات جناب استاد الاستاد علیه الاستاد ادام الله ظله وزاد افضاله

وآنکه نوم وسهل باشی برای نزدیک ودور ونباشی جبار عنید و
نباد کمی از تسبیح وتهلیل ودعا وذکر تبرک وآنچه بعد از مرگ است از ثواب
وبهشت وآتش وآنکه نباد کمی از خواندن قرآن وعمل کمی با آنچه در
قرآن است وغنیمت شماری نیکوکاری وکرامت را بمؤمنین ومؤمنات
وآنکه ملاحظه کنی هر آنچه که راضی نمیشوی فعل او را برای نفس خود
پس او را بفعل نیاری با احدی از مؤمنین وملول نباشی از عمل خیر
وبا احدی ثقیل وکل نباشی ومنت نگذاری با احدی وقتیکه انعامی با او
کرده باشی وآنکه دنیا نزد تو زندان باشد تا خداوند عالم برای
تو جنت وبهشت مهیا نماید پس اینها جمله حدیث است هر کس از امت
من مستقیم باشد در اینها وبیاد دارد اینها را از من داخل میشود ببهشت
ورحمت خداوند ومیشود از افضل ناس واحب مردم بسوی خداوند بعد
از انبیاء واوصیاء ومحشور میکند او را خداوند عالم روز قیامت
با پیغمبران وصدیقان وشهداء وصالحان وحسن
اولئک رفیقا والسلام ختامه
مسک وفی ذلک فلیتنافس
المتنافسون

تم بالخیر والسعادة بعون الله وتوفیقه بید الاقل الکاتب میرزا عبد الکریم
الشیرازی غفر الله ذنوبه
فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۱۴

1 کتاب ترجمه الالفیة در صرف ونحو که چاپ شده
2 کافیة العروض در علم عروض
3 لب الحساب
4 کشف التقویم
5 دیوان قصائد مناقب ومراثی عربی وفارسی
6 حقیقة الامر در بیان مسئله امر بین الامرین
7 تحقیقات علویه
8 کشکول مشتمل بر مطالب متفرقه مسمی بانیس الآباء وسمیر السعداء
9 تحفة الامثال
10 رموز الشهاده وکنوز السعاده ...
11 مفاتیح ... واسرار شهادت چاپ شده

قطعه ایست در تاریخ طبع این کتاب مستطاب از نتایج طبع ابکار
جناب ملک الشعراء آقا میرزا غلامحسین خان شیرازی المتخلص بطلوعی
زاد الله توفیقه

در زمان خدیو عدل اساس　که همی ملک و دین بدو پاید　سایهٔ حق مظفر الدین شاه
آن جهان را ز عدل آراید　انکه آهو بعهد معدلتش　در کنام غضنفر آساید
این مقالات نغز کز اثرش　دل اهل سخن بوجد آید　کاملان را بدیع عنوانش
فرح و خرمی ببخشاید　جاهلان را ز آینهٔ خاطر　دیدنش زنگ جهل بزداید
هر مقالات آن که بکتابش　بر وجوهات باب علم گشاید　بی تکلف بملک معرفتش
جادهٔ مستقیم بنماید　بود در پردهٔ خفا هر چند　چشمهٔ خور بگل نیندآید
شیخ والا نسب محمد آنک　جز طریق ادب نپیماید　مبدع فضل کش زبان خرد
بصفات حمیده بستاید　دید این گنج پر لآلی را　در حقیقت چنانکه می شاید
خواست کز وی سعادت از طبعش　همگان را ز بهره ور پاید　پس بطبعش گماشته شد
انچنانیکه شاید و باید　این مقالات را بطبع رساند　تا سرش فخر بر فلک ساید
کرد در طبع آن اهتمام و جود　از حسد پشت دست میخاید　پی تاریخ او طلوعی را
مدد از روح قدس فرماید　در بر اهل دانش از سر شوق　هر دم این بیت نغز بسرآید

این مقالات نغز از فضلی　مهر علم و دین بیفزاید
۷۸۹　۵۲۶

۱۳۱۵

هر کس طالب این کتاب مستطاب باشد در خیابان الماسیه جنب
مدرسه مرحوم شیخ محمد علیا برکات عالیجاه آقا کربلائی اسمعیل [illegible] فروش

واینکه نرم و سهل باشی برای نزدیک و دور و نباشی جبار عنید و
زیاد کنی از تسبیح و تهلیل و دعا و ذکر مرگ و آنچه بعد از مرگ است از قیامت
و بهشت و آتش و اینکه زیاد نمائی از خواندن قرآن و عمل نمائی بآنچه در
قرآن است و غنیمت شماری نیکوکاری و کرامت را بمؤمنین و مؤمنات
و اینکه ملاحظه کنی هر آنچه که راضی نمیشوی فعل او برای نفس خود
پس او را بفعل نیاری با احدی از مؤمنین و ملول نباشی از عمل خیر
و با احدی ثقیل و کل نباشی و منت نگذاری با احدی وقتیکه انعامی باو
کرده باشی و اینکه دنیا نزد تو زندان باشد تا خداوند عالم برای
تو جنت و بهشت مهیا نماید پس اینها جمله حدیث است هر کس از امت
من مستقیم باشد در اینها و یاد دارد اینها را از من داخل میشود به بهشت
و رحمت خداوند و میشود از افضل ناس و حبیب مردم بسوی خداوند بعد
از انبیاء و اوصیاء و محشور میکند او را خداوند عالم روز قیامت
با پیغمبران و صدیقان و شهداء و صالحان و حسن
اولئک رفیقا والسلام خیر ختام ختامه
مسک و فی ذلک فلیتنافس
المتنافسون

تم بالخیر والسعادة بعون الله و توفیقه بید الاقل الکاتب میرزا عبد الکریم
الشیرازی غفر الله ذنوبه
فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۱۶

هو
صورت بعض
تألیفات جناب
استاد الکل
علیه الاستناد
ادام الله ظله
و زاد افضاله

۱ کتاب ترجمة الادیب در صرف و نحو که چاپ شده
۲ کافیة العروض در علم عروض
۳ لب الحساب
۴ تشریح التقویم
۵ دیوان قصائد مناقب و مراثی عربی و فارسی
۶ حقیقة الامر در بیان مسئله امر بین الامرین
۷ تحقیقات علویه
۸ کشکول مشتمل علی مطالب متفرقه مسمی بانیس الآباء و سمیر السعداء
۹ تحفة الامثال
۱۰ رموز الشهادة و کنوز السعادة عربی
۱۱ [illegible] و اسرار شهادت چاپ شده

[illegible]